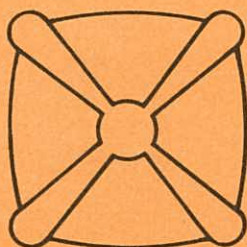




نشریهٔ تئوریک و سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران



بنیادگذار دکتر تقی آرانی

سال دهم ، شمارهٔ

۲

1877
1878
1879
1880
1881
1882
1883
1884
1885
1886
1887
1888
1889
1890
1891
1892
1893
1894
1895
1896
1897
1898
1899
1900

دنيا

در این شماره :

صفحه	
۲	کنفرانس بین المللی احزاب کمونیستی و کارگری و مسائل جنبش رهائی ملی
۱۵	مبارزه ی لندن با رسوخ اید آلیسم د رفیزیک جدید
۲۶	زند ه است اینین
۲۸	بیستمین سالروز جمهوری د موکراتیک آلمان
۳۳	معجزه ی اقتصاد ی جمهوری د موکراتیک آلمان
۳۵	با جنبش آزاد ی بخش ملی عرب برضد امپریالیسم
۴۵	کارنامه ی زندان
۵۲	وضع کارگران و اتحادیه هاد صنایع نفت
۶۰	دراین سو و انسوی آرمان انقلابی
۶۷	پیرومون قدیمترین سند چاپی از تاریخ سوسیالیسم در ایران
۷۵	قوانین جزائی ایران افزاری دردست هیئت حاکمه و امپریالیسم
۸۴	هنر و هنرمند در مبارزه ی طبقاتی امروز
۹۵	یک قرارداد تنگین
۱۰۱	یادی از استاد بهمنیار
۱۰۴	چرا تسلیم تقدیری؟ آفتاب آزادی، بهار مژده رسان
۱۰۸	راههای تکامل اندیشه های د مکراتیک درادبیات پارسی درسده های ۱۹ و ۲۰

نشریه ی تفویک و سیاسی کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران
هرسه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود

دوره ی دوم

سال دهم

شماره ی دوم

تابستان سال ۱۳۴۸

کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیستی و کارگری و مسائل جنبش‌رهای ملی

کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیستی و کارگری که از پنجم تا هفدهم ماه
ژوئن ۱۹۶۹ (۱۵ تا ۲۷ خرداد ماه ۱۳۴۸) در مسکو جریان داشت ،
ضمن اسنا مهمی که تصویب نمود و پیوسته در عده سند کنفرانس تحت عنوان :
" وظایف کنونی مبارزه طیف امپریالیسم و وحدت عمل احزاب کمونیستی و کارگری
و تمام نیروهای ضد امپریالیستی " ، توجه خاصی بمسائل مربوط به جنبش‌رهای بخش‌ملی معطوف نمود
در سند عده ی کنفرانس نه تنها وضع جنبش‌رهای ملی و هدفهای آن در سراسر جهان مورد
تحلیل قرار گرفته است بلکه مقام مهم جنبش‌رهای ملی در نهضت انقلابی جهان معاصر ، سیاست
امپریالیسم ، اسلوبهای متنوع سیاست نواستعماری ، طرق مقابله با آن و وظایف مردم ضد امپریالیستی که
بصورت خط مشی مشترک همه ی نیروهای ضد امپریالیستی رایبم پیوند میدهد ، مطرح گردیده است .
کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری در تحلیل خود باین نتیجه میرسد که طی ده سال اخیر
نقش جنبش ضد امپریالیستی خلقهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین در پروسه ی انقلاب جهانی باز هم
افزایش یافته است .

در واقع بحران سیستم استعماری امپریالیسم که پس از جنگ دوم جهانی و متعاقب پیروزی بر
فاشیسم آلمان و ملیتاریسم ژاپن ، وارد مرحله ی نوینی گردیده بود ، در نتیجه ی تحکیم و بسط قدرت
اتحاد شوروی ، تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی و پیروزی انقلاب در چین ، عمیق‌تر گردید و مبارزه ی
خلقها در راه‌رهای خویش از یوغ امپریالیسم آسانتر ساخت . بهمین سبب جنبش‌رهای بخش در
بسیاری از کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین شدت بیسابقه ای یافت و بدین طریق بحران سیستم
استعماری وارد مرحله ی قطعی خود یعنی مرحله ی تلاشی و فرو ریختن گردید .
طی دهه ی اخیر بسیاری از خلقهای آسیا و افریقا یوغ تسلط استعماری را شکسته ، د ولتهای
ملی خویش را در سرزمینهای مورد استعمار تشکیل داده اند . تقریباً همه ی امپراطوریهای مستعمراتی از
بین رفته اند و مبارزه برای‌رهای آخرین سرزمینهای مستعمره باشدت روزافزونی ادامه دارد . خلقهای
جنوب افریقا (آنگولا ، موزامبیک ، کینه بیسو ، زامبابوه ، نامیبی و افریقای جنوبی) با مبارزه ی
مسلحانه ی خود ضربات جدی بر اتحاد رژیمهای فاشیستی این منطقه و امپریالیست‌ها وارد می‌آورند .
فرو ریختن سیستم مستعمراتی مواضع امپریالیسم را بشدت ضعیف ساخت و پیروزیهای بی‌دریغی
جنبش‌رهای ملی در آسیا و افریقا و تشکیل د ولتهای ملی در این مناطق نه تنها چهره ی سیاسی و
نقشه ی جهان را تغییر داد بلکه به تغییر تناسب نیروها بزبان امپریالیسم نیز کمک شایانی نمود .
علاوه بر این در برخی از کشورهای مزبور جنبش‌رهای بخش ملی مضمونی ضد سرمایه داری

یافته است و این امر بیش از پیش ورشکست آید ثلویزی پورژوایی و تا^۳ شیر شگرف اندیشه ی سوسیالیسم رادرمیان خلقهای جهان نشان میدهد.

بررسی دقیق تحلیلی که در سنده عده ی کنفرانس در باره ی جنبش رهائی ملی شده است، نشان میدهد که جنبش منور در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین با شرایط مختلف و متنوعی روبرو است. در برخی از کشورها و از جمله در اکثر کشورهای امریکای لاتین سرمایه داری بسطی رشد نسبتا شایان توجهی رسیده و پرولتاریای کثیرالعهده ای چه در شهر و چه در روستا بوجود آمده و در حال رشد است، مبارزه در راه حاکمیت ملی واقعی و استقلال اقتصادی با مبارزه ی طبقاتی علیه استثمار سرمایه داری و قبل از همه علیه انحصارهای خارجی و همچنین علیه مالکین ارضی و حکومت ارتجاعی درآمیکخته است. در این کشورها مبارزه برای خواستههای دموکراتیک با اقداماتی که علیه دیکتاتوری استبدادی میشود توأم گردیده است. پیروزی انقلاب در کوبا و تحول سریع این کشور در راه سوسیالیسم در عین گشایش مرحله ی تازه ای در نهضت انقلابی قاره ی امریکای لاتین نشان دهنده ی آنست که پروسه ی مبارزات انقلابی، دموکراتیک و ضد امپریالیستی در این منطقه تدریجا راه را برای سوسیالیسم هموار میسازند.

برخی از کشورهای رهائی یافته ی آفریقا و آسیا تحت تا^۳ شیر شرایط انقلابی دوران معاصر راه رشد غیر سرمایه داری را انتخاب نموده اند. این دولتها مبارزه ی جدی و پیگیری را علیه امپریالیسم و استعمارنهمین دنبال میکنند و طیرغم دشواریهای بسیاری که با آن مواجه هستند در راه پایان دادن بحقب ماندگی اقتصادی ناشی از گذشته ی مستعمراتی و ایجاد شرایط لازم برای عبور برشد سوسیالیستی میکوشند.

گروه دیگری از این کشورها، بعکس راه سرمایه داری را برگزیده اند. در این کشورها ارتجاع داخلی که مواجه بانارضائی شدید مردم است بیش از پیش بر تجاوز نسبت به آزادبهای دموکراتیک میافزاید و در برخی موارد جنبش دموکراتیک و میهن پرستانه ی توده هارا بیرحمانه سرکوب میکنند، اختلاف بین جماعات نژادی، مذهبی، قبیله ای و زبانی را دامن میزند و بدین طریق استقلال این کشورها را از نو در معرض مخاطره قرار میدهد. در سنده عده ی کنفرانس بد رستی گفته شده است که این قبیل دولتها که راه سرمایه داری برگزیده اند نتوانسته اند هیچیک از مسائل اساسی کشور را حل کنند.

در بعضی از مناطق جهان و از جمله در جنوب آفریقا، در آسیای جنوب خاوری، در برخی نواحی قاره ی امریکا و غیره هنوز خلقهای هستند که برای رهائی خود از قید استعمار امریکا، انگلستان، فرانسه پرتغال و هلند مبارزه میکنند. مبارزه ی خلقهای منور بویژه در جنوب آفریقا بشکل قیامهای مسلحانه در جریانست. شرکت کنندگان کنفرانس اهمیت بزرگ پیروزی خلقهای منور را برای آینده ی آفریقا و صلح جهانی خاطر نشان ساخته اند.

سند عده ی کنفرانس به نقش برجسته ای که جنبش آزادی بخش خلقهای عرب علیه امپریالیسم جهانی ایفا میکند اشاره کرده و اهمیت این مبارزه را برای تمام جنبش ضد امپریالیستی و علیه استعمار نوین در خاورمیانه و آفریقا تصریح میکنند. سند عده ی کنفرانس متذکر میشود که:

لجشی
" اعتلا جنبش رهائی ملی و ترقی اجتماعی خلقهای این منطقه که مواضع سوق آ^۳ مهمی را متصرف و سرشار از منابع نفت است کینه ی شدید امپریالیستها و انحصارها نفتی را برانگیخته است. از بنروست که از تحریکات و توطئه علیه این جنبش فروگذار نمیکند و جنگها و اقدامات تجاوزکارانه را بر میانگیرند."

در کشورهای رهائی یافته قشریندی اجتماعی در حال نمو و رشد است و بهمین سبب تدریجا مبارزات طبقاتی و صف بندبهای سیاسی در درون این کشورها تشدید میشود. از یکسو طبقه ی کارگر،

دهقانان و سایر نیروهای میهن پرست و از جمله قشرهایی از خرد بورژوازی که دارای نظریات دمکراتیک هستند قرار گرفته اند و از سوی دیگر امپریالیسم و هواداران آن یعنی نیروهای ارتجاع داخلی و بیوزره عناصری از بورژوازی داخلی که پیوند آنها با امپریالیسم بیش از پیش نزدیگر میشود قرار دارند.
 در برخی از این کشورها نقش اجتماعی و فعالیت سیاسی طبقه ی کارگر افزایش یافته است و دهقانان زحمتکش بیش از پیش در مبارزه علیه امپریالیسم و رهایی ملی و تحکیم استقلال فعالانه شرکت میکنند.

در اکثر کشورهای مستقل آسیا و افریقا علاوه بر وظایفی که مربوط به دفاع و تحکیم استقلال ملی است، پایان داده بعقب ماندگی اقتصادی، ایجاد یک اقتصاد مستقل ملی، تأسیس صنایع ملی و ارتقاء سطح زندگی توده های مردم بصورت مسائل مرکزی رشد اجتماعی درآمده اند. طرح و گامبرداری در راه حل این مسائل که مستلزم تحولات اقتصادی و اجتماعی بنیادی، اصلاحات ارضی دموکراتیک بسود دهقانان زحمتکش و با شرکت خود آنهاست، مستلزم برانداختن مناسبات پوسیده ی فئودالی و ماقبل فئودالی، پایان دادن به استیلای انحصارهای خارجی، دموکراتیزه کردن اساسی حیات اجتماعی و سیاسی و دستگاه دولتی است، مستلزم تجدید حیات فرهنگ ملی و گسترش سنتهای ترقیخواهانه ی آن، تحکیم احزاب انقلابی و یاتشکیل چنین احزاب در کشورهای است که هنوز بوجود نیامده اند، ناگزیر مبارزه ی شدید مردم راجعه شیوه های نو استعماری برانگیخته و نیز اختلافات اجتماعی داخلی را تشدید نموده است.

لنین بزرگ ضمن طرح تزهایی در باره ی تاکتیک حزب کمونیست روسیه در رسومین کنگره ی بین الملل کمونیستی (۲۲ ژوئن - ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱) پیش بینی نموده بود:

مقام جنبش رهایی بخش ملی در مجموع پروسه ی انقلابی جهان معاصر

" توده های زحمتکش کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که

اکثریت عظیم جمعیت زمین را تشکیل میدهند از آغاز قرن بیستم

بپروژه در اثر انقلابهای روسیه، ترکیه، ایران و چین بزندگی

سیاسی وقوف یافته اند. جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ -

۱۹۱۸ واستقرار حکومت شوروی در روسیه، بطور قطع این توده -

هارا باعث فعالی در سیاست جهانی و درانهدام انقلابی

امپریالیسم مبدل میکند"

اکنون یاتشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی و فروریختن سیستم استعماراتی امپریالیسم پس از جنگ دوم جهانی و اوج بیسابقه ی جنبش رهایی بخش ملی در سراسر کشورهای مورد ستم استعماری و امپریالیستی، این پیش بینی داهیهانه ی لنین بتمام معنی در حال تحقق است.
 اعتلا نیرومند نبرد در راه رهایی از یوغ امپریالیسم نشان دهنده ی بیداری پیش از نیمی مردم جهان و نمودار عزم آنها در پایان دادن قطعی بشیوه های استعماری و نو استعماری امپریالیسم و شرکت موثر و فعال در سرنوشت جهانست.
 دامنه ی جنبش و آهنگ پیشرفت آن بیش از پیش افزایش مییابد. توده های عظیم مردم آسیا و افریقا و امریکای لاتین که بانحوا مختلف در این نبرد برای رهایی خویش شرکت دارند با اقدامات انقلابی خود نه تنها در راه استقلال و پیشرفت کشور خویش قدم برمیدارند بلکه عمل آنها تضاد های

امپریالیستی را تشدید میکند و تضعیف و شکست امپریالیسم را در مقیاس جهانی تسریع مینماید.

با اشغال مواضع اقتصادی، سیاسی و نظامی دولتهای امپریالیستی، نهضت آزادی بخش ضریات شدیدی سیاست غارتگرانه و جنگ طلبانه امپریالیسم وارد میکند. جنبش رهائی ملی مبارزات ضد امپریالیستی خود ناگزیر کشورهای استعمارزده، اعم از مستعمره و وابسته را، تدریجا از نیروی ذخیره امپریالیستی خارج ساخته بصورت متحد بین سیستم جهانی سوسیالیستی و طبقه ی کارگر بین المللی و سایر نیروهای ترقیخواه ضد امپریالیستی درمیآورد.

از سوی دیگر فروریختن دستگاہ استعماری امپریالیسم تا ۳۰ تیرمبیتی در مناسبات بین المللی اعمال میکند زیرا بسیاری از دولتهائی که در کشورهای آزاد شده ی افریقا و آسیا استقرار یافته اند سیاستی مستقل و صلح جویانه دنبال میکنند. این روش ضد میلیتاریستی و صلح جویانه ی کشورهای مزبور نه تنها عامل مهمی در حفظ صلح جهان است بلکه خود از جمله عواملی است که در روزگار ما بروز جنگ جهانی دیگری را غیرمحموم ساخته است.

بهمین سبب تلاشی قطعی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و پیشروی جنبش رهائی بخش ملی برای تمام بشریت مترقی حائز اهمیت بس عظیم است.

فروریختن سیستم مستعمراتی در مین ضربه ی شکننده ایست که پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی بر امپریالیسم وارد آمد است.

نظر بهمین جهات است که کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری در سند اصلی مورد تصویب خود جنبش رهائی ملی را یکی از سه نیروی عده ای می شمارد که پیشرفت تحول انقلابی جهان معاصر بسود صلح، ترقی، دموکراسی و سوسیالیسم بسته با اتحاد و همبستگی آنهاست.

در سرتاسر سند اصلی کنفرانس مکرر باین حکم توجه شده است که سه نیروی انقلابی عده در

دوران معاصر عبارتند از سیستم جهانی سوسیالیستی، طبقه ی کارگر بین المللی و جنبش رهائی بخش

ملی. این سه نیروی عظیم در دوران مادرنبرد علیه دشمن مشترک امپریالیسم همد استانند و لذا اتحاد آنها

در حکم یک ضرورت تاریخی است.

کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری در تحلیل خود از وضع جهان و نبرد ی که در مقیاس جهانی بین نیروهای انقلابی و امپریالیسم درگیر است، باین نتیجه میرسد که این پیکار تاریخی هم اکنون در کلیه ی زمینه های حیات اجتماعی اعم از اقتصاد و سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی، شدت و حدت ویژه ای یافته است. در جریان ده سال اخیر تضاد اصلی جهان معاصر بین سوسیالیسم و امپریالیسم و بحران عمومی امپریالیسم در نتیجه ی کامیابیهائی که نصیب اردوگاه سوسیالیستی، جنبش آزادی بخش ملی، طبقه ی کارگر بین المللی و سایر نیروهای صلح و ترقی شده عقیق تر گردیده است.

امپریالیسم و پیش از همه
امپریالیسم امریکادشمن
سرسخت آزادی و رهائی
خلقهاست

افزایش قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و نیز سیاست خارجی صلح طلبانه ی دولتهای مزبور و همچنین مبارزات تمام نیروهائی که برای رهائی ملی، صلح و دموکراسی علیه امپریالیسم برخاسته اند تاکنون مانع از آن شده است که امپریالیسم بسار دیگر جنگی جهانگیر برانگیزد و تمام بشریت را دچار حادثه ی فجیع و ضد انسانی یک جنگ هسته ای نماید.

با اینکه نهضت انقلابی طی ده سال اخیر در برخی از عرصه های نبرد از نشیب و فرازها و دشواریهای چندی گذشته است معذک سوسیالیسم، طبقه ی کارگر بین المللی و جنبش رهایی بخش همچنان بتعرض خود علیه مواضع امپریالیسم ادامه داده اند و امپریالیسم نتوانسته است بتاثرضات متقابل خود تناسپ عمومی نیروهارا بسود خویش دگرگون سازد.

درین حال باآنکه امپریالیسم بعنوان سیستم جهانی نیرومند تر نشد، است کفاکان دشمن جدی و خطرناک و تهدیدی دائمی برای صلح و ترقی اجتماعی است. در جریان ده سال اخیر جنبه ی تجاوزکارانه ی امپریالیسم امریکا که قدرت عده ی امپریالیستی است تشدید یافته است.

" پایه ی سیاست تجاوزکارانه ی امپریالیستی عبارت از آنست که باکلیه ی وسائیل در تضعیف مواضع سوسیالیسم و سرکوب جنبش رهایی بخش خلقها بکوشد و مبارزه ی زحمتکشان راد رکشورهای سرمایه داری مانع گردد و پروسه ی بازگشت ناپذیر زوال سرمایه داری را متوقف سازد. ۰۰۰ امپریالیسم امریکا میکوشد کشورهای دیگر سرمایه داری را تحت نفوذ خویش نگاهدارد و همراه آنان سیاست مشترکی را در عرصه های عده ی مبارزه ی طبقاتی علی کند."

بدیهی است که لیه ی تیز سیاست تجاوزکارانه ی امپریالیسم بیش از همه متوجه کشورهای سوسیالیستی و بهیژه علیه نیرومندترین آنها اتحاد جماهیر شوروی است.

در واقع سیستم جهانی سوسیالیستی و پیش از همه اتحاد شوروی با قدرت اقتصادی و نظامی روزافزون خود مهمترین سد انجام نقشه های جنایتکارانه ی امپریالیستی در مقیاس جهانی است. این قدرت امکانات امپریالیسم راد رغارتگری منابع طبیعی و انسانی جهان پیوسته محدود ترمیکند، از امکانات وی برای صدور ضد انقلاب در کشورهای دیگر بنحو موثری کاسته است، بنابراینوظایف انترناسیونالیستی خودیخلقهایی که برای آزادی و استقلال خویش در زبردند کم کم موثر و جدی میکند و با پشتیبانی سیاسی، اقتصادی و نظامی خود مانع از آن میشود که امپریالیسم جنبش رهایی ملی را سرکوب نماید، در راه حفظ صلح و امنیت جهانی میکوشد و اقدامات جنگ طلبانه و تجاوزکارانه ی امپریالیستی را تا حد و د ممکن خنثی میکند.

طی سالهای اخیر امپریالیسم بارها بحرانهای حاد بین المللی بوجود آورده و بشریت را در آستانه ی یک جنگ جهانیگیرهسته ای قرار داده است. ولی نظر باینکه تناسپ نیروها در صحنه ی بین المللی بزیمان امپریالیسم تحول یافته و نظر باینکه اتحاد جماهیر شوروی خود دارای نیروی عظیم هسته ای و موشکی است، امپریالیسم امریکاناچاراست عواقب ممکنه ی جنگ هسته ای - موشکی را در نظرگیرد و بهمین سبب برای وی پیش از پیش سیاست تکیه بر پرافروختن شعله ی جنگ جهانی در شوارتر و خطرناکتر میشود. ازینروست که محافل حاکمه ی امریکا بدون آنکه از تدارک یک جنگ جهانیگیر دیگر صرف نظر کرد، باشند، اهمیت خاصی به پرافروختن جنگهای محلی میدهند.

امپریالیسم امریکا بمنظور تضعیف مواضع سوسیالیسم، برای جلوگیری از کامیابی جنبش رهایی بخش خلقها و جلوگیری از پیشرفت مبارزه ی زحمتکشان کشورهای سرمایه داری از کلیه ی شیوه های ممکنه و مختلفه ای که در زرادخانه ی ارتجاعی خود دارد و بطور تام و در مقیاس سراسر جهان باباصطلاح "بطور گلوبال" استفاده میکند. امپریالیستها و بهیژه امپریالیسم امریکا بمنظور ادامه ی حیات موقت خویش از هیچ اقدامی که در شرایط کنونی امکان پذیر باشد - از اعمال فشار اقتصادی و محاصره ی

بازرگانی، جاسوسی و تحریک، فعالیت تخریبی، کمک مالی و سیاسی به سازمانهای ارتجاعی، تشدید فشار سیاسی، توطئه های ضد انقلابی گرفته تا کودتا و تجاوز مستقیم نظامی فروگذار نمیکنند.

امپریالیستها و بویژه امپریالیسم امریکاد شمن سرسخت جنبش رهایی بخش خلقها هستند. در این مبارزه تا آنجاکه ممکن است از یقایی استعمار دفاع میکنند و میکوشند کشورهای راکه هنوز از یوغ استعمار خارج نشده اند بحال مستعمره نگاهدارند. در کشورهای دیگر، اعم از آنهاکه بتازگی استقلال سیاسی بدست آورده اند و یا آنهاکه سابقا نیز بصورت نیمه مستعمره یا وابسته تحت استیلای امپریالیسم بوده اند، کلیه ی اسلحههای نواستعماری را برای جلوگیری از ترقی اقتصادی و اجتماعی کشورهای رشد یابنده از طرف امپریالیستها و اعمال آنان مورد استفاده قرار میگیرد. بدین منظور از محافل ارتجاعی پشتیبانی میکند و میکوشد از پایان یافتن سیستم های فرتوت و عقب افتاده جلوگیری نماید و مانع آن شود که کشورهای مزبور راه سوسیالیستی و پاره راه رشد غیر سرمایه داری، که راه آینده ی سوسیالیستی را هموار میکند، انتخاب نمایند. امپریالیستها بوسیله ی تحمیل قرارداد های نابرابر اقتصادی و پیمانهای سیاسی و نظامی باستقلال و حاکمیت این کشورها لطمه میزنند و از سرمایه گذاری در شئون مختلفه ی اقتصادی کشور از نابرابری مبادلات بازرگانی و نوسانات قیمتها و نرخ ارز برای ادامه ی بهره کشی خود استفاده میکنند و میکوشند تحت عنوان "کمک" های مالی و فنی باشکال گوناگون بوسیله ی فشار سازمانهای مالی بین المللی همچنان تسلط اقتصادی خویش را بر این کشورها محفوظ داشته مانع رشد مستقل اقتصاد آنها شوند.

در یک سلسله از کشورهای مزبور با وجود منابع سرشار و غنی مورد استفاده ی انحصارهای امپریالیستی، قحطی و کم غذایی بصورت یکی از مسائل حاد همچنان باقی است. امپریالیستها در کشورهای ذکر شده با استفاده از احساسات ملی و نژادی و قبیله ای میکوشند در درون این کشورها اصطکاک و برخورد ایجاد نموده و بوسیله ی تحریک ناسیونالیسم ارتجاعی و شوینیم به تفرقه و نفاق بین گروههای مختلفه دامن زنند و یکمک تبلیغات ضد کمونیستی در صفوف جنبش انقلابی جدائی و انشعاب ایجاد کرده و جنبش رهایی ملی را از بهترین دوستان و یاوران خود که کشورهای سوسیالیستی و نهضت بین المللی کارگری هستند جدا نمایند.

همچنانکه نمایندگان حزب توده ی ایران چه در جلسات کمیسیونهای ما موردت اراک اسناد و چه ضمن سخنرانی رفیق رادمنش دبیر اول و صدر هیئت نمایندگی حزب، در کنفرانس بین المللی احزاب کمونیستی و کارگری تصریح نموده اند، کشور ما یکی از نمونه های بازار اعمال این سیاست امپریالیستی و نواستعماری است. سندی که چند ماه پیش کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران درباره ی "تحلیل اوضاع کنونی کشور و وظایف برهم ما" تهیه نمود و در مطبوعات حزبی انتشار یافت بطور مستند صحت کامل این تحلیل راد مورد اثبات میرساند.

در جریان کنفرانس بین المللی نمایندگان کمیته های مرکزی کلیه ی احزاب کمونیستی و کارگری آسیا، افریقا و امریکای لاتین نیز هر یک بنهیه ی خود شواهد و قرائن دیگری از اوضاع کشورهای خویش ذکر نمودند که درستی و دقت سند اصلی کنفرانس را قویا با اثبات میرساند.

با آنکه تجاوز کاری امپریالیستها و بویژه امپریالیسم ایالات متحده ی امریکا در جریان ده ساله

اخیر شدت یافته است معذک اوضاع جهان بیش از پیش نشان میدهد که بین سیاست اعمال قدرت

امپریالیسم و امکانات واقعی وی تضاد جدی وجود دارد. امپریالیسم دیگر قادر نیست ابتکار تاریخی راکه

از دست داده است از نو بچنگ آورد و جهت تکامل جهان معاصر را تشویر دهد. اکنون تعیین

کننده ی جهت عمومی تکامل بشریت سیستم جهانی سوسیالیستی، طبقه ی کارگر بین المللی و تمام نیروهای انقلابی هستند.

جنگ ویتنام نه تنها مهمترین مظهر سیاست تجاوزکارانه ی امپریالیسم در دهه ی اخیر است، بلکه بارزترین دلیل تضادی است که بین نقشه های تجاوزکارانه ی امپریالیسم و توانائی واقعی آن در پیش بردن این سیاست وجود دارد. با هجوم مسلحانه به کشور ویتنام و بکار بردن قوای هنگفت زمینی، دریائی و هوائی علیه مردم این کشور و ببارانهای وحشیانه ی خاک جمهوری دموکراتیک ویتنام امپریالیسم آمریکا در نظر داشت یکی از سنگرهای مقدم سوسیالیسم و جنبش رهائی ملی رادراسیامعدوم نموده بدینوسیله در صفوف جنبش آزادی بخش خلقها رعب و وحشت ایجاد نماید، حکومتهای دست نشانده خود را تقویت کند و اعتماد مردم کشورهای از بند رسته و دولتهائی که در جهت استقلال واقعی قدم بر میدارند نسبت بقدرت و پشتیبانی دولت اتحاد جماهیر شوروی و سایر دولتهای سیستم سوسیالیستی جهانی متزلزل سازد.

مقاومت قهرمانانه و بهمسابقه ی خلق ویتنام و کمکهای برادرانه و بیدریخ کشورهای سوسیالیستی و بیش از همه کمکهای نظامی و اقتصادی و فنی دولت اتحاد جماهیر شوروی، تظاهرات همبستگی و پشتیبانی در سراسر جهان و از جمله در ایالات متحده ی آمریکا، نقشه ی امپریالیسم آمریکارانش براب نمود و بنحوبارزی بحران سیاست تجاوزکارانه ی ویرا آشکار ساخت. عدم موفقیت نقشه های تجاوزکارانه

امپریالیسم آمریکا در ویتنام شکست تاریخی پراهمیتی است که در این دوران نصیب مقتدرترین امپریالیسم جهانی گردیده است. این عدم کامیابی نه تنها دولت ایالات متحده را از لحاظ اخلاقی و سیاسی

منفرد ساخت و تضادهای بین دولتهای امپریالیستی را تشدید نمود، بلکه توده های وسیعتری از مردم روی زمین و قشرهای تازه ای از اجتماعات بشری را مبارزه ی ضد امپریالیستی و هواداری فعال از صلح کشاند. بی شک خلق قهرمان ویتنام با خنثی ساختن نقشه های تجاوزکارانه ی امپریالیسم آمریکا نقش بزرگی در تاریخ معاصر بشریت و در آماده ساختن شکست امپریالیسم در مقیاس بین المللی ایفا نمود. هر تجاوز اسرائیل علیه کشورهای عربی که موجب بحران بین المللی تازه ای گردید یکی دیگر از مظاهر بارز این سیاست تجاوزکارانه ی امپریالیسم علیه رهائی و ترقی ملتهاست. با این تجاوز امپریالیستها و بیش از همه ی آنها امپریالیسم آمریکا در صد دبود که رژیم های مترقی راد کشورهای عربی سرنگون ساخته و مواضعی را که در خاورمیانه از دست داده است از نو بچنگ آورد. با وجود اینکه نیروهای اسرائیل موفق شدند قسمتی از سرزمین کشورهای عربی را اشغال نمایند و علی رغم تصمیم شورای امنیت سازمان ملل متحد حالت جنگ و بحران راد خاورمیانه بسود امپریالیسم و ارتجاع بین المللی حفظ نمایند، معذک در نتیجه ی پشتیبانی جدی و پیگیر دولت اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نه تنها نقشه ی آنها در برانداختن رژیمهای مترقی کشورهای عربی عقیم ماند بلکه این اقدامات احساسات ضد امپریالیستی مردم کشورهای خاورمیانه و نزدیک را بیش از پیش برانگیخت و عزم آنها را در مقاومت علی و جدی علیه اشغالگران اسرائیلی افزایش بخشید و تصمیم آنها را در اتکا هرچه بیشتر به کمکها و پشتیبانی اتحاد شوروی و سیستم جهانی سوسیالیستی تحکیم نمود.

سند اصلی کنفرانس تصریح میکند که :

" جنبش آزاد پخش عرب نقش ارزنده ای در مبارزه علیه امپریالیسم جهانی ایفا

میکند. جنبش منور بر روی تمام جنبش ضد امپریالیستی و ضد استعمار نوین در

خاورمیانه و افریقاتا* نیرمبئی اعمال میکند • مبارزه ی خلقهای عرب علیه امپریالیسم

و علیه تجاوز اسرائیل جز* لاینفک مبارزه ی عمومی است که میان نیروهای آزادی

و سوسیالیسم در سراسر جهان از یکسو و امپریالیسم بین المللی از سوی دیگر

درگیر است*"

اقدامات تخریبی و توطئه های مکرر علیه جمهوری انقلابی کوبا، برانگیختن کودتاهای ارتجاعی و تحریکات بمنظور دامن زدن باختلافات و تصادمات مسلح بین دولت‌های امریکای لاتین، ایجاد برخورد- های مکرر خونین بین یونانیها و ترکها در قبرس و کودتای فاشیستی در یونان و یک سلسله اقدامات توطئه گرانه ی دیگر علیه جمهوریهای تازه از بندرسته ی افریقای همه از مظاهراشکار این سیاست امپریالیستی باصطلاح "گلوبال" است.

کنفرانس در عین اینکه استقلال کامل و اختیار تام احزاب کمونیستی و کارگری کلیه ی کشورها و از جمله احزاب کشورهای راکه برای استقلال و رهائی خویش از یوغ استعماری امپریالیسم مبارزه میکنند، درانتخاب خط مشی سیاسی و شیوه های عمل و اسالیب انقلابی (اعم از توسل با اقدامات مسلحانه یا اختیار راه مسالمت-

راه پیروزی بر امپریالیسم،
وظایف مردم جنبش و
پلاتفرم مشترک ضد
امپریالیستی

آمیز انقلاب) برپایه ی تحلیل و مطالعه ی شرایط داخلی و بین المللی، یکپارده یگر تصریح و اعلام داشته است، کوشیده است جهات مشترك خط مشی ضد امپریالیستی و وظایف میرمی که در برابر همه ی کمونیستها برای پیشبرد هدفهای جنبش انقلابی جهان قرار دارد و همچنین پلاتفرم مشترکی که بتوانند در مرحله ی کنونی مبارزه ی کلیه ی نیروهای انقلابی و ترقیخواه جهان را بهم پیوند دهد بیان نماید. سند عده ی کنفرانس برپایه ی این حکم که از تحلیل اوضاع کنونی جهان معاصر ناشی میشود و بارت از اینست که از هم اکنون امکانات واقعی حل مسائل گریه ی بشریت بسود صلح، د مکراسمی و

سوسیالیسم و ایراد ضربه های تازه ای بر امپریالیسم وجود دارد و از جمله میتوان سیاست تجاوزکارانه و

جنگ طلبانه ی ویرا باشکست مواجه ساخت، باین نتیجه ی عمومی و اساسی رسید است که تحکیم

هرچه بیشتر اتحاد بین نیروهای سیمتم جهانی سوسیالیستی، طبقه ی کارگر بین المللی و جنبش

رهائی بخش ملی برای تحقق این منظور حائز اهمیت درجه ی اول است •

تحقق این شعار اساسی کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری که خود از منط و ضرورت مبارزات انقلابی جهان معاصر علیه امپریالیسم و ارتجاع و از اشتراك منافع کلیه ی جریانهای انقلابی در ران کنونی در عقب راندن و شکست نهائی امپریالیسم ناشی میگردد، برای تسریع در پیروزی جنبش رهائی ملی دارای اهمیت بسزائی است • در واقع نبرد اساسی جنبش رهائی ملی، علیه امپریالیسم جهانی انجام میگیرد ولذا متحدین طبیعی این جنبش دو نیروی اصلی دیگر ضد امپریالیستی یعنی سیمتم جهانی سوسیالیستی و نهضت کارگری بین المللی هستند. بنابراین تکیه بر قدرت خلق و اتحاد باد و نیر و ی مزبور شرط مسلم پیروزی است و هیچ جنبش واقعی نجات بخش ملی نمیتواند و نباید این واقعیت جهان معاصر را ندیده انگارد. یاری جستن از هر نیروی دیگر و اتحاد با هر قدرت یا جریان بین المللی دیگری که در جهت عکس این دو نیروی اساسی قرار گرفته است نه تنها نقض غرض است و جنبش رهائی ملی را از جاده ی موفقیت دور میکند بلکه در عین حال بمنزله ی آب ریختن با آسیای امپریالیسم و کمک غیر مستقیم با اقدامات امپریالیستی برای جلوگیری از پیشرفت جنبش انقلابی جهانی و پیروزی نهضت

رهائی ملی است .

نیروی قاطع در رنبرد عظیمی که هم اکنون بمقیاس جهانی علیه امپریالیسم جریان دارد ، سیستم جهانی سوسیالیستی است . این سیستم و پیش از همه اتحاد شوروی برای کلیه ی مبارزات آزادیبخش پشتیبان بی بدلی است .

انقلاب سوسیالیستی اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی ، شکست فاشیسم آلمان و ملیتاریسم ژاپون در جنگ جهانی دوم ، پدایش و توسعه ی سیستم سوسیالیستی جهانی مرکب از ۱۴ کشور و پرتوافتنی سوسیالیسم در جهان ، شرایط تسریع تکامل تاریخی را بوجود آورد و دورنماهای نوینی برای ترقی و پیروزی نیروهای انقلابی و رهائی از رقیت امپریالیستی در برابر بشریت گشود .

" سهمی که سیستم جهانی سوسیالیستی در تحقق هدف مشترک ضد امپریالیستی اد میکند قبل از هر چیز معلول قدرت اقتصادی آنست . توسعه ی سریع اقتصاد سیستم سوسیالیستی که آهنگ رشدش بیش از کشورهای سرمایه دار است ، مواضع پیشرفته ای که وی در بسیاری از بخشهای دانش و فن اشغال کرده است ، گشایش راههای کیهانی بوسیله ی اتحاد شوروی و تمام ثمرات آفریننده ی خلقهای کشورهای سوسیالیستی در برتری نیروهای صلح ، د مکراسی و سوسیالیسم بر نیروهای امپریالیستی نقش قاطعی ایفا میکنند ."

بنابراین وجود و توسعه ی جهان سوسیالیستی ، تحکیم و گسترش اقتدار آن نخستین شرط تاریخی و مهمترین عامل ضرور یعنی برای پیروزی کلیه ی نیروهای انقلابی بر امپریالیسم جهانی است .
بهمین سبب مدافعه از سیستم جهانی سوسیالیستی و وحدت و یکپارچگی آن و مقابله با هرکوششی که از جانب امپریالیسم و ارتجاع برای متزلزل ساختن قدرت سوسیالیستی و استقرار مجدد تسلط سرمایه داری انجام میگردد نه تنها وظیفه ی انترناسیونالیستی همه ی کمونیستها و احزاب پیشاهنگ طبقه ی کارگراست بلکه برای کلیه ی نیروهای انقلابی جهان و از جمله برای رزمندگان راه رهائی ملی ضرورتی است که از اشتراک منافع ضد امپریالیستی و احکام عام استراتژی انقلابی سرچشمه میگردد .

حوادث سیاسی دوران پس از جنگ جهانی دوم و از جمله وقایع ده ساله ی اخیر بنحوی بارزی این نکته را به ثبوت رسانده اند که هیچ جنبش انقلابی در جهان معاصر بدون پشتیبانی مادی و معنوی سیستم جهانی سوسیالیستی و طبقه ی کارگر بین المللی نمیتواند پیروزیهای بدست آمده را از گزند حملات متقابل امپریالیسم محفوظ نگاه داشته بخواستهای آزادی بخش و ترقیخواهانسی توده های وسیع مردم جامه ی عمل پوشد .

بدیهی است که جنبش رهائی بخش ملی نمیتواند ، بدون آنکه به مجموع نهضت زبان وارد آورد ، از متحد اساسی دیگر خود یعنی طبقه ی کارگر که در کشورهای متروپول امپریالیستی با قدرت روز افزونی برای پایان دادن بحکومت سرمایه ی انحصاری بیکار میکند ، صرف نظر نماید و آنرا در استراتژی انقلابی خویش بحساب نیاورد .

بهمین سبب است که در سند اصلی کنفرانس مکررا اهمیت اتحاد بین سه نیروی انقلابی جهان معاصر تصریح گردیده و نیز اهمیت روز افزون مناسبات بین المللی بین کشورهای از بند رسته و د ولتنگه سوسیالیستی و همچنین لزوم ارتباط هر چه نزدیکتر بین پرولتاریای جوان کشورهای آسیائی و آفریقائی

و طبقه ی کارگر کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری توپا تا امید گردید ه است .
کنفرانس ضرورت همکاری و اتحاد نزدیک بین کمونیستها و دیگر نیروهای میهن پرست و پیشرو را
در درون هر کشور و بویژه در مورد کشورهایی که برای رهائی از ستم استعماری امپریالیسم پیکار میکنند ،
اعم از آنها که از لحاظ سیاسی استقلال دارند یا اخیرا این استقلال را بدست آورده اند و یا خلقهایی
که هنوز برای رهائی خود از قید استعمار مستقیم پیکار میکنند ، بمثابة یکی از شرایط تسریع و تحکیم پیروزی
بر امپریالیسم خاطر نشان میسازد و این حقیقت مسلم را گوشزد میکند که " هرگونه خصوصیت نسبت بکمونیسم
هر اعمال فشار نسبت بکمونیستها بمبارزه ی رهائی ملی و اجتماعی خلقها لطمه میزند ."

سند اصلی کنفرانس در جمله ای که هم برای کمونیستها جنبه ی برنامه ای دارد و هم سایر نیروها^ی
جنبش رهائی ملی را از هرگونه اقدامات ضد کمونیستی برحذر میدارد بد رستی متذکر میشود که :

" کمونیستها دلیرانه برای آزادی ، استقلال ملی و آینده ی سوسیالیستی خلق
خود مبارزه میکنند . کمونیستها حامل اندیشه های سوسیالیسم علمی ، رزمندگان
پیشاهنگ جنبش رهائی ملی هستند . منافع این جنبش ، مصالح ترقی خلقهای تازه
از بند رسته ، همکاری میان احزاب کمونیستی و سایر نیروهای میهن پرست و
پیشرو را ایجاد میکند ."

در مورد جنبش نجات بخش کشورهای خاورمیانه طیه امپریالیسم و استعمار نوین ، کنفرانس احزاب
پس از آنکه اهمیت سوق الجیشی و اقتصادی این منطقه ی سرشار از نفت و غل کینه ی شدید امپریالستها^ی
و انحصارهای نفتی را علیه اغتلا " جنبش رهائی بخش خاورمیانه متذکر میشود ، یکبار دیگر ضروری بودن
اتحاد نزدیک بین همه ی نیروهای میهن پرست ضد امپریالیستی ، تشکیل جبهه های ملی مترقی و
وجود آزادی های دموکراتیک توده ها و نیروهای ملی را برای ناکام ساختن توطئه ها و اقدامات
امپریالیستی و حفظ دستاورد های جنبش از تعرض امپریالیسم و ارتجاع گوشزد میکند .

در بخش دوم سند اصلی کنفرانس آنجا که سخن بر سر جنبش رهائی ملی و طرق حل مسائل
مربوط بانست بار دیگر چنین تصریح شده است :

" راه حل وظایف مربوط بر رشد ملی و ترقی اجتماعی و مقابله ی مؤثر در برابر
نیرنگهای نواستعماری بسیج توده های مردم ، افزایش نقش پرولتاریا و حقانان^{ان}
اتحاد جوانان زحمتکش ، دانشجویان و روشنفکران ، قشرهای متوسط شهرها ،
محافل دموکراتیک ارتش و تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست است . احزاب
کمونیستی و کارگری در راه ایجاد چنین اتحادی مرکب از کلیه ی نیروهای ترقیخواه
و میهن پرست فعالیت میکنند ."

بنابراین فوق و اتحاد ، یکی در عرصه ی بین المللی با سیستم جهانی سوسیالیستی و طبقه ی
کارگر بین المللی ، و دیگری در درون کشور با کلیه ی نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ، پایه های اصلی

استراتژی انقلابی جنبش‌رهای ملی را تشکیل می‌دهند و لژانه تنها کمونیست‌ها و احزاب کارگری بلکه کلیه

نیروهای ملی، د مکرانیک و ترقی‌خواه این کشورها وظیفه دارند که برای استقرار و تحکیم پایه های جنبش پیوند انقلابی بکوشند. چنین است حکم تاریخ، چنین است ضرورت مبارزه ی مشترک ضد امپریالیستی در دوران معاصر. تعقیب هر راه دیگری جز این فقط می‌تواند پناکامی جنبش و یادست کم بعقب انداختن پیروزی آن کمک کند. به همین سبب است که ایجاد تفرقه در میان نیروهای ملی و میهن پرست، کوشش در دامن زدن به آنتی سوسیالیسم و آنتی کمونیسم، سعی در تجزیه و ایجاد نفاق و اختلاف میان کشورهای سوسیالیستی یکی از پایه های سیاست امپریالیسم و ارتجاع در جهان کنونی است.

مبارزه ی پیگیر و بی امان علیه اینگونه پدیده های نفاق افکن، وظیفه ی اساسی همه ی کمونیست‌ها و سایر نیروهای ترقی‌خواه و پیشرو همه ی کشورها و از جمله کشورهای است که برای تأمین و تحکیم استقلال و رهائی خود با امپریالیسم و استعمار نوین و ارتجاع داخلی متحدان پیدا میکنند. خلی برای آنکه بتوان با اتحاد این نیروها چه در مقیاس بین المللی و چه در عرصه ی مبارزه ی داخلی

تحقق بخشید بد و لازمست که وحدت عمل این نیروها را برپایه ی خواسته های مبرم و مشخص تأمین نمود.

د رواقع اختلاف در عقاید سیاسی، اقتصادی، فلسفی، دینی و اجتماعی هرچه باشد نمیتواند مانع آن شود که نیروهای مختلف العقیده ی ضد امپریالیستی در باره ی مسائل مشترک بایکدی یگرتوافق کرد و تصمیم بر متحد ساختن اقدامات خود بگیرند. این راهی است که میتواند در شرایط کنونی سطح مبارزه ی ضد امپریالیستی را بالا برد، تعرض علیه مواضع امپریالیسم را تشدید نماید و باعث نشاندن و شکست دادن سیاست تجا و زکارانه و جنگ طلبانه ی امپریالیسم و ارتجاع راه نیروهای انقلابی جهان معاصر را هموارتر سازد. این راهی است که اتحاد هرچه نزدیکتر همه ی نیروهای ضد امپریالیستی را تأمین میکند و عملاً تشکیل جبهه ی واحد نیروهای انقلابی را برای پایان دادن به حکومت های ارتجاعی و استیلای امپریالیسم در درون کشورها آسان میسازد.

برای تحقق بخشیدن باین وحدت عمل ضد امپریالیستی بمقیاس جهانی، شعارهای وحدت عمل شرکت کنندگان کنفرانس متفقاً بر این عقیده بود ندکه باید د مکرانیک تر ضد امپریالیستی اسالیب راجه در مقیاس ملی و منطقه ای و چه در عرصه ی بین المللی برای انجام این منظور مورد استفاده قرار داد. احزاب شرکت کنند متفقاً بر آنند که باید برای تحقق این هدف ویرگیهای هر یک از جریانهای ضد امپریالیستی و تمایلات خاص آنها مورد نظر قرار گیرد.

د شرایط کنونی نخستین هدف وحدت عمل ضد امپریالیستی عبارت از جدیترین پشتیبانیها از خلق قهرمان ویتنام است. کنفرانس از همه ی علاقه مندان بصلح و استقلال ملی دعوت میکند که برای وادار ساختن امپریالیسم امریکا بخارج ساختن نیروهای خود از ویتنام و پایان دادن بعد اخلات د امور داخلی این کشور و احترام بحق خلق ویتنام در تعیین مستقلا نه ی مسائل خویش بمرجعات خود بیافزایند.

پیروزی کامل میهن پرستان ویتنامی برای تحکیم مواضع خلقهاد ر مبارزه ی خود علیه سیاست تحمیل و خود سری امپریالیستی واجد اهمیت اصولی است.

هدف د یگراساسی وحدت عمل عبارت از مبارزه علیه جنگ و در راه حفظ صلح جهانی است. مبارز برای همزیستی مسالمت آمیز بین د ولتهائی که د آرای سیستم های اجتماعی متضادند از نبرد در راه صلح جدائی پذیر نیست.

برای حفظ صلح فوریت‌ترین وظیفه جلوگیری از پخش و نشر سلاح‌های هسته‌ای و اجراء قرار داد عدم انتشار این سلاح‌هاست. ایجاد مناطق مبرا از سلاح‌های هسته‌ای برای سالم ساختن محیط بین‌المللی و ایجاد اعتماد میان دولت‌ها واجد اهمیت شایانی است. کوشش اساسی باید متوجه منع سلاح هسته‌ای گردد تا بتوان نیروی هسته‌ای را منحصر برای هدف‌های مسالمت‌آمیز بکار برد.

مبارزه علیه میلیتاریسم، به‌رشدگی که تجلی نماید، نبرد علیه مسابقه تسلیحاتی، برای تقلیل اساسی بودجه‌های نظامی، برای خلع سلاح عمومی و کامل تحت کنترل موثر بین‌المللی، جزئی از بکار بخاطر حفظ صلح و منطبق با منافع بنیادی خلق‌هاست.

کنفرانس همه‌ی مردمان شریف جهان، تمام هواداران دمکراسی را بوجدت عمل در راه پایمان دادن به بقایای استعمار و مبارزه علیه استعمار نوین دعوت میکند.

کنفرانس تشدید مبارزه علیه خطر فاشیسم و مقابله‌ی سرسخت علیه اقدامات نژادشکنی یکی از وظایف عده‌ی جنبش و یکی از هدف‌های مشترک وحدت عمل تلقی میکند.

کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری پس از آنکه از تمام مردم شرافتمند جهان دعوت میکند که مساعی

خود را علیه ایدئولوژی و عمل غیرانسانی نژادپرستی متحد نمایند و جنبش اعتراضی هرچه وسیع‌تری را علیه

"این ننگ عصرما که عبارت از بیداد بیرحمانه نسبت به ۲۲ میلیون سیاه‌پوست امریکائی است" و علیه

ترور نژادی در آفریقای جنوبی و رودزی، گسترش دهند، بمسئله‌ی مبارزه در راه آزادی‌های دمکراتیک

پرداخته آنرا بمنزله‌ی یکی از وظایف اساسی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و یکی از هدف‌های عده‌ی اتحاد

عمل تمام نیروهای ترقیخواه تلقی میکند.

درستند عده‌ی کنفرانس راجع باین مسئله که از لحاظ مبارزات مردم کشورهای مرحله‌ی کنونی

اهمیت بسزایی دارد چنین تصریح شده است :

" مبارزه علیه امپریالیسم، که در خفه کردن آزادی‌های بنیادی انسان کوشاست،

نبرد خستگی‌ناپذیری را برای دفاع و بدست آوردن آزادی کلام، آزادی مطبوعات،

آزادی اجتماعات و تظاهرات و تشکیلات، برای برابری تمام افراد جامعه و

دمکراتیزاسیون همه‌ی جهات حیات اجتماعی، ایجاب میکند. باید باتمام کوششها

و همه‌ی قوانین ارتجاعی که متوجه نابود کردن حقوق آزادی‌های دمکراتیک، حقوق

آزادی‌های ملی نبرد‌های طولانی طبقاتی بدست آمده است، بطور قاطع مقابله

نموده. باید چه در مقیاس ملی و چه در عرصه‌ی بین‌المللی برای نجات میهن

پرستان و دمکرات‌هایی که جانشان در معرض خطر قرار گرفته است، علیه احکام

ظالمانه‌ای که محاکم علیه کمونیست‌ها و سایر میهن پرستان صادر میکنند، برای

آزادی زندانیان میهن پرست و دمکرات و برای دفاع از حق پناهندگی سیاسی،

بطور سیستماتیک مبارزه نمود."



بمناسبت صد مین سال تولد
لنین و شصتین سال انتشار
کتاب ماتریالیسم و امپریوریتیسیسم

مبارزه لنین با رسوخ ایده آلیسم

در فیزیک جدید

I - برخی یاد آوریهای عمومی

مسئله ی اساسی در فلسفه رابطه ی تفکر با وجود ، یا شعور با ماده است . در برخورد به این مسئله فلاسفه به دو ارد و گاه ماتریالیستی و ایدئالیستی تقسیم میگرددند . آن دسته از فلاسفه که ماده و طبیعت را مقدم و تفکر و شعور را موخر میدانند ماتریالیست و انتهائی که بعکس تفکر و شعور را مقدم و ماده را موخر میدانند میپندارند ایدئالیست نامیده شده اند .

مسئله ی امکان یا عدم امکان معرفت به جهان یعنی جهت دیگر مسئله ی اساسی در فلسفه است . آیا افکار ما در باره ی جهان پیرامون ما با خود این جهان چه رابطه ای دارد ؟ آیا تفکر ما قادر است به جهان واقعی معرفت حاصل نماید ؟ آیا میتوانیم در تصورات و مفاهیم خویش راجع به جهان واقعی انعکاس صحیح واقعیت را ایجاد کنیم ؟ گروهی از فلاسفه مانند افلاطون و هگل معتقدند که معرفت انسانی انعکاسی از ایده ی مطلق است - ایده یی که مستقل از جهان و حتی قبل از جهان وجود داشته است (ایدئالیسم یعنی) . گروه دیگر مانند برکلی ، ماخ ، آوناریوس جهان و اشیا و پدیده ها را بنیادهای مجموعه ای از حسیات خود میشناسند (ایدئالیسم ذهنی) . بالاخره آگوستینک ها (لاداریون) را میتوان نام برده که امکان معرفت بر جهان یا لا اقل معرفت جامع آنرا منکرند مانند هیوم و کانت .

تنها ، ماتریالیسم بر پایه ی دانش استوار است . در ماتریالیسم ثابت میشود که اجسام و طبیعت از ریزترین ذره در اتم تا عظیم ترین سیارات ، از کوچکترین باکتری تا انسان نمایشگر انواع و اشکال و مراتب مختلف رشد و تکامل ماده اند . با رشد دانش بشری ماتریالیسم رشد و تکامل یافته است و در تمام طول تاریخ فلسفه ی ماتریالیستی جهان بینی طبقات مترقی جوامع بشری بوده است .

ماتریالیست های قبل از مارکس از جمله ماتریالیست های قرن هجدهم در فرانسه به امکان معرفت بر جهان یعنی قائل بوده اند . فلاسفه ی ماتریالیست فرانسه در قرن هجدهم کامیابیهای علوم طبیعی قرن هفدهم و هجدهم را تعمیم دادند . ماتریالیسم در آستانه ی انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹ در فرانسه سلاح تئوریک مبارزه ی انقلابی بورژوازی علیه ایدئولوژی فئودال بوده و نقش مترقیانه ی مهمی در ابراز انقلاب ایفا نموده است . ماتریالیست های فرانسوی در راه ترقی دانش علیه گمراه کنندگان مذهبی و علیه متافیزیک های ایدئالیست مبارزه کردند . معذک ماتریالیسم در فرانسه و بطور کلی تمام

ماتریالیست های قبل از مارکس از حدود ماتریالیسم مکانیکی تجاوز نکردند.

انگلس در کتاب "لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه ی کلاسیک آلمان" فلاسفه ی ماتریالیست قرن هجدهم فرانسه را از سه نظرمورد انتقاد قرار میدهد. انگلس نخستین محدودیت فلاسفه ی منزوررا در مکانیکی بودن آنها میداند. از آنجائیکه در آن ایام از میان همه ی علوم طبیعی تنها مکانیک و بیویژ ه مکانیک اجسام صلب (ارضی و سماوی) رشد و تکامل یافته بود، فلاسفه ی ماتریالیست آن دوران سعی داشتند همه ی مسائل سایر علوم مانند شیمی و غیره را با استفاده از قوانین مکانیک نیوتن حل نمایند. نقص دوم فلاسفه ی ماتریالیست قرن هجدهم را انگلس در برخورد متافیزیکی آنها با پدیده ها میداند. آنها جهان را در حالت سکون و غیرمتغیر تلقی میکردند. محدودیت سوم فلاسفه ی منزورینظر انگلس حفظ نظریات ایدئالیستی آنها در "بالا" یعنی در زمینه ی علوم اجتماعی است.

لنین میگوید بجز سه ایراد فوق الذکر هیچگونه اختلافی مابین مارکس و انگلس از یکسو و سایر ماتریالیست های قبل از مارکس از سوی دیگر وجود نداشته و نمیتوانست هم وجود داشته باشد. مارکس در تزه های خود درباره فویرباخ ماتریالیست های پیشین را از لحاظ معرفتی مورد انتقاد قرار میدهد. در نخستین تزا تزه های خود در این باره چنین میگوید:

"نقص عمده ی همه ی مکاتب ماتریالیستی ماقبل - و از انجمله ماتریالیسم فویرباخ - در آنست که ششی، واقعیت، حسیات تنها بصورت ابژه یا بصورت مشاهده در نظر گرفته میشود نه بصورت فعالیت حسی انسانی."

مارکس و انگلس به انتقاد ماتریالیست های پیشین قناعت نکردند. ماتریالیسم راهمه جانبه رشد و تکامل دادند، فلسفه ی کامل ماتریالیستی - دیالکتیکی نیرومندترین حربه ی معنوی پرولتاریای جهانی را ایجاد نمودند.

ماتریالیسم فلسفی مارکس بر پایه ی کامیابی های علمی که انواع گوناگون حرکت ماده را بررسی میکند استوار است.

خطوط اساسی فلسفه ی مارکسیستی عبارت از قبول مادی بودن جهان و اینکه جهان طبق قوانین حرکت ماده رشد و تکامل می یابد، قبول مقدم بودن ماده و موخر بودن شعور و بالاخره قبول امکان معرفت جهان مادی و قانونمندی آنست.

ماتریالیسم فلسفی مارکس ماتریالیسم دیالکتیکی است. طبق ماتریالیسم دیالکتیکی همه ی اشیا و پدیده ها باهم در ارتباطند، ششی و پدیده ای مستقل و مجرد و منفرد از سایر اشیا و پدیده ها نمیتوان یافت. بنابراین انعکاس واقعی هر پدیده ای در تفکر انسانی در صورتی است که در ارتباط با سایر پدیده ها انجام گیرد. طبق ماتریالیسم دیالکتیکی هر پدیده ای جهت متضاد خود را نیز در بر دارد. مقابله ی جهات متضاد در هر پدیده سبب اصلی تغییر در آنهاست و بعلاوه تغییرات کمی در مرحله ی معینی به تغییرات کیفی تبدیل میگردد. این تبدیل و تحول شکل جهشی صورت میگیرد.

مارکس و انگلس با استفاده از تجارب کمون پارسیس برای نخستین بار در تاریخ احکامات ماتریالیسم دیالکتیکی را برای مطالعه و توضیح پدیده های اجتماعی بکار بستند. از تئوری ماتریالیسم تاریخی را که قانونمندی رشد و تکامل جوامع بشری را بدست میدهد کشف نمودند.

ماتریالیسم تاریخی به تئوری رهبری کننده ی اصلاحات اجتماعی در جامعه ی سرمایه داری تبدیل گردید. بگفته ی مارکس "فلسفه در پرولتاریا اسلحه ی مادی خود را و پرولتاریا در فلسفه اسلحه ی معنوی خود را می یابد" (۱)

(۱) مارکس و انگلس، مجموعه ی آثار، جلد ۱، صفحه ۴۲۸، چاپ روسی

فلسفه‌ی ماتریالیستی مارکس بگفته‌ی لنین "شبییه قطعه‌ی فلزی است که نمیشود از آن یک قضیه و نه یک جز" اصلی‌اش را بدون انحراف از حقیقت عینی و سقوط در آغوش دروغهای بورژوازی و ارتجاعی بیرون کشید؟ (۱)

علی‌رغم مکاتب فلسفی سرمایه‌داری فلسفه‌ی مارکسیستی دانش یک گروه کوچک که میتواند تنها در سترس افراد محدودی قرارگیرد نیست. فلسفه‌ی مارکسیستی دانش و پرچم توده‌های عظیم زحمتکش است. مارکس و انگلس و لنین پایه‌گذاران تنهای یک مکتب فلسفی نیستند. آنها رهبران زنده و جاویدان جنبش انقلابی جهانی نیز هستند.

II- "بحران" فیزیک در حوالی مرز دوقرن

در سالهای آخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم نظریاتی درباره‌ی طبیعت اجسام پدید گردید که بسیاری از اصول مکانیک و فیزیک مسلط در قرن نوزدهم را متزلزل ساخت. کشف مندلیف (۱۸۶۹) قانون دوره‌ای خواص عناصر شیمیایی بغرنجی ساختمان درونی عناصر شیمیایی را نشان داد. طیف عناصر شیمیایی جهت دیگری از بغرنجی ساختمان درونی عناصر شیمیایی را ظاهر ساخت. کشف اجسام رادیواکتیو در سال ۱۸۹۶ و صدور اشعه‌ی آلفا، بتا، و گاما که اولی از آنها هلیوم، دومی از ذرات باردار منفی کما لکترن نامیده گردید و سومی دارای سرشت موجی است نظریه خوردنشدنی و لایتجرا بودن اتم و عدم امکان تبدیل اجسام به یکدیگر را که از مبانی اصلی فیزیک قرن نوزدهم بود رد نمود.

کشف اشعه‌ی رونتگن و فرضیه‌ی کوانتا که اولین بار بوسیله ماکس پلانک (Max Plank) برای توضیح تئوریک چگونگی تشعشع اجسام با اصطلاح سیاه‌کار برده شد با تئوری موجی اشعه‌ی نور که پس از تجارب یونگ (Young) و فرنل (Fresnel) به نظریه‌ی مسلط تبدیل گردید به —

تناقض آشکار داشت. کشفیات جدید با طبیعت مکانیکی اتم سازگاری نداشت و ثابت گردید که اتم‌ها دارای ساختمان درونی الکتریکی هستند. مطالعه‌ی حرکت لکترن هانشان داد که ذرات مزبور را ماس متغیری که تابع سرعت است میباشند. باین ترتیب ماس مطلق در مکانیک نیوتن در برابر علامت سؤال قرار گرفت. لاکترو دینامیک اجسام باردار متحرک مفاهیم "فضای مطلق" و "زمان مطلق" که از مبانی اصلی مکانیک نیوتن تلقی میگردد پسد صحت و دقت خود را از دست دادند. بعلاوه وجود اتمر (این ماده‌ی خیالی بی وزن و بدون حرکت که با اعتقاد محققین فیزیک قرن نوزدهم برای توضیح انتشار امواج الکترومغناطیسی و از انجمله اشعه‌ی نوری ضروری مینمود) نفی گردید. نظریه‌ی نسبی اینشتین که وابستگی خواص اجسام و انواع میدانهای فیزیکی را به حرکت ثابت می‌نماید به مفاهیم ماس مطلق، زمان مطلق و فضای مطلق پایان داد، قوانین حرکت با سرعت‌های قابل مقایسه با سرعت نور را بدست داد و آخرین ضربه را به مکانیک نیوتن وارد ساخت.

باین ترتیب مکانیک و فیزیک قرن نوزدهم که بر پایه‌ی ماتریالیسم مکانیکی و بر تصور ماتریالیستی برقرار بود از هر سو با "بحران" رهرو گردید. هانری پوانکاره (۱۸۵۷-۱۹۱۲) ریاضی‌دان که اهم مطالعاتش در فیزیک ریاضی و نجوم تئوریک بوده است در کتاب معروف خود بنام "ارزش دانش" فصل خاصی را به بحران در فیزیک اختصاص داد. "علائم جدی بحران" در فیزیک را از موضع پوزیتیویستی خود مورد بررسی قرار داد. از جمله میگوید: "انقلابی کبیر - رادیوم" اصل بقای انرژی را متلاشی میسازد تمام اصول دیگر را نیز در معرض خطر قرار داد. "است" "۰۰۰" ماس الکترون که فقط

جنبه‌ی الکتروپنایمیکی دارد ازین می‌رود پایه‌های مکانیک از جمله اصل نیوتن در باره‌ی تساوی عمل و عکس العمل ملاحظه شده است*.

نظریات هانری پوانکاره انعکاسی از آشفتنگی فکری است که در این دوران در محافل علمی غرب پدید گردید. عده‌ی زیادی از دانشمندان غرب که از تشریح ماتریالیستی دست آورد های جدیدش فیزیک و مکانیک خود رانان توان می‌دیدند ماتریالیسم را که به نظریه‌ی مسلط درد و ثلث اول قرن نوزدهم در علوم طبیعی تبدیل شده بود مورد تردید قرار دادند و به آغوش متافیزیسیم یکی از جریانات ایدالیسیسم ذهنی پناه بردند.

ماخ (۱۸۳۸-۱۹۱۶) فیزیک دان اتریشی و فیلسوف ایدالیست در کتاب های "تحلیل احساسات" (۱۸۸۵) و "معرفت و گمراهی" (۱۹۰۵) خود آگاهانه دست آورد های علوم طبیعی را بنفیع فیدئیسیم و علیه ماتریالیسم تحریف میکند. آزمایشها و تجارب فیزیکی را در علوم طبیعی مورد انتقاد قرار میدهد و آنها را بی‌مفایده عمل متقابل انسان و طبیعت و تغییراتی که انسان بوسیله‌ی ابزار تولید در طبیعت میدهد بلکه بمشابه مجموعه‌ای از احساسات انسان تعبیر و تفسیر مینماید. بهمین سبب فلسفه‌ی ماخ و همفکران وی بنام آمپریوکریتیسیسم یعنی فلسفه‌ی انتقاد از تجربه نامیده شده است.

III - کتاب ماتریالیسم و آمپریوکریتیسیسم

کتاب "ماتریالیسم و آمپریوکریتیسیسم" مهمترین اثر فلسفی لنین در ۱۹۰۵ نوشته شد و در ماه مه ۱۹۰۹ در شصت سال قبل انتشار یافت. کتاب لنین زمانی انتشار یافت که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بسا ناکامی روبرو گردیده بود. تزاریسیم هجوم همه جانبه‌ی خود را علیه طبقه‌ی کارگر و حزب وی آغاز نهاده بود.

در این هنگام است که تزلزل و تشتت فکری بین گروهی از روشنفکران روسیه‌ی تزاری رواج یافت. مبارزه علیه مارکسیسم مد شد. گروهی از مارکسیست ها در ۱۹۰۵ (از پلشویک ها مانند باگدانوف، یازارف، لونارچارسکی و از منشویک ها مانند یوشکویچ، والتنتف که خود را مارکسیست می‌نامیدند) مدعی شدند که مارکسیسم راتازه نمایند و آنرا با اصطلاح یا کامیابیهای تازه ترین فلسفه‌ی علوم طبیعی قرن بیستم تطبیق دهند. به پیروی از ماخیسیم در غرب در عرض ششماه چهار کتاب که تماما به حمله علیه ماتریالیسم دیالکتیکی اختصاص داشت انتشار دادند.

وظیفه‌ی مارکسیست های واقعی این بود که باین هجوم و توطئه و قلب ماهیت مارکسیسم پاسخ دهند و دشمنان مارکسیسم را که بلباس مارکسیسم تظاهر مینمودند فاش سازند و از مواضع مارکسیسم و تئوری ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی آن دفاع کنند. این وظیفه مهم را لنین بعهد گرفت و در کتاب "ماتریالیسم و آمپریوکریتیسیسم" بطرز درخشانی انجام داد.

دراثر فلسفی لنین نظریات ایدالیستی ماخیسیم ها رد گردید. تئوری ماتریالیستی معرفت با توجه به تازه ترین دست آورد های علوم طبیعی بسط بی سابقه‌ی یافت. لنین با خلاقیت مارکسیستی کشفیات جدید آخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم را عمیقانه تعمیم داد و ماتریالیسم دیالکتیک را همه جانبه غنی نمود.

کتاب ماتریالیسم و آمپریوکریتیسیسم لنین محتوی عده‌ی رشد و تکامل فلسفه‌ی مارکسیستی در دوران لنین است.

لنین کشفیات جدید را در فیزیک و نتایج حاصله‌ی آنرا به پیچوجه فاجعه‌ای تلقی نمی‌نمود، بلکه آنها را بمشابه "انقلاب جدید در علوم طبیعی" که پیدایش آن در رشد و تکامل علوم طبیعی کاملاً قانونی است تلقی میکرد. بعلاوه گذار از فیزیک قدیم به فیزیک جدید برای لنین بمعنای گذار از

گمراهی به حقیقت نبود، بلکه فقط گذار از يك درجه ی نفوذ شعور انسانی در ماهیت طبیعت بدرجه دیگر و به نفوذ بیشتران .

لنین "بحران" فیزیک را نیز در رپرتو تئوری ماتریالیستی معرفت مطالعه کرد. بعضی از محققین بحران فیزیک را فقط در نارسائی مفاهیم فیزیکی قدیمی میدیدند ولی نارسائی مفاهیم قدیمی بخودی خود هنوز بحران فیزیک نیست، بعکس پیروسی ضروری تعمیق معرفت ما از جهان عینی است. لنین در این باره میگوید:

"از لحاظ فلسفی "بحران فیزیک معاصر" در آنست که فیزیک قدیم در تئوری های خود "معرفت واقعی جهان مادی" یعنی انعکاس واقعیت عینی را میدید، ولی جریان جدید در فیزیک، در تئوری فقط نشانه، علامت و اعداد برای عمل مینماید یعنی وجود واقعیت عینی و مستقل از شعور ما و انعکاس بوسیله ی آنرا نمیکنند."

لنین در دنبال همین بحث این نظر را تکمیل میکند و میگوید:

"ماهیت بحران فیزیک معاصر عبارت از نارسائی قوانین قدیمی و اصول اساسی، بد و راند اختن واقعیت عینی خارج از شعور ما یعنی جانشین کردن ایدالیسم و آگنوستیسیسم بجای ماتریالیسم است."

لنین محتوی عمده ی بحران فیزیک را در انحراف بخش مهمی از دانشمندان از ماتریالیسم مکانیکی مسلط در قرن نوزدهم به ایدالیسم میداند. لنین میگوید:

"فیزیک نو بطور عمده از آنجهت به ایدالیسم غلطید چون فیزیک دانان دیالکتیک را نمی شناختند."

IV - تئوری انعکاس لنین - تئوری معرفت دیالکتیکی

خصوصیت ماخسیم در آنست که مستقیماً علیه ماتریالیسم و بسط ایدالیسم تظاهرنمی کند و چنین می نمایاند که گویا بهیچ مکتب فلسفی تعلق ندارد و تنها یک "تئوری معرفت فیزیکی" است و هدفش منزه ساختن دانش از جوانب غیرطبیعی و آزاد ساختن آن از تسلط متافیزیک میباشد . طبق "تئوری معرفت فیزیکی" آنچه قبل از همه انسان با آن سروکار دارد عبارت از حسیات بزبان دیگر عبارت از "تأثرات ذهنی اوست. مفاهیم فقط بمشابه وسیله ی تسهیل کننده ی بکار برده میشوند تا به حافظه جهت درک فاکتهای جداگانه کمک نمایند.

ماخسیم عقیده دارد که فیزیک قدیم مفاهیم را بمشابه وسیله ی کفکی بکار نمیرد و محتوی بیشتری بآنها میدهد، برای آنها واقعیت هائی خارج از انسان قائل بود. بهمین سبب با "شکست عمومی اصول" مواجه گردید. برای احتراز از چنین شکستی ماخسیم پیشنهاد میکند نباید از حد حسیات خود خارج گردید و گویا هدف علوم عبارت از معرفت به حسیات و استقرار ارتباط مابین آنهاست. برای ماخسیم ادراک و موضوع ادراک یکی هستند.

برکلی ایدالیست نیز برای اثبات نظریه ی خود عیناً همین استدلال ماخسیم را مینماید . او مدعی بوده احساس میتواند فقط به احساس شبیه باشد و نه به شئی ای که خارج از آن قرار دارد. کانت با این استدلال برکلی موافقت کرد با این تفاوت که او بوجود "شئی فی نفسه" اعتقاد داشت ولی کانت عقیده داشت که احساس ما دیوار غیرقابل گذاری مابین "شئی فی نفسه" و "شئی برای ما"

است. بعقیده ی کانت معرفت محصول فعالیت عقلانی مغز است یعنی انسان جدا از جهان تنها بكمك عقل خود میتواند بجهان معرفت راه یابد. اما ماخیزست ها بانفی وجود جهان یعنی به برکلی بر میگردند نه به کانت که اقلا بوجود جهان عینی مستقل از ما معتقد بود.

احساس کانالی است که از طریق آن جهان خارج به شعور انسانی راه می یابد. احساس تنها رابطه ی مستقیم جهان خارج با شعور است. احساس عمارت از تبدیل انرژی تحریک خارجی در فاکت شعور است. بگفته ی لنین :

" اگر رنگ عمارت از احساسی است که در شبکه ی چشم ماصورت میگیرد (همانطور که طیوم طبیعی بمای آموزد) یعنی اشعه ی نورانی در روی شبکه ی چشم مامیافتد و در آن احساس رنگ را ایجاد میکند معنایش آنست که خارج از ما و مستقل از ما و از شعور ما حرکت ماده وجود دارد. امواج اخیر که دارای طول موج معینی و سرعت معینی هستند در روی شبکه ی ماعل میکنند و در انمان احساس این یا آن رنگ رامی نمایند. " (۱)

احساس و ادراك تنها منابع علم ما به جهان خارج است. ادراكات حسی ما در مغز ماصورق از جهان خارج که بطور واقعی خارج از ما و مستقل از ما وجود دارند ایجاد می نمایند. ما بین جهان خارج و ادراكات حسی ما عدم موافقت وجود ندارد. تاکنون اتفاق نیافتاده است که ما پامین نتیجه برسیم که ادراكات حسی ما اشتباه کرده باشد بجای اینکه بماتصویری از سیب بد هند تصویری از آهن داده باشند. لنین میگوید :

" احساس ما ، شعور ما فقط سیمائی از جهان خارج است. بخودی خود پر واضح است که تجسم بد ن جسم یافته نمیتواند وجود داشته باشد. اما جسم تجسم یافته مستقل از جسم ما وجود دارد. " (۲)

احساس، ادراك، تصور، بخودی خود نمیتواند همه ی روابط داخلی و خارجی اشیا و پدیده هارامنعكس سازد و نمیتواند قوانین جهان عینی را بمابد. مشاهده ی زنده (احساس ادراك و تصور) و تفكر انتزاعی وحدتی را تشکیل میدهند. آنها اجزا ترکیبی و مراتب پروسه ی واحد دیالکتیکی انعكاس جهان عینی هستند. پروسه ی معرفت جهان عینی فقط با احساس شروع میگردد ، ولی پان ختم نمی یابد. بر اساس ادراك حسی در تفكر انسانی مفاهیم، مقوله ها، تئوری ها بوجود می آیند که انعكاس ماهیت اشیا و پدیده ها، روابط و قوانین جهان عینی رامیدهند. در پروسه ی انعكاس واقعیت های عینی در شعور انسانی، تفكر نقش عظیمی ایفا می نماید. تفكر فعالیت مجددی مغز - محصول عالی ماده ی متشکل است. انسان فقط از طریق ارگانهای حسی با جهان خارج مربوط است. تفكر معلوماتی که از احساس رسیده است میپروراند و آنها را به مفاهیم، قوانین، مقولات که عیقترا از احساس جهان خارج است تبدیل میسازد.

احساس، مواد اولیه را برای پروراندن در تفكر آماده میسازد ولی تفكر بدون احساس غیر ممکن است. راسیونالیست هاما نند دکارت، اسپینوزا و لایبنیس به تفكر منطقی پربها میداند و حال آنکه سنسوالیست ها ب فکر به نقش تجارب در معرفت پرازش میگذاشتند. سنسوالیست هانقش تفكر تئوریک

(۱) مجموعه ی آثار، جلد ۱۴، صفحه ۴۳

(۲) کلیات، جلد ۱۴، صفحه ۵۷

راد رنظر نمی گرفتند و توجه نداشتند که گذار از احساس به تفکر با یک جهش کیفی انجام میگیرد. ماتریالیسم دیالکتیکی یکجانبه بودن راسیونالیست ها و سنسوالیست ها را رد مینماید و ثابت میکند که هیچ تفکر منطقی بدون تجربه ی حسی امکان پذیر نیست.

ماتریالیسم دیالکتیکی جهات عقلانی و تجربی معرفت را بمثابة اعضا ضروری و مکمل یکدیگر تلقی میکند. از احساس ما از اشیا تصور ایجاد میشود ولی باید دانست که تصور مجموعه ی ساده ی احساسات مانیست ولی سیمای کامل شئی را نمایش میدهد.

نیروی حواس مامحدود است ولی مامیتوانیم بکمک اسباب های اندازه گیری بقدرت آنها بیافزاییم. با چشمهای خود مافقط ۵۵۰۰ ستاره راد آسمان می بینیم. باتلسکوپ این شماره به صد میلیون افزایش می یابد. بکمک میکروسکوپ ما شئی را چندین هزار برابر بزرگ میکنیم. اما بکمک میکروسکوپ الکترونیک صد هزار بار و میکروسکوپ نوترونیک افزایش مزور به پانصد هزار برابر میرسد.

باین ترتیب بیاری اسبابهای اندازه گیری رسوخ حواس ما در اشیا عمیقتر میگردد. برای پروراندن تفکر مواد اولیه ی بیشتری عرضه میشود. برای اینکه تفکر مایتواند قانونمندی مواد اولیه را بدست آرد بایستی توده ای از مواد اولیه داده شده راتعمیم دهد.

لنین میگوید: « خود امرتعمیم ساده ۰۰۰ بمعنای معرفت بیشتر و بیشتر عمیقتر انسان از روابط جهان است.»

بکمک ارگانهای حواس مامیتوانیم تصویری از سرعت سیرنور داشته باشیم. مامیتوانیم ارزش کار را ببینیم. برای این امر نیروی انتزاعی عقل انسانی ضروری است.

ازمجموعه ی مطالب بالانتیجه میشود که تفکر و احساس درعین پیوند انفکاک ناپذیراز یکدیگر متمایز میباشند و درپروسه ی معرفت هر یک وظیفه ی خاصی را ایفا مینمایند. درآن انسان بمثابة یک شخص فعال (نه مانند یک گیرنده ی پاسیف) عمل میکند.

ماخیزست ها بانفی حقیقت مطلق به نفی وجود هرگونه قانونمندی یعنی در طبیعت میلغزند و از آنجا به این نتیجه میرسند که گویا قوانین یک نوع احکام ساده ی قرارداد ای و محصول یک نوع ضرورت منطقی هستند.

اصرار ماخیزست ها مبنی برنسبی و تقریبی بودن دانش ما آنها را به اید آلیسم میکشانند. مسئله ی ارتباط متقابل رلاتیویسم و دیالکتیک مهمترین توضیح نتیجه گیری تئوریک ماخیزسم میباشد. مد افحین رلاتیویسم میگویند که رلاتیویسم افسانه نیست. فاکتها نسبتب دانش ما ثابت میکنند. البته این نظر درست است ولی از نسبیت دانش ما رلاتیویسم در معرفت مانتیجه نمیشود. لنین اشتباه اساسی ماخیزسم راد رلاتیویست بودن آنها میداند و میگوید:

« قراردادن رلاتیویسم بمثابة پایه ی تئوری معرفت یعنی محکوم کردن اجباری خود یا به شکاکیت مطلق آگنوستیسیسم و سفسطه یا به سورژکتیویسم. رلاتیویسم بمثابة پایه ی تئوری معرفت تنها قبول نسبیت دانش مانیست. آن درعین حال نفی وجود علائم ماملهائی یعنی و مستقل از انسان است که دانش ما به آن نزدیک میشود میباشد.» (۱)

ماتریالیسم دیالکتیکی مارکس وانگلس رلاتیویسم راد بربرمیگرد ولی به آن منتهی نمیشود. نسبیت تمام دانش ما را قبول دارد ولی نه بمعنای نفی واقعیت یعنی اما بمعنای مشروط بودن مرزهای تقریبی

(۱) کلیات، جلد ۱۴، صفحه ی ۱۲۴

دانش ما • تفکر انسانی بر حسب طبیعت خود قادر است به حقیقت مطلق برسد - حقیقتی که از مجموعه حقایق نسبی حاصل میگردد • هر مرحله ای از رشد و تکامل دانش ما ذره ای تازه ای از حقیقت مطلق است • مرز غیر قابل عبور مابین حقیقت مطلق و حقیقت نسبی وجود ندارد •

مارکسیسم برای اولین بار معرفت رادار ارتباط دیالکتیکی اش با پراتیک انسان مورد توجه قرار داد • در تئوری معرفت دیالکتیکی، پراتیک بمثابه ملاک صحت تفکر تلقی میگردد • مارکس در تریز دوم خود درباره ی فویرباخ درباره ی نقش پراتیک چنین میگوید :

" مسئله ی اینکه آیا تفکر انسانی دارای حقیقت عینی هست یا نه - به پیچیده مسئله تئوری نیست بلکه مسئله ی پراتیک است • انسان باید در پراتیک حقیقی بودن یعنی واقعیت و توانائی و ناسوتی بودن تفکر خود را اثبات کند • بحث درباره ی واقعیت یا عدم واقعیت تفکر مجزا از پراتیک مسئله ایست صرفاً اسکولاستیک " •

۷ - مادّه و پایان ناپذیری ذرات ابتدائی

ماخسیم وجود ماده راد خارج از احساس نفی مینماید و آنرا بمثابه مجموعه ای از احساس تلقی میکند •

لنین برای نخستین بار در تاریخ فلسفه ی مارکسیستی ماده را از نظر فلسفی تعریف کرد ، به اختلاط محتوی فلسفی ماده با تصویر پیکه علوم طبیعی از ساختمان و خواص ماده میدهد خاتمه داد • با تعریف فلسفی ماده ، لنین برای جهان بینی ماتریالیستی زیر بنای محکمتری ایجاد نمود •

لنین میگوید : " مفهوم ماده از لحاظ معرفتی واقعیت عینی ای است که مستقل از شعور ما وجود دارد و بوسیله ی آن انعکاس می یابد " • (۱)

ماده یک مقوله ی فلسفی بیانگر واقعیت عینی است که به احساس انسان داده شده بوسیله ی احساس تجسم می یابد از آن کویی و یا عکس برداشته میشود و مستقل از احساس ما وجود دارد • این اما نظریات علوم طبیعی درباره ی ساختمان ماده به درجه ی رشد و تکامل دانش ما مربوط است و مفهوم ساختمان ماده است که در رابطه با بسط دانش ما تغییر می یابد •

ماخسیم از کشفیات جدید در فیزیک نتایج اید آلیستی گرفت و مدعی " فنا ی ماده " گردید • لنین به این ادعا پاسخ میدهد :

" ماده فنا می یابد " بمعنای فنا یافتن حدودی است که ماتانکون آنرا می شناختیم ولی دانش ما عمیقتر میرود • آن خواص از ماده که در سابق مطلق غیر قابل تغییر و نظریاتی ابتدائی (مانند غیر قابل رسوخ بودن ماده و مطلق ماس و انرسی) بنظر میرسید و اکنون آشکار گردیده است که نسبی هستند و تنهائین بعضی از حالات ماده میباشند ، از بین میروند زیرا تنها " خصوصیت " ماده که با قبول آن فلسفه ی ماتریالیستی با آن بستگی دارد خاصیت واقعیت عینی بودن آن و وجود مستقل آن از شعور ما است " • (۲)

لنین استدلال میکند که قبول " عناصر غیر قابل تغییر " و " ماهیت غیر قابل تغییر اشیا " ماتریالیسم

(۱) کلیات ، جلد ۱۴ ، صفحه ی ۲۴۸

(۲) کلیات ، جلد ۱۴ ، صفحه ی ۲۴۷

نیست. این متافیزیک یعنی ماتریالیسم آنتی دیالکتیکی است. لنین نظر خود را در این جهت بسط میدهد و میگوید "ماهیت اشیا" یا "جوهر" همچنین نسبی هستند. آنها فقط تعمیق معرفت انسانی اشیا را بیان میدارند. د پروژ تعمیق مزبور دورتر از اتم نرفت و امروز دورتر از الکترون و اتر رفته است. ماتریالیسم دیالکتیکی به خاصیت موقت و نسبی و تقریبی بودن تمام این معرفت ها اصرار میورزد و بالاخره استدلال به نتیجه ی مهم زیر میرسد: الکترون مانند اتم پایان ناپذیر است. طبیعت بی پایان است تنها قبول بدون قید و شرط وجود آن خارج از شعور و احساس انسان ماتریالیسم دیالکتیک را از آگوستیسیسم نسبی و از ایدالیسم متمایز میسازد.

از زمانیکه لنین نظریه ی پایان ناپذیری "الکترون" را برآورد داشته است شصت سال میگذرد. در این مدت دانش ما درباره ی ساختمان اشیا و عناصر و ذرات اولیه بمیزان بمیاری زیادی رشد یافته است.

فیزیک معاصر پیش بینی د اهیانه ی لنین را درباره ی پایان ناپذیری ذرات ابتدائی بشبوت رسانده است. دانش معاصر با توسعه ی بیسابقه ی تکنیک و بکمک آزمایشگاههای خود که بمو سسات عظیم صنعتی شباهت دارند توانسته است بدرون برخی از ذرات ابتدائی که از پایداری کامل برخوردارند نفوذ کند به ساختمان بخرنج درونی آنها تا درجه ی زیادی بی ببرد.

علاوه بر الکترون و پرتون که در آغاز قرن حاضر تنها ذراتی بودند که ما از وجود آنها اطلاع داشته ایم، اکنون بانواع دیگری از آنها یا بارهای الکتریکی مثبت و منفی و صفر آگاهی یافته ایم. بعلاوه به ذرات ابتدائی تازه ای مانند نوترون، مزون، گیپرون و انواع گوناگون آنها دسترس یافته ایم. عمل متقابل ذرات از یک نوع با ذرات نوع دیگر مطالعه شده است. نخستین تصویری از ساختمان ذرات ابتدائی بدست آمده است. معذک کامیابیهای فیزیک معاصر در این زمینه هنوز بسیار محدود است. هنوز تئوری عمومی ذرات ابتدائی وجود ندارد. تئوری اینکه بتواند همه ی جوانب هیات آنها را که اکثراً بسیار کوتاه در حدود 10^{-6} و 10^{-10} ثانیه است و همچنین درباره ی مکانیسم کامل تحولاتی که بر اثر تصادم مابین ذرات مختلف حاصل میگردد و بالاخره درباره استریکتور فضائی و زمانی درون ذرات مزبور و بسیاری نکات دیگر اطلاعات ماناقص و نارسائیهای فراوان را در بردارد که مستلزم مطالعه و تحقیقات بیشتری است که در برابر فیزیک معاصر قرار گرفته است. باین ترتیب مشاهده میکنیم که ایده ی لنین درباره ی پایان ناپذیری الکترون به برنامه ی عمل تمام فیزیک ذرات ابتدائی تبدیل گردیده است.

VI - آگوستیسیسم قدیم و جدید

آگوستیسیسم امکان معرفت برجهان و وجود قانونمندی را در طبیعت انکار میکند و برآنست که انسان قادر نیست گامی از احساس خویش فراتر نهد و اطلاع قابل اعتمادی از اشیا و پدیده های طبیعی بدست آرد. و حال آنکه دانش بشری از مجموعه ی تصاویر و قوانینی تشکیل میشود که ما از جهان عینی داریم و علم ما بر اشیا و پدیده ها با رشد و تکامل دانش ما پیوسته بسط مییابد و عمیق و عمیقتر میگردد. تا آخر قرن نوزدهم ما ایده ای از ساختمان الکتریکی ماده نداشتیم. حال ما در ساختمان ماده، الکترون، پرتون، پوزیترون و نوترون و انواع و اقسام دیگر ذرات ابتدائی یافته ایم. تا این اواخر ذرات ابتدائی نامبرده مانند اتمهای قرن نوزدهم ذرات غیر قابل نفوذ و غیر قابل تغییری تصور میگردد، اکنون بانفوذ دانش فیزیک به درون ذرات ابتدائی به جهان درونی ذرات راه می یابیم و پیوسته بر اطلاع ما در این زمینه افزوده میگردد.

نظریه ی آگوستیک ها و از انجمله ماخیست ها بر پایه ی تحریف در مفهوم تجربه بنا نهادند.

شده است. لنین پلخانوف را از جهت اینکه تجربه را "موضوع تحقیق" تلقی مینمود انتقاد میکرد و میگفت بحث بر سر تعریف تجربه که آیا "موضوع تحقیق" یا "وسیله معرفت" است نیست. عده آنست که مآچه مفهومی از تجربه داریم. تجربه پیروسی عمل متقابل انسان و طبیعت است. پیروسی منزه قبل از همه مستلزم قبول جهان عینی است که مستقل از ما و از شعور ما وجود دارد و دارای قانونمندى خویش است.

یوم و کانت و ماخ و سایر فلاسفه ی پوزووازی عینیت قوانین طبیعت را انکار میکردند. بنظر آنها گویا این انسان است که قوانین طبیعت را دیکته میکند و با تفکر خود به هر چه و پریشانی ای که در اشیا و پدیده ها حکم فرماست نظم و ترتیبی میدهد. پالین استدلال گویا آب که در تحت يك اتمسفر فشار، درصد درجه ی حرارت سانتی گراد بجوش می آید انعکاس يك قانون طبیعی نیست بلکه مخلوق تفکر ماست.

آنگوستیسیم از اصل اند ترمینیم هایزبرگ که از مشکلاتی که در آزمایش حرکت ذرات ابتدائی نتیجه میگردد استفاده می نماید. طبق اصل منزه نمیتوان در يك زمان، مکان و مقدار حرکت ذره را تعیین نمود و بعلاوه هر قدر مکان ذره را دیکتر اندازه گیریم بهمان اندازه از دقت اندازه گیری مقدار حرکت ذره ی منزه کاسته میگردد (و بالعکس). مضمون منزه با معادله ی $\Delta p \cdot \Delta q \gg h$ که در آن p و q بترتیب مقدار حرکت و مختصات ذره ی ابتدائی و h مقدار ثابت پلانک است، نمایش داده میشود.

اصل اند ترمینیم هایزبرگ بمثابة پیدایش بحران جدیدی در فیزیک معاصر تلقی گردید و وجود واقعیت عینی و رابطه ی علت و معلولی در مورد ذرات ابتدائی انکار شد و از این راه بعضی از دانشمندان فیزیک و فلاسفه ی ایدالیست بخیال خود يك "فضای حیاتی" دردانش معاصر برای اعتقاد به نیروهای ماورا طبیعی پیداکردند. و حال آنکه در این زمینه فقط میتوان از بحران مکانیزمی سخن رانده که ما میخواهیم بکمال آن منطقه ی جدیدی از میدان عمل خود را در طبیعت تشریح و تفسیر نمائیم و از مفاهیم جهان ماکروسکوپیک عینا درجهان میکروسکوپیک استفاده کنیم و گناه برخورد نادرست خود را بگردن نقص و فقدان قانونمندی در طبیعت بیاندازیم.

مشکلات تجربی ای که در تعیین مکان و مقدار حرکت ذرات ابتدائی پیدامیشود از ماهیت دگانه بودن ذرات منزه یعنی خصوصیت ذره ای - موجی بودن آنها نتیجه میگردد. بعلاوه در عمل ذرات ابتدائی پنحوی از آنها با ذرات دیگر پیوسته اند. طبیعی است هر قدر پیوستگی منزه نیرومندتر باشد موقعیت ذره مشخصتر میگردد. ولی در عین حال نیرومند تر شدن پیوستگی ذرات ابتدائی با ذرات دیگر باعث میشود که ذرات ابتدائی استقلال خود را تا درجه ی زیادی از دست دهند و به جزئی از سیستم عمومی در آیند و در نتیجه مقدار حرکت آنها نامشخص میگردد.

مکانیک کوانتا يك مکانیک آماری است و در آن حرکت مجموعه ای از ذرات مورد مطالعه قرار میگردد و از اینرو اصل اند ترمینیم به مجموعه ای از ذرات مربوط میشود و نه بیک ذره ی تنها. در مورد ذره ی تنها از اصل منزه فقط میتوان نتایج غیر مستقیمی گرفت.

اصل اند ترمینیم نتیجه ی مستقیم خصوصیت انفصالی جهان ریز یعنی مبین خصوصیت عینی نوعی از تظاهرات است و نشان دهنده ی هیچگونه اند ترمینیمی در معرفت نیست. بعکس شناخت ما را از پدیده های طبیعی غنی تر میسازد و مفهوم ترمینیم لاپلاس را که متعلق به جهان ماکروسکوپیک و ماده ی در حال اتصالی است بنحود بگری درجهان ریز بیان میدارد.

* * * *

وحدت ظمیت و حزبیت جنبه ی اساسی و مشخص تالیف دایمانه ی لنین - ماتریالیسم و

آمریکریتیسیسم است. لنین نشان داد که تمام تاریخ فلسفه نمایش صحنه های مبارزه بین ماتریالیسم و ایدالیسم بوده است. لنین میگوید: «فلسفه ی جدید همانند فلسفه ی دههزار سال قبل حزبی است». پس از پیدایش ماتریالیسم دیالکتیک پروسه پولاریزاسیون به اردوگاه ماتریالیستی و ایدالیستی شدیدتر گردیده است. این دو اردوگاه نه تنها در فلسفه بلکه در تمام شئون علوم طبیعی و اجتماعی، مانند فیزیک، شیمی، بیولوژی، نجوم، علم الاجتماع، ادبیات، هنر و غیره بسط یافته است.

علی رغم انواع فشارها و محدودیت ها و تعقیب ها در کشورهای سرمایه داری ماتریالیسم دیالکتیک در این کشورها نمایندگان و مدافعین برجسته ای دارد و بر شماره ی آنها پیوسته افزوده میگردد. در مثال دانشمندان بزرگی مانند لویی دو برولگی و لئونالد اینسفلد میبینیم که نیروی فلاکت باندازه ای نیرومند است که حتی فیزیک دانانی که بانظریه های ایدالیستی آلوده شده بودند و تا این اواخر از نظریات آگوستینیکی هایزنبرگ دفاع میکردند اکنون مجبورند به ماتریالیسم رو آورند و عینیت ماده و اینکه پروسه های فیزیکی در فضا و زمان مستقل از ماده و تبعیت از اصل علت و معلولی جریان دارند را بپذیرند.

مبارزه علیه انواع مکاتب ایدالیسم و آگوستیسیسم که هرروز مانند قارچ در همه جا از زرادخانه های امپریالیسم و ارتجاع جهان میرویند با شدت تمام ادامه دارد و در این مبارزه احزاب کمونیستی و کارگری و کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد جماهیر شوروی نقش بسیار مهمی را ایفا می نمایند.



زنده است لنین

به پیشواز صد مین سالروز
تولد ولاد پیمیر ایلیچ لنین

/ اشعار از لاهوتی /

پرید از برزگران	راههای شومس از دهکده هاتادل شهر
مختصر پیروجوان	پسریود خترنوها وهی دهقان، زن و مرد
بلکه هم پیش ازان	بود آنروز هوا مسی درجه وانندی سرد
همه در جوش و خروش	همه یخ بسته، چه سرچشمه، چه دریاچه، چه نهر
مغز مخلوق بجوش	اجتماعی غلیانی نتوان گفت که چند
همه کس ریخته هوش	انقلابی همجانی نتوان گفت که چون
	غضب از حد بدر، اندوه از اندازه برون
همه جاسرخ و سپاه	مضطرب جمله چنان بر سر آتش اسفند
رایت و خیل و سپاه	شهر تاریخی مسکو شده ماتکده ای
شهر پر ناله و آه	همه در کسوت ماتم، همه در حال عزا
	هر کجا میگذری بیرق ماتم بریا
بجز از کارگری	هر کجا مینگری، نیست مگر غمزد ه ای
باشرف رنجبری	هیچ در خانه نهد یک
گرچه اورا خبری	پیرصد ساله ای از قوهی کار افتاد ه
دید محشر برپاست	شوری افتاد پناگه بدل آزاد ه
خامشی در همه جاست	نه ازان همه مده بود ونه ازان شورش عام
	سری از خانه برون کرد و بهر سو نگریمت
	ناگهان از حرکت هر متحرک استاد

فقط از آنهمه شورش و داد و فریاد
نظر پیر هنرور چوبه آن حال افتاد
سوت فابريك بجاست
گوئی امرآمدش از جانب وجدان که "بایست!"
بیخود از جا برخاست
از پس پنج دقیقه که ز نوگشت زمین
پیر در فکر افتاد
تازه شد باز هم آن غلغله و جنبش و جوش
او چنین پاسخ داد
کرد پرسش ز یکی کاین چه فغانست و خروش؟
باتعجب: خبرت نیست که مرده است لنین
پیرگریان شد و لرزید و فغان کرد و نشست
دلش از درد طپید
رفت از هوش می چند و بهوش آمد بساز
کمی از جا جنبید
دید در هر قدمی فرقوبسازان در تگ و تاز
به دلش آمد امید
دیده ی خویش بمالید سپس پاکف دست
کارگرها همه باخواندن آهنگ کمون
هر طرف در حرکت
پیر میدید بحیرت: همه جا لشکر سرخ
صف بصف در حرکت
صد هزاران علم و رخ بد و اختر سرخ
باشرف در حرکت
همه جا بوی کمون بد، همه جا رنگ کمون
خواند بر سردر يك خانه سکا . ارکا . پ *)
چشم او نور گرفت
دید در جای دگر پرچم شورا از دور
پشت او زور گرفت
مارش بین المللی را بشنید از شیپور
غم او دور گرفت
رنگ او گشت برافروخته، حالش شد به
به یمین و به یسار
قد برافراشت چو سروی، نظراند اخت متین
کارگرها به قطار
کامسومول دید و پیونز همه جاگشته روان
چون بدید آن آثار
پیرصد ساله تو گوئی که ز نوگشت جوان
خنده ای کرد و چنین گفت: نه! ۰۰۰ زنده است لنین

مسکو ژانویه ۱۹۲۴



بیستمین سالروز

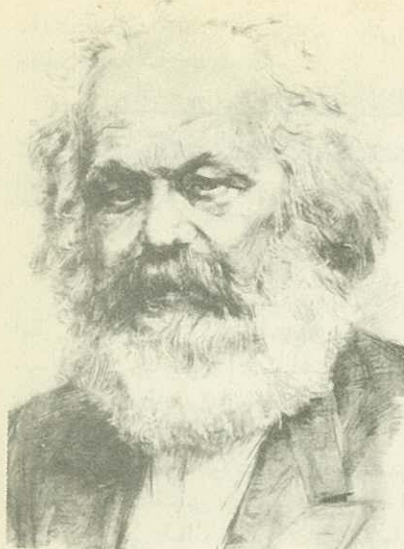
جمهوری دموکراتیک آلمان

بیست سال از بنیاد گذاری جمهوری دموکراتیک آلمان میگذرد. هفتم اکتبر مردم آلمان بیستمین سال پیروزی اندیشه های سوسیالیسم رادیکال مارکس و انگلس جشن میگیرند. میهن سوسیالیسم علمی اکنون مظهر سوسیالیسم در عمل شده است. مبارزه ای که روز لیکزیمبورگ هاوکسارل لیکنشت ها و تلمان ها جان خود را در راه آن فدا کردند، سرانجام به ثمر رسید.

پس از برانداختن میلیتاریسم آلمان و سرکوب فاشیسم هیتلری که به بهای جان میلیونها انسان و نابودی میلیارد ها ارزش مادی و ثروت معنوی جامعه ی بشری تمام شد و اتحاد شوروی در این پیروزی تاریخی نقش قدر اول داشت، برای پی ریزی آلمان دموکراتیک، صلح جو و ترقیخواه شرایط مساعد فراهم آمد. ایجاد چنین تحولی در سرزمین آلمان که نیروهای ضد انسانی آن دو بار در طی قرن ما جهان را دستخوش شعله های جهنمی جنگ و آدمکشی کرده بودند، خواست تمام انسانهای شرافتمند و نوع دوست سراسر جهان بود. قرارداد پوتسدام بر این خواست خصلت قانونی بخشید و کشورهای پیروز را به تحقق آن موظف ساخت.

جهان طبقاتی ما در راه متضاد در برابر ملت آلمان گسترده بود. هم درد آلمان و هم در خارج آلمان دنیوی متضاد رود روی یکدیگر ایستاده بودند. سرنوشتها در گرو مبارزه ی این دنیوی بود. راهها بر حسب پیروزی هر یک از این نیروها انتخاب میشد. تناسب نیروها چنان بود که در بخشی از آلمان راه دموکراسی، صلح و سوسیالیسم پیروز شد، در بخش دیگر راه دیگر.

زحمتکشان آلمان با پشتیبانی از پیام تاریخی حزب کمونیست آلمان (۱۱ ژوئن ۱۹۴۵) و اعلامیه جبهه ی متحد احزاب دموکراتیک ضد فاشیست (۱۴ ژوئیه ی ۱۹۴۵) تحت رهبری طبقه ی کارگر در راه تحولات دموکراتیک گام نهادند.



اتحاد و بخش جنبش کارگری - حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیال - دموکرات آلمان - در ۲۱ آوریل ۱۹۴۶ و ایجاد حزب سوسیالیست متحد ه ی آلمان رویدادی مهم در تاریخ ملت آلمان و گامی بزرگ در راه تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان آلمان بود. فقط در نتیجه ی وحدت این دو حزب ، جنبه ی احزاب دمکراتیک و ضد فاشیست آلمان میتوانست مبارزه ی خود را باموفقیت ادامه دهد. ویلهلم پیک ، اتو گروتول ، والتر اولبریش و دیگران در پیروزی این مبارزه نقش مهم داشتند.

در منطقه ای که آلمان در اشغال نیروهای شوروی بود ، اصلاحات ارضی دمکراتیک انجام گرفت ، تبهکاران جنگ به کفر اعمال خود رسیدند ، اموال انحصاراتی که بسود جنگ افزون فاشیسم کار کرده بودند ، مصادره گردید . به سپطره ی یونکرها و انحصارها - پایگاه اجتماعی امپریالیسم و

میلیتاریسم آلمان - پایان داده شد . به پیروی از اصل "آفریده ی دست مردم باید بدست مردم سپرده شود" بخش ملی در صنایع بوجود آمد . در آموزش و دادگستری اصلاحات دمکراتیک انجام گرفت . با اجرای برنامه های ششماهه و دوساله تحت شعار "تولید بیشتر ، توزیع عادلانه و زندگی بهتر" ارکان مادی زندگی نوین بی ریزی شد .

هدف نیروهای ترقیخواه از همان آغاز در هم شکستن قدرت انحصارها و یونکرها و سرکوب تبهکاران جنگ در سراسر آلمان بود . حزب سوسیالیست متحد ه ی آلمان و تمام همزمان آن در راه ایجاد آلمان واحد دمکراتیک مبارزه میکردند .

امریکا و انگلستان و فرانسه همراه با سرمایه داران بزرگ بخش غربی آلمان درصد احیاء امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان بودند . امپریالیست ها بکمک رهبران راست سوسیال - دمکراسی بتدریج بخش غربی آلمان و برلن غربی را از تمام کشور جدا ساخته و سرانجام در سپتامبر ۱۹۴۹ با اعلام تشکیل جمهوری فدراتیو آلمان گام نهائی را در راه تجزیه ی آلمان برداشتند .

نیروهای میهن پرست آلمان در پاسخ این اقدام تجزیه طلبانه و بمنظور جلوگیری از بسط امپریالیسم و میلیتاریسم در سراسر آلمان در ۷ اکتبر ۱۹۴۹ تا ۵ سپس جمهوری دمکراتیک آلمان را اعلام



داشتند. برای نخستین بار در تاریخ دولتی دموکراتیک
و صلح جو در آلمان پدید آمد.

ایجاد جمهوری دموکراتیک آلمان نقطه‌ی

چرخشی در تاریخ ملت آلمان و در تاریخ سراسر

اروپا است.



دومین کنفرانس حزب سوسیالیست متحد هی
آلمان در سال ۱۹۵۲ آغاز ساختمان جامعه‌ی
سوسیالیستی راد آلمان اعلام داشت. تجربه نشان
داد که در شرایط معین تاریخی میتوان از راه مسالمت
آمیز بسوی سوسیالیسم رفت.

در جریان تحولات ریشه دارد مناسبات
طبقه‌ای ترکیب اجتماعی جمهوری دموکراتیک آلمان
سیمای اجتماعی طبقات و قشرهای مردم و مناسبات
آنان بایکدیگر دگرگونی کیفی یافت. بر پایه‌ی استوار
حاکمیت دولتی سوسیالیستی و مناسبات تولیدی
عمیق تر گردید.

سوسیالیستی وحدت معنوی و سیاسی زحمتکشان

کامیابیهای عظیم ملت سوسیالیستی آلمان بار دیگر قدرت حیاتی اندیشه‌های سوسیالیسم را
به ثبوت رسانید.

درآمد ملی در جمهوری دموکراتیک آلمان
نسبت بسال ۱۹۵۰ سه برابر شد. دستمزد واقعی
زحمتکشان در همین مدت ۵ ر ۳ برابر افزایش یافت.
اکنون صنایع جمهوری دموکراتیک آلمان در ظرف ده
ماه باندازه‌ی تولید یکساله‌ی تمام صنایع آلمان در
سال ۱۹۳۶ محصول تولید میکند. جمهوری دموکراتیک
آلمان که در گذشته بخش عقب مانده‌ی آلمان بود،
اکنون در رصف پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی
جهان جای گرفته است. مردم جمهوری دموکراتیک
آلمان در عرصه‌های آموزش و علم و فرهنگ و بهداشت
و تفریح رفاه اجتماعی به چنان پیروزیهای عظیمی
ناهل آمده اند که حتی دشمنان سوسیالیسم نیز قادر
بناکار آن نیستند.

پیروزیهای اقتصادی مردم جمهوری
دموکراتیک آلمان بایسند دموکراسی در کشور توأم بود.
شبهه‌ی وسیعی از ارگانهای دموکراتیک که مظهر
اراده‌ی توده‌های زحمتکش و اهرم اعمال قدرت





آنها هستند در سراسر کشور بوجود آمده است. بیش از ۶۰۰ هزار نفر از زحمتکشان آلمان دموکراتیک در انجمنهای نمایندگان خلق و کمیسیونهای ایمن انجمنها شرکت فعال دارند. کمیته های تولیدی مؤسسات ملی و اتحادیه ها وسیله ی شرکت مستقیم و فعال زحمتکشان در رهبری تولید است. زحمتکشان آلمان دموکراتیک صاحبان مؤسسات سوسیالیستی و اداره کنندگان این مؤسسات هستند. آن دموکراتیک صوری جهان غرب که در بزرگترین عرصه ی فعالیت اجتماعی یعنی در عرصه ی تولید نفوذی ندارد و دیوارهای کارخانه ها و مؤسسات سرمایه داری سد غیرقابل عبور برای آنست، نمیتواند مداخله منافع واقعی زحمتکشان باشد. در کارخانه ها و مؤسسات آلمان غربی سازمانهای سندیکائی حق حیات ندارند. شعار "کارفرما ارباب خانه ی خویش است" شعاری است که از زمان قیصر و هیتلر تاکنون در مؤسسات تولیدی آلمان غربی حاکم بوده است.

سوسیالیسم توانست سیمای آلمانی را در گریه سازد و بهترین سنن انقلابی و بشر دوستانه ی ملت آلمان را در آلمان سوسیالیستی احیا نماید. آن عوامل اجتماعی و سیاسی که گئورگ بوختر، هانز ریش هاینه، کارل مارکس، فردریک انگلس، یوهان بشر، برتولد برشت، البرت انشتین، هاینریش مان توماس مان و بسیاری دیگر از نمایندگان افکار انقلابی و اندیشه های علمی و عواطف بشر دوستانه ی ملت آلمان را به جلای وطن و امید داشت، در آلمان دموکراتیک ریشه کن شده است. در سرزمین آلمان نهال های انسان نهمی پرورش می یابد که باید بنیاد گذاران بهروزی آینده ی تمام ملت آلمان باشند.



مردم بخش دموکراتیک آلمان برای همیشه به سیاست تجاوزکارانه در سرزمین خود پایان داده اند. تا مین صلح و امنیت هدف استراتژیک جمهوری دموکراتیک آلمان است و این واقعیت برای حفظ صلح در اروپا و سراسر جهان حائز اهمیت حیاتی است. آلمان دو بار در قرن ما عامل جنگ بود و اکنون نیز نیروهای میلیتاریسم تلافیجوی آلمان غربی با ادعاهای مرزی و دسایس تجاوزکارانه ی خود صلح را در اروپا و در سراسر جهان تهدید میکنند. وجود آلمان دموکراتیک عامل مهمی در عقیم گذاشتن تلاشهای امپریالیسم آلمان غربی است.



جمهوری دموکراتیک آلمان در مبارزه با امپریالیسم جهانی و بویژه در مبارزه با امپریالیسم آلمان غربی نقشی بزرگ بعهده دارد و پاسدار جبهه ی باختری ارد و گاه سوسیالیستی است .

جمهوری دموکراتیک آلمان با اعتقاد به آرمانهای طبقاتی خود پیه اصول انترناسیونالیسم سوسیالیستی وفادار است و با تحکیم پیوند برادرانه ی خود با کشورهای سوسیالیستی و بسط همکاریهای اقتصادی با این کشورها به تقویت بیش از پیش نفوذ سیاسی و قدرت اقتصادی خود و سایر کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی کمک میکند .

جمهوری دموکراتیک آلمان پشتیبان نهضت کارگری جهانی و حامی جنبش آزاد پیخش ملی است و با حمایت ماد ی و معنوی از این جنبش ها بو وظایف انترناسیونالیسم پرولتری خود عمل میکند .

پیروزیهای اجتماعی و اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان و سیاست خارجی صلحجویانه و واقع بینانه آن نقشه های امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آلمان غربی را برای مفرد ساختن این کشور سوسیالیستی عقیم میگذارد . جمهوری دموکراتیک آلمان بیش از پیش از طرف کشورهای غیر سوسیالیستی برسمیت شناخته میشود و سد های اقتصادی و سیاسی - حقوقی که بوسیله ی امپریالیسم در اطراف این کشور ایجاد شده است شکاف بر میدارد .



تصویب قانون اساسی سوسیالیستی در سال ۱۹۶۸ تثبیت قانونی دستاورد های سوسیالیستی ملت آلمان بود و مرحله ی نوینی را در ساختمان سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان بنانهاد .

اکنون جمهوری دموکراتیک آلمان در سومین دهه ی حیات خود گام می نهد . تمام پیروزیهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مردم آلمان در بیست سال گذشته راه را برای تحکیم بیشتر این جمهوری تکامل همه جانبه ی سیستم اجتماعی سوسیالیستی آن و تحرك بیشتر در رشد اقتصادی برپایه ی دست آورد های انقلاب علمی و فنی هموار ساخته است .

راه جمهوری دموکراتیک آلمان تنها راه ممکن بسوی آینده ی سعادت بخش برای تمام ملت آلمان است . مردم آلمان دموکراتیک هم اکنون يك دوران تاریخی از برادران خود در آلمان غربی پیشی گرفته اند . مردم آلمان غربی نیز سرانجام این راه را در پیش خواهند گرفت . پیروزیهای بیشتر آلمان دموکراتیک الهام بخش آنان خواهد بود .

رفیق اولبریش میگوید : « مانواوریم و آینده از آن نوآوران است » .

مسعود

شرح عکس ها بترتیب :

اولتراولبریش ، کارل مارکس ، فریدریش انگلس ، کارل لیبکنشت ، روزالوکزمبورگ ، ارنست تلمان ، ویلهلم پیک ، اتو گروتوول

معجزه اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان

روزنامه ی "نویس و وچلند" ارگان حزب سوسیالیست متحد ه ی آلمان در شماره ی نوزدهم سپتامبر خود تحت عنوان "هفته نامه "آنتروپیز" پاریس پیشرفت جمهوری دموکراتیک آلمان را تحسین میکند" قسمتهائی از مندرجات هفته نامه رابدین شرح منتشر کرد ه است :

پاریس - هفته نامه ی فرانسوی که ناشر افکار محافل بانفوذ کارفرمایان بزرگ فرانسوی است ، اخیرا در مقاله ی مفصلی پیشرفت اقتصادی راد جمهوری دموکراتیک آلمان مورد بحث قرار داده مینویسد: اگرچه جمهوری دموکراتیک آلمان فقط ۱۷ میلیون جمعیت دارد ، ولی از لحاظ میزان تولید مقام هشتم راد ریمان کشورهای صنعتی احراز میکند . تا "تیر جمهوری دموکراتیک آلمان در تجارت بین المللی بیش از پیش محسوس است ."

"صاحبان صنایع فرانسوی این تا "تیر را روز بروز بیشتر حس میکنند" . تاکنون غالبا از "معجزه ی اقتصادی" آلمان غربی سخن میرفت "ولی جهات مثبت و اساسی پدید ه ی همانند آن در جمهوری دموکراتیک آلمان که در بسیاری از موارد قویتر از آلمان غربی بود ، خبلی کم شناخته شده بود ."

میتوان گفت که جمهوری دموکراتیک آلمان از هیچ آغاز کرد ه است ولی امروز این کشور بمنزله یک کشور صنعتی قابل توجه تکامل یافته است . در بسیاری از زمینه های اقتصاد ، جمهوری دموکراتیک آلمان "از آلمان هیتلری سال ۱۹۳۶ ، که خاککی چهار برابر خاک فعلی این کشور راد راختیار داشت ، و جمعیت آن هم چهار برابر بیشتر بود ، در حال حاضر پیشتر رفته است . در این تجدید حیات بطور کلی اعداب آور اینست که جمهوری دموکراتیک آلمان با جمعیتی فقط ۱۷ میلیون (کمتر از یک سوم جمعیت جمهوری فدرال آلمان که در حال حاضر ۵۸ میلیون جمعیت دارد) و با منابع مواد اولیه ی کاملا محدود این تکامل را بدست آورد ه است ."

مجله ی فرانسوی یکی از علل جهش اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان را سیستم اقتصادی مبتنی بر برنامه و رهبری آن ذکر میکند .

"در جمهوری دموکراتیک آلمان در تمام زمینه ها از انقلاب علمی و فنی سالهای اخیر ببرکت ارتباط عمیق میان علم و تولید استفاده شده است . دانشگاهها و انستیتوهای فنی جمهوری دموکراتیک آلمان کادرهای متخصص تربیت میکنند وهمزمان کارهای پژوهشی فراوانی انجام میدهند . سرمایه گذاری های عظیم در پژوهشهای علمی ثمرات خود را ببار آورد ه اند ."

صنایع شیمیائی جمهوری دموکراتیک آلمان آنچنان پیشرفت کرد ه است " که در نتیجه ی یکار بردن روزافزون نفت بجای زغال بمثابه ماده ی اساسی ، این پیشرفت باز هم سریعتر خواهد شد . " صنایع ماشین سازی در این ۲۰ سال پیشرفت قابل توجهی کرد ه است . نویسند ه در اخر مقاله درباره جمهوری دموکراتیک آلمان نتیجه میگردد : " جمهوری دموکراتیک آلمان چنانکه هست ، ظاهرا معرف یک قدرت صنعتی عظیمی است که غرب نمیتواند آنرا ندیده بگیرد ."

سخنان اعتراف آمیز دیگر

روزنامه ی سو سیال د موکرات آلمان غربی موسوم به "نویه رایسن تسایتونگ"
بمناسبت ۲۰ سالگی جمهوری د موکراتیک آلمان صفحه ی ویژه
منتشر کرده است. این روزنامه مینویسد:

"مردم جمهوری د موکراتیک آلمان نسبت به دستاوردهای خود پشیمانی میکنند. تا
کنون درگذشته ی آلمان، هرگز جوانان چنین مقام مهم سیاسی را، چنانکه
اکنون د جمهوری د موکراتیک آلمان دارند، احراز نکرده بودند."

روزنامه ی "فرانکفورتر روند شائو" منتشره د آلمان غربی که دارای خط مشی ضد کمونیستی
است مینویسد:

"امروز جمهوری د موکراتیک آلمان از درون تحکیم شده است. این امر مقدم بر همه
کار اولبریش است که دیگر جمهوری د موکراتیک آلمان یک پدیده ی گذرا
نیست."

با جنبش آزاد یبخش ملی عرب برضد امپریالیسم

بحران خاورمیانه

در اینکه خاورمیانه دچار بحران، آنهم بحران عمیق و خطرناکی است، همه‌ی محافل ذینفع متفق القولند. اختلاف از آنجا آغاز میشود که مسئله‌ی منشأ و علل این بحران و راه خروج و غلبه بر آن مطرح میگردد. این اختلاف فقط بین خلقهای این منطقه و امپریالیسم و طبقات حاکمه‌ی ارتجاعی هم نیست. متأسفانه گاه بین نیروهای ملی و ضد امپریالیستی هم اختلاف وجود دارد و این پربخترنجی مسئله میافزاید.

بحران خاورمیانه در انگیزایران هم شده است. نه فقط به این دلیل که ایران یکی از کشورهای خاورمیانه است، آنهم کشوری باموقعیت مهم و حساس اقتصادی، سیاسی و نظامی، و طبیعتاً حوادثی که در این منطقه رخ میدهد مستقیم و غیرمستقیم در سرنوشت وی مؤثر است، بلکه به این علت نیز که سیاست رژیم کنونی، ایران را یکی از اجزای عوامل بحران خاورمیانه مبدل کرده است. و درست بهمین جهت نیروهای ملی و مترقی در ایران وظیفه دارند که نقش مثبت و فعالی در رفع بحران خاورمیانه ایفا کنند و با اتخاذ یک سیاست صحیح و اصولی به حل مسائل حاد خاورمیانه کمک نمایند.

با اینکه حزب توده‌ی ایران بنا بر همین وظیفه در جریان حوادث نظر خود را درباره‌ی مسائل حاد خاورمیانه و بویژه آنچه که مربوط به نقش و وظیفه‌ی ایران است بیان داشته و کوشیده است افکار عمومی مردم ایران را در جهت سیاست صحیح و اصولی خود تجهیز کند، ولی بررسی دقیق تر نظریات گوناگونی که درباره‌ی این مسائل ابراز میشود، نشان میدهد که متأسفانه در برخورد و ارزیابی مسائل حاد خاورمیانه هنوز ارزیابیهای نادرست و یا غیر دقیق حتی بین برخی محافل ملی و مترقی وجود دارد. از آنجا که این نوع ابهامات و اشتباهات میتواند مورد سوء استفاده‌ی محافل ارتجاعی از یکطرف و گروههای ناسیونالیست و انقلابی مآب از طرف دیگر قرار گیرد و بمصالح عالی‌ی جنبشهای آزاد یبخش ملی در این منطقه زیان رساند، در این مقاله کوشش شده است که سیاست حزب توده‌ی ایران درباره‌ی مسائل حاد خاورمیانه که در حال حاضر بویژه در مناسبات بین کشورهای عربی و اسرائیل و ایران منعکس میشود - بآورد یگر توضیح داده شود تا امر تجهیز افکار عمومی مردم ایران بسود مبارزه‌ی مشترک همه‌ی خلقهای خاورمیانه برضد امپریالیسم و بخاطر استقرار صلح و تأمین استقلال ملی، دموکراسی و ترقی اجتماعی تسهیل گردد.

وجود خلقها، مذاهب، نژادها، نظام های گوناگون سیاسی و اجتماعی در خاورمیانه منشا^۲ بروز تناقضات معین و گوناگونی در این منطقه است که گاه جنبه ی حاد و بحرانی هم بخود میگیرد. امپریالیستها و محافل حاکمه ی ارتجاعی میکوشند علت بحران خاورمیانه را وجود این تناقضات، بسویژه آن تناقضاتی که جنبه ی ملی دارد، و انمود سازند. گاه برخی محافل ناسیونالیستی هم با پربها دادن به این تناقضات ندانسته در همین راه گام برمیدارند. درحالیکه بدون کمترین تردید منشا^۳ اصلی بحران خاورمیانه امپریالیسم است. بانوجه به اینکه خود بحران خاورمیانه جزئی از بحران عمومی امپریالیسم جهانی است.

منابع سرشار و سود آور نفت خاورمیانه، که بطور عمده، زیر تسلط شرکتهای نفتی امپریالیستی قرار دارد، و موقعیت فوق العاده حساس استراتژیک این منطقه برای امپریالیستها دارای جنبه ی حیاتی است. در همان حال پایه های تسلط امپریالیسم پس از جنگ دوم جهانی، در زیر ضربات جنبش های آزاد ییخش ملی، بشدت متزلزل شده است. نتیجه اینکه امپریالیستها هم برای حفظ تسلط خود، و در صورت امکان بسط آن، و هم برای سرکوب جنبشهای آزاد ییخش ملی، که این تسلط را تهدید میکند، از یکبار بردن هیچ وسیله ای اماندارند: از شیوه های پوشیده و ظاهراً فریب نواستعماری گرفته تا ترور و کودتا و تجاوز آشکار نظامی.

تردید ی نیست که تناقضاتی که گفته شد دارای غل تاریخی است و جنبه ی عینی دارد ولی ایمن تناقضات آشتی ناپذیر نیست. زیرا اگر تسلط امپریالیسم و تحریکات و توطئه های وی نبود، کاملاً ممکن بود و هست که این تناقضات را بر اساس برابری حقوق خلقها و احترام بمنافع مشروع و عادلانه ی آنان و بسود صلح، د مکراسی و ترقی اجتماعی حل کرده. این امپریالیسم است که با شیوه ی کهنه و ارتجاعی "تفرقه بینداز و حکومت کن" این تناقضات را ماهرانه دامن میزند تا بتواند آنان نیز بسود حفظ و ادامه تسلط غارتگرانه ی خود استفاد کند. و متأسفانه باید اذعان کرد که تاکنون تا حد و د زیاد ی موفق هم بوده است.

بنابراین سیاست ملی و مترقی فقط آنچنان سیاسی است که تضاد بین خلقهای خاور میانه و امپریالیسم را بعنوان تضاد اصلی تشخیص دهد، هر هدف دیگری راتابع مبارزه ی ضد امپریالیستی سازد و برای ایجاد یک جبهه ی ضد امپریالیستی، صرف نظر از اختلافات و تناقضات نژادی، ملی، مذهبی و صرف نظر از تفاوت در عقاید سیاسی و ایدئولوژیک مبارزه کند. فقط در چنین صورتی است که میتوان بسوی استقلال ملی، د مکراسی و ترقی اجتماعی نائل آمد و راه را برای حل عادلانه ی تناقضات ملی، مذهبی و نژادی نیز هموار ساخت. فقط در این صورت است که میتوان به بحران خاورمیانه برای همیشه پایان داد.

ارد و گاه موسیالیسم، تکیه گاه عده ی جنبش آزاد ییخش ملی

امپریالیستها میکوشند نفوذ کمونیسم و کشورهای سوسیالیستی و در درجه ی اول اتحاد شوروی را در خاورمیانه نیز یکی از عوامل اصلی بحران خاورمیانه و انمود سازند. آنها بپرتوه میکوشند از وجود احساسات ضد کمونیستی، که در اواخر سالها تبلیغ مزورانه و ماهرانه ی امپریالیسم متأسفانه حتی در برخی محافل ناسیونالیستی نیز ریشه گرفته است، سو^۴ استفاد کنند، بین کمونیستها و سایر نیروهای ملی، بین کشورهای سوسیالیستی و جنبشهای آزاد ییخش ملی شکاف ایجاد کنند و تفرقه بیندازند و جنبش های آزاد ییخش ملی را از همکاری با کمونیستها، از تکیه به ارد و گاه سوسیالیستی و بپرتوه به اتحاد شوروی بازدارند. امپریالیستها در این اواخر از اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و از سیاست ضد

شوروی گروههای مائوئیستی و چپ رو نیز برای نیل به هدف شوم خود سوء استفادہ میکنند. در حالیکه تجربه ی مبارزه ی خلقهای خاورمیانه بر ضد امپریالیسم و در راه استقلال ملی، دمکراسی و ترقی اجتماعی بیش از یکبار نشان داده است که کمونیستها صادق ترین، اصولی ترین، پیگیرترین و اشتی ناپذیرترین مبارزان ضد امپریالیست بوده اند و هستند و در این راه از بزرگترین فداکارها و قربانیها دریغ نکرده اند، که اردوگاه سوسیالیستی و در رأس آن اتحاد شوروی، نخستین و نیرومندترین کشور سوسیالیستی، صدیق ترین دوست و پشتیبان خلقهای خاورمیانه است و در یکبار ضد امپریالیستی جنبشهای آزاد ییخش ملی در خاورمیانه از هیچگونه کمک اقتصادی، نظامی و سیاسی به این جنبشها دریغ نکرده و بهمین جهت بصورت عمده ترین و مطمئن ترین تکیه گاه آنها درآمده است. مگر نفوذ و نیروی اتحاد شوروی نبود که ادامه ی تجاوز امپریالیستی اسرائیل را به مصر و سوریه و اردن غیرممکن ساخت؟ مگر اتحاد شوروی نیست که حکومتهای ملی عرب را بر ضد هرگونه تجاوز جدید امپریالیستی از نظر اقتصادی و نظامی تقویت میکند؟ و مگر جنبش جهانی کمونیستی نبود که بعنوان بزرگترین جنبش عصر ما پشتیبانی قاطع خود را از همان آغاز از جنبش آزاد ییخش ملی عرب در برابر سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه ی اسرائیل اعلام داشت؟ بنابراین سیاست ملی و مترقی فقط آنچنان سیاستی است که با تمام نیروی خود در راه تعمیق و تحکیم هرچه بیشتر پیوند دوستی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبشهای آزاد ییخش ملی در خاورمیانه بکوشد و به این تکیه گاه مطمئن و نیرومند در مبارزه ی ضد امپریالیستی بیش از پیش تکیه کند. هر سیاستی که مشکلی از اشکال بین کمونیستها و سایر نیروهای ملی تخم تفرقه و نفاق بیفشاند و بین جنبشهای آزاد ییخش ملی خاورمیانه و کشورهای سوسیالیستی و در درجه ی اول اتحاد شوروی احساس بدبینی، عدم اعتماد و خصومت ایجاد کند، تحت هر عنوان و به هر بهانه ای که باشد، این جنبشها را از یک نیروی عظیم و یک تکیه گاه مطمئن و نیرومند محروم کرده و در آخرین تحلیل آنها را بشکست محکوم ساخته است.

اسرائیل، نیروی ضربتی امپریالیسم در خاورمیانه

جنایات وحشتناک فاشیسم بر ضد یهودیان مظلومیت خاصی را - که سابقه ی تاریخی هم دارد - برای آنان در بین محافل دمکراتیک و مترقی بوجود آورد. است. امپریالیسم که خود تقویت کننده ی سیاست ضد یهود (آنتی سمی تیسم) است و در شکل فاشیسم آنرا بصورت سیاست رسمی خود نیز درآورد، اینک میکوشد از این سابقه برای جلب پشتیبانی افکار عمومی مردم جهان بسود اسرائیل استفادہ کند و اینطور وانمود سازد که گویا این بار یهودیان قربانی سیاست ضد یهود عریضه اند و جنگ تجاوزکارانه که تاکنون دو بار اسرائیل بکمک امپریالیستها بر ضد کشورهای عربی آغاز کرده برای دفاع از "حق حیات" بوده است. باید متذکر شد که متأسفانه اظهارات بدون مسئولیت برخی از عناصر ناسیونالیست افراطی عرب مبنی بر "نابودی اسرائیل" نیز به این تبلیغات امپریالیستی و صهیونیستی میدان داده است. ولی این بار دیگر یهودیان قربانی نیستند بلکه هیئت حاکمه ی اسرائیل و محافل صهیونیستی است که قربانی کننده است. نخستین قربانی آنها هم عربها و قبل از همه عربهای فلسطین - اسرائیل - اند. این واقعیت رامیتوان در تئوری و پراتیک صهیونیسم بعنوان ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی یهود که سیاست رسمی دولت اسرائیل است مشاهده کرد. صهیونیسم که بکمک امپریالیسم جهانی بر اسرائیل مسلط شده، این کشور را به نیروی ضربتی امپریالیسم در خاورمیانه بدل کرده است. این نیروی ضربتی وظیفه دارد که منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی بورژوازی امپریالیستی یهود را تأمین کند، به حفظ و بسط نفوذ امپریالیسم، بویژه امپریالیسم امریکا، در خاورمیانه کمک نماید، با جنبشهای آزاد ییخش ملی در خاورمیانه و قبل از همه جنبشهای آزاد ییخش ملی عرب و دولتهای ملی عرب مبارزه کند و سیاست ضد

کمونیستی و در مرکز آن سیاست ضد شوروی را از پیش ببرد. چنین ایدئولوژی و سیاست ارتجاعی و امپریالیستی است که خنکهای تجاوزکارانه و توسعه طلبانه ی اسرائیل را بر ضد کشورهای عربی موجب شده، به اشغال سرزمینهای وسیعی از خاک مصر و اردن و سوریه منجر گردیده و به آوارگی و بیخانمانی بیش از یک میلیون عرب فلسطینی و حبس و شکنجه و قتل هزاران نفر دیگر انجامیده است. صهیونیسم بیک معنی دیگر فقط آلت و یا کمک سیاست امپریالیستی نیست، بلکه خود امپریالیسم است، زیرا گردانندگان اصلی صهیونیسم در زمره ی صاحبان قدرت در متروپولهای امپریالیستی هستند، صهیونیسم مدافع سرمایه داری انحصاری دولتی و دشمن هرگونه جنبش ملی، دموکراتیک و مترقی و قبل از همه جنبش کمونیستی و کارگری در سراسر جهان است، صهیونیسم یکی از ارکان اصلی جاسوسی امپریالیستی بر ضد کشورهای سوسیالیستی است. بهبود نیست که دولت صهیونیستی اسرائیل، بدون توجه به جنایات وحشتناک فاشیستهای آلمان بر ضد یهودیان، اینک با همانها، که برد ملت آلمان غربی مسلط شده اند، علیه مبارزان ضد فاشیست و مخالفان آنتی سمی متحد شده است. امپریالیسم جهانی که خود بسبب ملاحظات سیاسی نمیخواهد و نمیتواند مستقیماً وارد میدان شود بوسیله ی دولت‌های نظیر اسرائیل می‌کوشد سیاست خود را مبنی بر سرکوب جنبش آزاد بخش ملی در خاور میانه علی‌سازد.

در عین حال اسرائیل - صرف نظر از ظلم و موجبات و چگونگی پیدایش آن - بعنوان یک کشور واقعیتی است که باید آنرا بر سمیت شناخت. کوشش برای "نابودی" آن - که بناچار ناپودی مردم اسرائیل را نیز در بر دارد - تحت هر عنوان که باشد، نه فقط عادلانه نیست، ممکن هم نیست. اسرائیل مانند هر کشور دیگر سرمایه داری یک جامعه ی طبقاتی است. یعنی نمیتوان و نباید خلق یهود را با طبقه حاکمه ی اسرائیل یکی دانست و آنرا یکجا محکوم کرد، ولو آنکه اکثریت مردم اسرائیل در حال حاضر از روی گمراهی از سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه ی طبقه ی حاکمه ی اسرائیل پشتیبانی کند. همانطور که نمیتوان ملت آلمان را، که در اکثریت خود از هیتلر پشتیبانی کرد، بانازیسم یکی دانست و محکوم کرد، در عین اینکه مسئولیت هردو را باید متذکر شد. یکی گرفتن خلق یهود با طبقه ی حاکمه ی اسرائیل و پیروان امپریالیستی یهود و محکوم کردن یکجا و در بست آن بمعنی نفی ماهیت طبقاتی جامعه ی اسرائیل است و خطر آنرا در که پیروان امپریالیستی یهود خلق یهود را - که اینک در اوج هیجان‌ناست ناسیونالیستی است - بیش از پیش وسیله ی اجرای سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه ی خود قرار دهد.

بنابراین سیاست واقع‌بینانه و مترقی آنچنان سیاستی است که اسرائیل را بعنوان یک کشور بر سمیت بشناسد، صهیونیسم و آنتی سمیسم را بعنوان دو روی یک مدال سیاست امپریالیستی طرد کند، با رژیم کنونی اسرائیل بعنوان پایگاه و نیروی ضربتی امپریالیسم در خاور میانه مبارزه نماید، بکوشد که خلق یهود را از زیر نفوذ صهیونیسم برهاند و بوی کمک کند تا از اسرائیل کشوری صلح دوست، دموکراتیک و مترقی بسازد، در راه دوستی و برابری خلقهای عرب و یهود و برای اتحاد آنها و همه ی خلقهای خاور میانه بر ضد امپریالیسم بیکار کند.

حق زندگی برای خلق عرب فلسطین

برخی در تاریخ گاه به یهودیان عنوان "مردم سرگردان و آواره" داده اند. اکنون میتوان گفت که پاتشکیل دولت اسرائیل این دوران سرگردانی و آوارگی بی پایان رسیده و آنها از خود صاحب سرزمینی هستند. ولی از عجایب روزگار اینکه درست از میان همین قومی که خود طعم تلخ و کشنده ی سرگردانی و آوارگی، توهین و تحقیر، شکنجه و مرگ را چشیده، محافل تجاوزکار و متفرغی بیرون آمده اند که موجب سرگردانی و آوارگی، توهین و تحقیر، شکنجه و مرگ خلق دیگری شده اند و آنهم

خلق عرب فلسطین است. بیش از یک میلیون نفر از مردمی که حق زندگی از آنها در اسرائیل سلب شده، پزندگی در اردوگاه، اردوگاه‌های که دست‌کمی از اردوگاه اسیران ندارد، محکوم شده‌اند. هیچ زوری و هیچ منطقی نمیتواند این بیعدالتی تاریخی را توجیه کند. حق زندگی برای خلق عرب فلسطین بهمان اندازه مسلم است که برای خلق یهود.

ولی متأسفانه حل مسئله ی آوارگان عرب فلسطین ساده نیست. بفرنجی مسئله در اینجاست که از یکطرف دولت اسرائیل - که باتکیه به تفوق نظامی و پیروزی در جنگ تجاوزکارانه ی ژوئن ۱۹۶۷ - بیش از پیش از موضع زور صحبت میکند، تاکنون هرگونه راه حلی را که با سیاست صهیونیستی وی وفق نداده، رد کرده است. از طرف دیگر بین دولتهای عربی، واز جمله بین دولتهای که مستقیماً از جنگ تجاوزکارانه ی اسرائیل صدمه دیده‌اند یعنی مصر و سوریه و اردن، و حتی بین سازمانهای گوناگونی که نمایندگی گروههای مختلف آوارگان عرب فلسطین را برعهده دارند، در این زمینه اتفاق نظر کامل وجود ندارد. نتیجه اینکه ساکنان اردوگاه‌های که بنام "آوارگان عرب فلسطین" شهرت یافته‌به آوارگی و بیخانمانی، که گرسنگی و بیماری و مرگ را به همراه دارد، همچنان ادامه میدهند.

بدون اینکه بخواهیم و بتوانیم وارد در تحلیل طرحهای گوناگونی که تاکنون برای حل این مسئله ارائه شده، بشویم، یک نکته بنظر ما مسلم است و آن اینکه: هرگونه راه حلی باید حق زندگی آزاد و انسانی را برای خلق عرب فلسطین برسمیت بشناسد و قبل از همه مورد تأیید خود وی قرارگیرد. نیل به این راه حل هم فقط زمانی ممکن است که به سیاست صهیونیستی و امپریالیستی در این مسئله پایان داده شود. و این خود مستلزم وحدت نظر و عمل دولتهای ملی عرب و خلق عرب فلسطین است.

تجاوزکاران باید سر جای خود نشاند

اسرائیل به این اکتفا نکرد که برای دومین بار جنگ تجاوزکارانه ای را بر ضد کشورهای همسایه ی عرب خود آغاز کند. این بار اسرائیل سرزمینهای وسیعی از خاک مصر و اردن و سوریه را نیز اشغال کرده است. جنگ و اشغال موجب آوارگی هزاران نفر دیگر از مردم عرب اسرائیل و حبس و شکنجه و اعدام مردم سرزمینهای اشغالی گردیده است. اسرائیل در واقع به جنگ هم خاتمه نداده، چون دائماً به بهانه ی "تلافی" در برابر "ترور" نهضت مقاومت خلق عرب فلسطین به نقض مقررات آتش‌بس و بمباران کشورهای همسایه ی عرب خود مشغول است. اسرائیل حتی لبنان را نیز مورد حملات هوایی قرار داده است. بدین ترتیب اسرائیل بدون احتیاط به قطعنامه های مکرر شورای امنیت سازمان ملل متحد مبنی بر تخلیه ی مناطق اشغالی و رعایت مقررات آتش‌بس کانون بحرانی را گرم نگه داشته است که هر لحظه ممکن است به شعله ور شدن آتش جنگ جدیدی، که خطر جنگ جهانی را در بردارد، منجر شود. اسرائیل که به پشتیبانی امپریالیست‌ها از موضع زور سخن میگوید، میخواهد به تجاوز و اشغال خود صورت قانونی بدهد.

حزب ما به پیروی از ارزیابی کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری در مسکو معتقد است که تنها راه عادلانه و واقع‌بینانه برای رفع و یا حداقل تخفیف بحران کنونی و سپس حل قطعی اختلافات اسرائیل و کشورهای عربی تخلیه ی مناطق اشغالی، قطع تجاوزات دائمی و حل عادلانه ی مسئله ی آوارگان عرب فلسطین از طرف اسرائیل است. زیرا اگر قرار باشد تجاوزکار و اشغالگر بجای آنکه محکوم شود و مجازات گردد، پاداش هم بگیرد، معلوم نیست چگونه میتوان در آینده جلوی تجاوزات نظیر آنرا گرفت، حقوق برابر خلقها را رعایت کرد و صلح جهانی را حفظ نمود.

بنابراین خلقهای خاورمیانه و جنبشهای دمکراتیک و مترقی در سراسر جهان باید تمام نیروی مادی و معنوی خود را بکار ببرند و اسرائیل متجاوز را بر سر جای خود بنشانند. فقط در چنین صورتی است

که میتوان در نمایش برای رفع بحران کنونی خاورمیانه یافت.

از جانب دیگر باید توجه داشت که تازمانی که اسرائیل به اجرای قطعنامه ی نوامبر ۱۹۴۷ شورای امنیت تن در نداد، د ولتهای عربی و قبل از همه مصر و سوریه و اردن، که مورد تجاوز قرار گرفتند، خاکشان اشغال شده و د ائمانیز در معرض حملات هوایی و زمینی ارتش اسرائیل قرار دارند، حق دارند که بانیروی نظامی در برابر متجاوز از خود دفاع کنند. همچنین مردم سرزمینهای اشغالی، و قبل از همه خلق عرب فلسطین، حق دارند بهر شکلی که صلاح و ممکن میدانند، از جمله پیکار مسلحانه، با اشغالگران و تجاوزکاران اسرائیلی مبارزه کنند.

ولی در این زمینه د نکته رانیز باید در نظر داشت: نخست آنکه در باره ی اشکال مقاومت و مبارزه متاسفانه هنوز هم نه بین د ولتهای عربی، و از جمله کشورهای قربانی تجاوز، و نه بین سازمانهای گوناگون اعراب فلسطین، و نه بین این سازمانها و آن د ولتها، اتفاق نظر کامل وجود ندارد. در حالیکه شرط اساسی موفقیت در مبارزه با تجاوزکاران و اشغالگران اسرائیلی، در تمام اشکال خود، همین وحدت نظر و عمل است. دوم آنکه صرف نظر از اشکال مختلف مقاومت و مبارزه بر ضد تجاوزکاران و اشغالگران اسرائیلی، راه حل اختلاف بین اسرائیل و کشورهای عربی اساسا يك راه حل سیاسی است. یعنی اگر کسی بخواهد اسرائیل را بوسیله ی جنگ عمومی یا جنگ پارتیزانی و یا اشکال دیگر مبارزات مسلحانه "نابود" کند و بدینوسیله مسئله را "حل" نماید، و یا تصور کند که فقط با این وسایل است که میتوان اسرائیل را به قبول خواستههای عادلانه ی اعراب واداشت، د چار ذهنی گری شده است، آنچنان ذهنی گری که نه فقط عواقب وخیمی برای متحرکان خود دارد، نه تنها پیش از پیش بهانه بدست صهیونیسم و امپریالیسم برای ادامه ی سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه میدهد، بلکه برای صلح جهانی و منطقه ای خطرات جدی ببار می آورد. بنابراین در عین دفاع نظامی، در عین استفادهاز اشکال مختلف مبارزات سیاسی و مسلحانه بر ضد تجاوزکاران و اشغالگران اسرائیلی، باید تمام نیروها را در جهت حل سیاسی مسئله متمرکز کرد. این راه البته د شوارتر، بفرنج تر و طولانی تر است، ولی در عوض واقع بینانه تر، مطمئن تر و کم خطرتر و در آخرین تحلیل به پیروزی حق و عدالت نزدیکتر است.

خلیج فارس باید به پایگاه صلح و امنیت تبدیل گردد

مدتهاست که خلیج فارس به پایگاه اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم بدل شده است. وجود این پایگاهها به اسارت خلقهای منطقه ی خلیج فارس و غارت منابع ثروت آنها منجر گردیده است. اکنون که د ولت انگلستان به ظل اقتصادی مجبور است پایگاههای نظامی خود را د خلیج فارس منحل کند، فریاد امپریالیستها و د ولتهای ارتجاعی وابسته به آنها در خلیج فارس بلند شده است که باید "خلا" ناشی از این خروج را "پر کرد". نگرانی آنها از آنجاست که پاسداران نظامی منافع امپریالیستی مجبور به خروج شده اند ولی منافع بجای خود باقیست: نفت ذ قیمت خاورمیانه باید همچنان زیر سلطه انحصارگران نفتی باشد، نهضتهای ضد امپریالیستی و د مکرانیک باید سرکوب شوند، د ولتهای ارتجاعی وابسته باید حفظ گردند و جبهه ی ضد کشورهای سوسیالیستی و قبل از همه اتحاد شوروی، که در همسایگی این منطقه قرار دارد، باید استوار بماند. تلاش امپریالیستها و د ولتهای ارتجاعی منطقه ی خلیج فارس برای "پر کردن خلا" یعنی ایجاد نیروی جدیدی که بتواند وظیفه ی نامیومون حفظ منافع امپریالیستی را د خلیج فارس برعهده بگیرد. تشکیل فدراسیون شیخ نشینهای خلیج فارس، طرح پیمان ممالک اسلامی و پیشنهاد انعقاد پیمان منطقه ای د خلیج فارس از جمله ی این تلاشهاست. تاکنون امپریالیستها و د ولتهای ارتجاعی وابسته به آنها هم بعلمت مقاومت و مبارزه جنبشهای آزاد بیخشم ملی در منطقه ی خلیج فارس بطور اخص و در خاورمیانه بطور اعم و هم در اثر اختلاف

نظرهائی که بین خود آنها بر سر اشکال تا مین هر چه بیشتر منافعشان و چگونگی تا مین رهبری شان در این منطقه وجود دارد، موفق به یافتن "مناسب ترین راه حل" برای "پرکردن خلا" نشده اند.

ولی صاحبان اصلی خلیج فارس یعنی خلقهای ساکن این منطقه اصولاً "خلا" ای نمی بینند که در فکر "پرکردن" آن باشند. آنها فقط پارسیان تسلط امپریالیسم و دولت‌های ارتجاعی وابسته به آنها را بردوش خود حس میکنند و برای از بین بردن این تسلط است که تلاش میکنند. بنظر ما برای نیل به این هدف، سیاستی که از طرف جنبشهای آزاد پیشخ ملی و دول منطقه ی خلیج فارس باید در پیش گرفته شود، باید دارای خصوصیات زیرین باشد:

۱) سرنوشت منطقه ی خلیج فارس از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی باید از جانب دول این منطقه و بدون دخالت امپریالیسم تعیین گردد.

۲) این سرنوشت باید در جهت تقلیل و محو سلطه و نفوذ امپریالیسم در این منطقه تعیین گردد.

۳) هرگونه همکاری و اتحادی در این منطقه باید با شرکت تمام دول منطقه ی خلیج فارس بر اساس استقلال کامل، برابری حقوق و رعایت منافع مشروع متقابل انجام گیرد.

۴) هرگونه همکاری و اتحادی باید بحفظ صلح و امنیت در این منطقه کمک کند.

بسختن دیگر خلیج فارس باید از صورت پایگاه اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم درآید و به پایگاه صلح و امنیت برای خلقهای این منطقه تبدیل گردد.

نه غصب نام و نه ادعای ارضی

مدتی است که در بعضی از کشورهای عربی و در برخی از محافل ناسیونالیستی افراطی عرب از "خلیج عربی" بجای خلیج فارس، از "عربستان" بجای خوزستان و از بحرین بعنوان "جزئی از عربستان سعودی" سخن میرود. متقابلاً دستگاه تبلیغاتی رژیم کنونی در ایران در باره ی "ترعه ی داریوش" بجای کانال سوئز، "اروند رود" بجای شط العرب و بحرین بعنوان "استان چهاردهم ایران" داد سخن میدهد.

اگر صحبت فقط بر سر تغییر نام بود، میشد بروز این پدیده هارانتیجه ی هیجان احساسات ناسیونالیستی و یاناپختگی سیاسی تلقی کرد، آنرا گذرادانست و لذا نادیده گرفت و بایستی اعتنائی از آن گذشت. ولی در عمل چنین نیست. عواقب این دامن زدن احساسات ناسیونالیستی، غصب نام و ادعای ارضی چنان وخیم است که میتواند و باید موجب نگرانی جدی همه ی نیروهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک در خاور میانه گردد.

نخست آنکه دامن زدن اختلاف بین خلقهای عرب و ایران و تحریک احساسات ناسیونالیستی در آنها، وقتیکه آنها بیش از هر زمان دیگری به اتحاد در مبارزه ی ضد امپریالیستی نیاز دارند، بهر شکل و تحت هر عنوان و بهانه ای که باشد و از جانب هر کس که انجام گیرد، آگاهانه یا ناآگاهانه، خواسته نخواهد این اتحاد را تضعیف میکند و این فقط بنفع امپریالیسم و دولت‌های ارتجاعی وابسته به اوست.

دوم آنکه رژیم ارتجاعی و وابسته ای مانند ایران امکان پیدا میکند که عوامفریبانه و سالوسانسه نقاب ناسیونالیسم بر چهره ی خود بزند، بین خلقهای عرب و ایران شکاف ایجاد کند و بدین ترتیب با گمراه ساختن مردم و منحرف کردن آنان از مبارزه ی اصلی، کار جنبش ملی و دمکراتیک را در مبارزه با این رژیم و با امپریالیسم دشوار و بخرنج سازد.

سوم آنکه این اختلافات ممکن است به برخورد نظامی و جنگ منجر شود - چنانکه در شط العرب در شرف وقوع بود - و چنین واقعه ای کانون گرم جدیدی در بحران خاور میانه خواهد بود که سرانجام

باز هم بسود امپریالیسم و دولت‌های ارتجاعی وابسته به اوست .

حزب توده ی ایران بمثابة يك حزب ملی مانند همیشه با استواری و پیگیری از استقلال و تمامیت ارضی ایران دفاع میکند و با هرگونه ناسیونالیسم افراطی و ارتجاعی ملت‌های دیگر مبارزه میکند . حزب توده ی ایران مبارزه میکند تا پرچم دفاع از استقلال، تمامیت ارضی و حقوق و منافع مشروع ایران را رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک ایران عوام‌فریبانه و سالوسانه بدوش نگیرد . حزب توده ی ایران مبارزه میکند تا ناسیونالیسم افراطی و ارتجاعی عرب پیوند دوستی و برادری بین خلق‌های ایران و عرب را در مبارزه بر ضد امپریالیسم و بخاطر استقلال ملی، دیکراسی و ترقی اجتماعی مست نکند و غیرمستقیم آب به آسیاب رژیم ارتجاعی ایران و امپریالیسم نریزد .

حزب توده ی ایران بعنوان يك حزب انترناسیونالیست مانند همیشه با استحکام و قاطعیت از پیکار خلق‌های عرب و جنبش آزاد ییخش ملی عرب و دولت‌های ملی و مستقل عرب پشتیبانی میکند ، از هرگونه کفکی به آنها دریغ ندارد و در راه تحکیم و تعمیق پیوند دوستی و برادری بین خلق‌های عرب و ایران در مبارزه ی مشترک ، برضد دشمن مشترک و بخاطر هدف مشترک میکوشد . حزب توده ی ایران با هرگونه ناسیونالیسم افراطی و ارتجاعی در ایران مبارزه میکند ، با هرگونه ادعای ارضی از طرف دولت ایسرا ن مخالف است و معتقد است که سرنوشته بحرین باید توسط خود مردم بحرین ، بدون دخالت دیگران و با از بین بردن تسلط امپریالیسم بر این جزیره تعیین شود .

حزب توده ی ایران اعتقاد راسخ دارد که فقط با پیوند دیاکتیکی بین مسئولیتها ، حقوق و وظائف ملی و انترناسیونالیستی است که میتوان از منافع مشروع خلق‌های ایران و عرب دفاع کرد ، بر اختلافات و تناقضات بین آنها غلبه کرد ، پیوند دوستی و برادری بین آنها را عمیقتر کرد و پیکار مشترک آنها را برضد امپریالیسم به پیروزی رساند .

اختلافات مرزی را فقط از راه مسالمت آمیز میتوان و باید حل کرد

استفاده از اختلافات مرزی برای برانگیختن احساسات ناسیونالیستی برضد ملل دیگر و بهانه قرار دادن آن برای ایجاد برخورد نظامی و حتی جنگ ، یعنی اعمال زور بمنظور بکسی نشاندن دعاوی خود و یا پیش بردن مقاصد معین سیاسی همیشه جنبه ی ارتجاعی دارد ، ولو آنکه این دعاوی هسته ی منطقی هم داشته باشد . زیرا امن زدن به اختلافات مرزی تا سرحد جنگ در آخرین تحلیل همیشه بنفـع امپریالیسم و محافل حاکمه ی ارتجاعی است که از آب گل آلود بسود سیاست جنگ طلبانه و غارتگرانه ی خود ماهی میکینند . بنابراین يك سیاست واقعا ملی و صلح‌جویمانه همواره کوشاست که در عین دفاع از منافع مشروع ملی ، پیوند دوستی با ملل همسایه را حفظ کند ، به منافع مشروع متقابل آنها احترام بگذارد و اختلافات مرزی را بدون توسل به زور حل کند .

در پرتو این واقعیت است که باید اختلافات مرزی بین ایران و عراق را در شط العرب بررسی و ارزیابی کرد . در نتیجه ی این بررسی و ارزیابی است که میتوان با قاطعیت گفت که سیاست دولت ایران در این زمینه تحریک آمیز ، ارتجاعی و ماجراجویانه است . زیرا احاد کردن اختلافی که سالهاست وجود دارد و پیکار بردن نیروی نظامی برای حل آن ، آنها در دست در زمانی که دولت عراق در جنبه ی مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم درگیر است و همزمان با برسمیت شناختن جمهوری دموکراتیک آلمان از طرف دولت عراق فقط از يك توطئه ی مشترک امپریالیستی ، بویژه امپریالیستهای امریکائی و آلمان غربی ، با محافل حاکمه ی ایران برای اعمال فشار به دولت عراق حکایت میکند . بهمین جهت حزب ما ماهیت امپریالیستی و ارتجاعی این توطئه را فاش کرد و روش دولت ایران را شدیداً تبیح و محکوم نمود .

شایان تذکر است که ایران نیز طبق موازین حقوق بین المللی در شط العرب حقوق و منافع

مشروعی دارد که باید از طرف دولت عراق رعایت شود. در غیر این صورت برخورد یکطرفه به این مسئله فقط بهانه ای بدست رژیم ارتجاعی ایران خواهد داد تا روش تحریک آمیز و ماجراجویانه ی خود را در برابر افکار عمومی مردم ایران توجیه کند، تخم نفاق و دشمنی بین خلقهای دوست و برادر عراق و ایران بیفشاند و مبارزه ی مشترک ضد امپریالیستی آنها را تضعیف نماید. همچنانکه واکنش غیرعادلانه و نادرست دولت عراق نسبت به ایرانیان مقیم عراق که منجر به ایذا^۱ و اخراج گروهی از آنان گردید، متأسفانه چنین بهانه ای را بدست رژیم ارتجاعی ایران داد.

حزب توده ی ایران معتقد است که اختلاف مرزی ایران و عراق در شرط العرب فقط با رعایت منافع مشروع طرفین، از راه مذاکره و براساس دوستی و برادری بین خلقهای ایران و عراق قابل حل است.

رژیم شاه، دشمن خلقهای ایران و عرب

بررسی مجموعه ی سیاست دولت ایران در بحران خاورمیانه بطور اعم و مناسبات آن با کشورهای عربی بطور اخص نشان میدهد که رژیم کنونی ایران بنا بر ماهیت ضد ملی و ضد دموکراتیک خود سیاست همکاری با امپریالیستها را در مبارزه با جنبش آزاد ییخش ملی عرب و ولتهای مستقل ملی عرب در پیش گرفته است. این واقعیت را میتوان از جمله در قطع روابط دیپلماتیک با جمهوری متحد هی عرب، سوریه و لبنان، در تریگری روابط با عراق و در تبلیغات و تحریکات خصمانه و لجام گسیخته بر ضد آنان از یکطرف و در وجود همکاری و دوستانه با عربستان سعودی، امام یمن، شیخ نشینهای فئودال خلیج فارس و دولت صهیونیستی اسرائیل از طرف دیگر منعکس دید. این واقعیت را میتوان همچنین در تقویت پیمان تجاویز کارانه ی سنتو، در تلاش برای سرهم بندی کردن پیمانهای تجاویز کارانه ی جدید مانند پیمان ممالک اسلامی و پیمان منطقه ای در خلیج فارس مشاهده کرد. بدینسان رژیم کنونی ایران بصورت اسرائیل دومی در مرز شرقی خاورمیانه درآمده که نه فقط جنبش آزاد ییخش ملی عرب و ولتهای مستقل و ملی عرب را تهدید میکند، بلکه با منفرد کردن ایران در خاورمیانه خطرات جدی برای صلح و امنیت مردم ایران بوجود آورده است. به همین جهت است که حزب توده ی ایران سیاست ارتجاعی و ماجراجویانه ی رژیم شاه را نسبت به جنبش آزاد ییخش ملی عرب و ولتهای مستقل و ملی عرب شدیداً محکوم میکند و معتقد است که اجرای یک سیاست مستقل، ملی و صلحجویانه از طرف دولت ایران در خاور میانه فقط با خروج ایران از پیمانهای تجاویز کارانه ی نظامی، استقرار مناسبات دوستانه با ولتهای مستقل و ملی عرب و حل مسائل مورد اختلاف، از راه مسالمت امکان پذیر است.

با جنبش آزاد ییخش ملی عرب بر ضد امپریالیسم

خلقهای ایران دارای پیوندهای دوستانه ی تاریخی با خلقهای عرب اند. آنها در مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع و یخاطر صلح، استقلال ملی، دموکراسی و ترقی اجتماعی بیش از پیش سرنوشت مشترکی یافته اند. اتحاد آنها در این مبارزه ضامن پیروزی همه ی آنهاست. هرنیروی، اعمال حکومتهای ارتجاعی عرب و ایران و یاناسیونالیسم افراطی عرب و ایران، تحت هر شکل و بهر عنوان و بهانه، که بخواهد در این دوستی و اتحاد خلل ایجاد کند، در جهت منافع امپریالیسم و برخلاف منافع و مصالح این خلقها کام برداشته است.

حزب توده ی ایران بنابه خصلت ملی و انترناسیونالیستی خود همواره و بیدریغ از جنبشهای آزاد ییخش ملی عرب، از ولتهای مستقل و ملی عرب، از اتحاد ضد امپریالیستی خلقهای ایران و عرب پشتیبانی کرده و در راه تحکیم و تعمیق پیوند دوستی و برادری بین خلقهای ایران و عرب صمیمانه و



کارنامه زندان

اشعار زهرین قطعاتی است که از ترانه های
"کارنامه ی زندان" سروده ی هوشی مین
(ترجمه ی انگلیسی از ایلین پالمر
Aileen-Palmer چاپ هانوئی سال
۱۹۶۲) گزین گردیده و بفارسی ترجمه
شده است. "کارنامه ی زندان" را پیشوای
فقید خلق ویتنام در سال ۱۹۴۲ در زندانهای
متعدد ویتنام و چین چانکاپشک سروده
است. این اشعار نشان میدهد که هوشی
مین، علاوه بر آراستگی به فضایی که ویژه ی
یک انقلابی بزرگ است، از موهبت تخیل
ظریف و اندیشه ی باریک شاعرانه نیز
برخوردار بوده است. در بسیاری از عناصر
طبیعت هوشی مین رمزی فلسفی بسود امید
و نبرد می یابد و روایت او از روزهای
زندان در عین سادگی و بی پیرایگی، بوسی
گیرا و پر قوت است.

سرودن اشعارخوی من نبود
ولی اینک درزند انم و چه کاری ازین خوشتر
در این ایام اسارت بسرودن خواهم پرداخت
و خواندن این ترانه ها روزرهای رافراتر خواهد آورد

در خیابان "توک وین" بمن مهتان بستند
تامانح سفرم شوند
من مردی پاکدامنم با وجدانی روشن
ولی مرا به جاسوسی متهم ساختند

زندانیان کهنه بمن، زندانی تازه، درود فرستادند
در آسمان ابرهای سفید ابرهای تیره رامیرانند
و اینک ابرهای تیره و سفید از نظر ناپدید شدند
و در روی زمین مردم آزاد راه زندان می افکنند

من از کوههای شامخ و صخره هافراز رفتم
و چگونه باورم میشد که در دشت با خطری بزرگ روبروشوم
در کوهسار با ببر مقابل آمدم ولی بی آسیب جستم
و در دشت با انسان مقابل آمدم ولی بزندان افتادم

من بمثابه نمایندگی ویتنام
بچین میرفتم تا با مردی بزرگ دیدار کنم
در جاده ای آرام طوفانی سخت در گرفت
و مرا چون مهمانی محترم به زندان آوردند

من مردی راستینم و بروجدم بار جنایتی نیست
ولی مرا به جاسوسی چین متهم کردند
پس زندگی - چنانکه دیدید - هموار نیست
و روزگار اکنون من از دشوارسها انباشته است

پربامداد خورشیدی که از دیوار سرمیزند
شعاع خود را نیزه وار بر دیوار زندان میکوبد

ولی دروازه همچنان بسته است
درد رون زندان پاسبانان در تیرگی غرقند
ولی در بیرون ، میدانم که خورشید برد مید
هرکس که بیدار شده چیدن نیلوفر پرداخته
و ساعت هشت ناقوس صبحانه رامیزند
بیابرویم و فارغبال چیزی بخوریم
زیرا انهمه رنجهاکه دیدیم، باید روزگار خوشتری در پیش باشد

مطبوع است در سلول خود پیش از ظهر خفتن
زیرا ساعتها میگذرد و تو در خوابی آرامی
خواب میدیدم در آسمان برفراز اژدهائی در پروازم
و چون بیدار شدم خوش رابارد یگر در بند یافتم

ساعت دو، در سلول رامیگشایند و ورزشی از هوای تازه می آید
هر کسی سهر میگرداند تا ناگهانی با آسمان بیافکند
ای ارواح آزاد که در آسمان رهائی در سیرید
آیا میدانید که همنوعان شما در زندان فرسوده میشوند؟

چون غذا خورد ه شد ، خورشید در مغرب فرو می خسید
و اکنون از هر گوشه ای بانگ ترانه ای برخاسته است
و زندان تیره و تاریک "تسینگ سی"
گوئی به هنرستانی بدل شده است

هر غذائی کاسه ای از برنج سرخ است
بی سبزی، بی نمک و بی جرعه ای شور یا
انتهائی که غذائی از بیرون دریافت میدارند گاه میتوانند چیزی بخورند
ولی بدون آن باید از گرسنگی نالید.

بناگاه نی لبکی با آهننگی غمین بگوش میرسد
نوا آهسته اوج میگیرد لحنش گریه الود است
پنداری هزار فرسنگ از میان کوه ها و جویبارها
با اندوهی دردناک سفر میکنند
گوئی زنی را می بینم

که از برجی دوردست بالا می رود تابا زگشت کسی را بنگرد.

مانند دیوی شوم باد هان گرسنه
غل ها هر شب پایهای مرامی بلعند
دند انهاراد پای راست زند انیان فرو می برند
و تنها پای چپ آزاد است که خم و راست شود
پا اینهمه ، آنچه که در این جهان شگفت است
آنست که بسیاری می شتابند تا پاراد رغل کنند
زیرا تنها زمانی که در زنجیرند خوابگاهی دارند
والا جائی نیست که در آن سرفراخی بر زمین گذارند

برای گذراندن وقت بازی شطرنج را آموختم
هزار بار اسبها و پیاده ها یکدیگر رامی رانند
بچستی عمل میکنند ، پیش میزنند ، پس میروند
هنر و چالاک می توانند مایه ی چیرگی شود
هر کسی باید به پیش بنگرد و سخت زرف بیاندیشد
و در تاختن دلیر و بی امان باشد
اگر فرمان نادرست بدهی دوسوار هم بی ثمر است
ولی اگر در لحظه درست عمل کنی پیاده نیز مایه ی پیروزیست
نیروی هردو جانب متعادل است
ولی تنها یک جانب غالب میشود
پس بتاز و واپس بنشین ، باشیوه ای بی خطا
انگاه در خورد نام سردار بزرگ خواهی بود

زندانی نه باده ای دارد و نه گلی
ولی شب که چنین زیباست چگونه آنرا جشن گیریم ؟
بزیر روزن میروم و به ماه خیره میشوم
و از روزن ماه بر چهر شاعر لبخند میزند

هریک از ماه جیره ای داریم ، یک جام آب
برای شستشو یاد م کردن چای (هرکس طبق سلیقه اش)
اگر خواستی خود را بشوئی ، پس از چای چشم به پوش
اگر خواستی چای بنوشی ، پس ناشسته راه برو !

ماه نیمه ی خزان چون آئینه ای مد و راست
و شعاع سفید سیمگونش جهان را روشن ساخته
ای کسانی که در این فصل از آغوش خانواده بهره ورید
از بند یانی یاد کنید که جرعه ی رنج مینوشند

مانیزد رزندان جشنواره ی خزانگی را برگزار میکنیم
برای ما ماه روشن خزانگی و نسیم آن طعمی غمناک دارد
دل من که در این زندان از لذات ماه خزانگی محروم است
در عرصه ی آسمان بدنیا لپسوی آن در چرخش است

تنها وقتی راهی میشویم ، عصای خطر درمشت
از کوهی فراز میرویم و کوهی دیگر پدیدار میگردد
ولی اگر بکوشیم و به ستیغ کوهسار دست یابیم
بیش از ده هزار "لی" را بیک نظر توانیم دید

خروسها بانگ میکنند ولی هنوز شب به پایان نرسیده
ماه آرام از تپه ها بالا میروند
همراه ستارگان
ولی اکنون مسافر گام در راه هشته
و باد های یخ زده گونه هایش را میگزند
رنگپردگی خاور گلفام میشود
سایه های شب میروند و گرما پرمی گسترند
بر فراز عالم . و در مرد رهنورد
روح شعر گرم و بیدار میشود

پیکر در زندان
اندیشه در بیرون در جستجو است
واندیشه باید بزرگ و شاداب باشد
تا چیزهای ارجمندی ارمغان تواند کرد.

گلهای سرخ بهنگام غروب می شکفتند و سپس می پژمرند
شکفتن و پژمردنشان نامشهود میماند
ولی عطرا آنها به زرقای زندان راه میبرد

وزند انیان را از بیداد و اندوه زندگی آگاه میکند

از خلل شبهای بی پایان ، هنگامیکه خواب در آمدن کند پاست
بیش از صد شعر درباره ی زندگی زندان مینویسم
و هر رباعی که خاتمه می یابد ، خامه را بکنار مینهم
و از لای میله ها به آسمان آزاد خیره میشوم

نه روز آرگار باران يك بند و تنها يك روز هوای خوب !
آسمای بالای سرما براستی چیز بی رحمی است
کفشهای من سوراخ است و پاها غرق در گل
ولی بهرحال ناچار به رفتن ادامه میدهم

نزد يك ساعت ده "دب اکبر" برفراز کوه است
آوای زنجره برمیخیزد و فرو می نشیند ، یاد آور پائیز
برای زندانی دگرگونی فصل ها چه سودی دارد
زیرا تنها خواستار يك دگرگونی و آنهم رهائی است

سال گذشته در آغاز پائیز آزاد بودم
و اکنون خزان مرا در زندان یافته است
و بسبب خدمتی که بمعین خویش کرده ام ، میتوانم دعوی کنم
که این خزان نیز مانند خزان پیش پرشر است

در برابر دروازه پاسپان یا تفنگ ایستاده
و در بالا ، ابرهای پراکنده ، ماه را با خود بدوردست میبرند
سایهها مانند تانکها با صف انبوه در مانورند
زیرا پشه ها مانند جنگنده ها هجوم آورنده اند
دل من هزار لی آنسو تریه سرزمین مالوف میرود
روپای من با هزاران تار و پود اندوه بافته شده
بیگناه ، اکنون سالی است در زندانم
و اشک خود را بمرکب و اندیشه ی خود را به شعر بدل میکنم
هرچیز در تحول است ، چرخه ی طبیعت چنین میگردد
پس از روزهای باران ، اینک هوای خوش در رسیده
در يك لحظه جهان جامه ی مرطوب خود را میتکاند

و هزاران کوه فرش مزین خود را می گسترند
و گل در زیر خورشید گرم و باد پاک می خندد
و در درخت کهن و یاران شسته ، مرغان هم آوا میخوانند
گرما دل را انباشته است و زندگی از نو بیدار میشود
تلخی و اندوه جای خود را به سعادت رها میکند
چنین است اراده ی طبیعت

(واینک پس از زندان گردشی در کوهسار)
ایرها صخره ها را و صخره ها ابرها را راغوش کشیده اند
رود در دره چون آبگینه ای می درخشد ، بی لک ، پاکیزه ،
و دلم در این راه پیمائی
بر قله ی کوهستان غربی می لرزد ،
هنگامیکه به آسمان جنوبی مینگرد و از یاران قدیم یاد میکند .

وضع کارگران و اتحادیه‌ها در صنایع نفت

۱- وضع عمومی کارگران واتحادیه‌ها در صنایع نفت

کارگران صنایع نفت - پتروشیمی و صنایع وابسته به این فعالیتها از جمله ی کثیرالعدد ترین و متمرکزترین قشر پرولتاریا و کارگران صنعتی جهان بشمار میروند. در کشورهای پیشرفته ی صنعتی تعداد این کارگران به صد ها هزار نفر بالغ میشود. اهمیت کارگران صنایع نفت و سازمانهای اتحادیه ای آنان در کشورهای پیشرفته ی صنعتی در ردیف کارگران ماشین سازی و رشته های نظیر میآید.

در کشورهای نفت خیز در حال رشد اهمیت کارگران صنایع نفت در مقیاس ملی از کشورهای پیشرفته هم بیشتر است. زیرا در اینجا کارگران صنایع نفت عده ترین و گاه قشر منحصر بفرد پرولتاریای صنعتی را تشکیل میدهند. در غالب کشورهای عده ی نفت خیز نظیر لیبی در شمال افریقا، کویت، قطر، بحرین و ابوظبی در سواحل خلیج فارس پرولتاریای صنایع نفت بخش اساسی سکنه ی کشور را شامل میشود. در کشورهای نظیر ایران، عراق، عربستان سعودی و در خاور میانه، الجزایر در شمال افریقا، ونزوئلا در امریکای جنوبی گرچه تعداد کارگران صنایع نفت نسبت به جمعیت کشور قابل ملاحظه نیست ولی بعلت آنکه صنایع نفت عده ترین و مهمترین صنایع این کشورها را تشکیل میدهد پرولتاریای صنایع نفت بخش اساسی طبقه ی کارگر بشمار آمده و در حیات سیاسی واجتماعی کشور نقش مهم ایفا میکند.

تعداد کارگران صنایع نفت و پتروشیمی و صنایع وابسته در سراسر جهان رقم بزرگی را تشکیل میدهد. تنها هر ۵ میلیون نفر از این کارگران (شامل کارگران صنایع نفت و پتروشیمی اکثر کشورهای اروپا غربی، ممالک سوسیالیستی و قسمت مهمی از کشورهای نفت خیز شمال افریقا، خاور میانه و حتی امریکای لاتین) در اتحادیه ی بین المللی اتحادیه های زحمتکشان صنایع شیمیائی، نفت و صنایع وابسته متشکل هستند. سازمان اخیر بنوبه ی خود وابسته به فدراسیون جهانی اتحادیه هاست که ۲۱۴ میلیون نفر کارگران جهان را در خود متمرکز کرده است. چنانکه مشاهده میشود کارگران صنایع نفت در مقیاس بین المللی نیروی مقتدری هستند و مهم اینکه متناسب باتوسعه ی صنایع نفت و پتروشیمی رفته رفته نقش و اهمیت آنان افزوده میشود.

از نظر ترکیب حرفه ای وضع کارگران صنایع نفت در کشورهای مختلف باهم تفاوت دارد. بدین معنی که مثلا در کشورهای بزرگ صنعتی نفت خیز مانند ایالات متحده ی آمریکا و اتحاد شوروی قشر کارگران صنایع نفت شامل تعداد عظیمی کارگران در همه ی مراحل صنایع نفت از اکتشاف و استخراج گرفته تا تصفیه و توزیع میباشد. در کشورهای صنعتی فاقد صنایع نفت قشر کارگران صنایع نفت بطور عده شامل کارگران شاغل در تصفیه و تولید فرآورده ها و توزیع مواد نفتی است. اما در کشورهای نفت خیز در حال رشد قشر کارگران صنایع نفت اساسا شاغل عملیات استخراج و صدور نفت خام میباشد. طبیعی است که قسمتی از اختلافهای موجود در شرایط کار و زندگی کارگران نفت در کشورهای گوناگون ناشی از تفاوت های

نامبرده است.

اما تفاوت بین کارگران صنایع نفت در کشورهای مختلف تنها منحصر به تفاوت ترکیب حرفه ای کارگران نیست. از نظر برخورداری و باعد مبرخورداری از آزادیهای اولیه ی صنفی واجتماعی و فعالیت اتحادیه ای نیز اختلاف مهمی بین کارگران صنایع نفت کشورهای مختلف موجود است. از این لحاظ وضع کارگران صنایع نفت در کشورهای پیشرفته ی صنعتی با وضع کارگران در ممالک نفت خیز در حال رشد کاملاً متفاوت است.

در ممالک پیشرفته ی صنعتی کارگران صنایع نفت عموماً از آزادیهای دموکراتیک به نسبت بیش و کم برخوردار بوده و اتحادیه های آنان در ردیف قویترین اتحادیه های کارگران از فعالیت آشکار و همه جانبه بهره مند میباشند. در حالیکه در کشورهای نفت خیز در حال رشد کارگران صنایع نفت و اتحادیه های آنان یا همین اواخر بحقوق مسلم کارگری دست یافته اند و یا اصولاً هنوز از دسترسی به این حقوق محروم میباشند.

بویژه از نظر فقدان برخورداری از آزادیهای اولیه و محرومیت از حق فعالیت اتحادیه ای کارگران صنایع نفت کشورهای نفت خیز حوزه ی خلیج فارس وضع استثنائی دارند. زیرا در حالیکه کارگران صنایع نفت قسمت عده ی کشورهای نفت خیز امریکای لاتین، شمال آفریقا و خاور نزدیک به فعالیت اتحادیه ای و تمرکز در سازمانهای صنفی خود دسترسی پیدا کرده اند کارگران صنایع نفت کشورهای عده ی نفت خیز خاورمیانه نظیر ایران، عربستان سعودی، قطر، ابوظبی همچنان از حق داشتن اتحادیه و فعالیتهای صنفی محروم نگاه داشته شده اند.

در این میان بخصوص وضع ایران است. سابق نهضت اتحادیه ای کارگران صنایع نفت ایران به دوره ی قبل از جنگ جهانی اول میرسد. در خاتمه ی جنگ دوم جهانی کارگران صنایع نفت ایران مقتدرترین سازمان اتحادیه ای کارگران صنایع نفت خاورمیانه و شمال آفریقا را بوجود آوردند. معذک امروز بر اثر تسلط کنسرسیوم و ترور پلیسی رژیم کودتا کارگران صنایع نفت ایران از فعالیت غنی اتحادیه ای محروم میباشند.

بطور کلی از نظر وضع عمومی و فعالیت اتحادیه ای قشر وسیع پرولتاریا و کارگران صنایع نفت جهان به گروههای بزرگ متمایز از هم منقسم میشود. این تقسیم بندی شامل سه گروه کارگران و پرولتاریای صنایع نفت - ۱- کارگران صنایع نفت کشورهای سوسیالیستی - ۲- کارگران صنایع نفت کشورهای سرمایه داری - ۳- کارگران صنایع نفت کشورهای نفت خیز در حال رشد - میگردد که در واقع خصوصیات تقسیم جهان را بر حسب رژیمهای متفاوت در خود منعکس میسازد. هر یک از این گروهها در شرایط متفاوتی قرار دارند. با اینهمه منافع مبارزات صنفی و طبقاتی آنان را در سراسر جهان بهم پیوند میدهد.

۲- کارتل و مبارزات کارگران صنایع نفت

گروههای عظیم پرولتاریا و کارگران صنایع نفت جهان صرف نظر از اختلاف در شرایط کار و زندگی، اختلاف در وضع اجتماعی و سیاسی کشورهایشان با موانع و مخالفتهای مشترکی مواجه هستند. این موانع و مخالفتها ناشی از تسلط انحصارات امپریالیستی نفت بویژه اعضا کارتل بر صنایع نفت جهان سرمایه داری است.

در کشورهای نفت خیز در حال رشد اعم از کشورهاییکه به استقلال سیاسی نائل آمده و یا هنوز در این راه مبارزه میکنند، انحصارات امپریالیستی نفت استثمارکننده ی بلا واسطه ی نیروی کار بوده و سیاست عومیشان متوجه جلوگیری از بوجود آمدن و فعالیت اتحادیه های کارگران صنایع نفت است، سعی در سرکوب مبارزات زحمتکشانشان و حمایت از رژیمهای ارتجاعی داخلی است.

در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری انحصارات امپریالیستی نفت گرچه در برابر مبارزات کارگران به عقب نشینیهای بیشتری وادار شده اند اما بشدت کارگران را استثمار میکنند ، از قبول خواسته های اقتصادی کارگران امتناع میورزند ، آموزش حرفه ای کارگران را تابع مقاصد خود میسازند و مانع رشد معنوی کارگران میشوند . در این قبیل کشورها انحصارات نفت با تمام قوا با فعالیت اتحادیه ها و اعضا آنها در داخل مؤسسات مخالفت نموده و بطرق مختلف سعی در ازاد اتحادیه ها را زیر نفوذ نگاه دارند .

اماد در کشورهای سوسیالیستی چنانکه معلوم است کارگران صنایع نفت در اثر طرد رژیم سرمایه - داری و پیروزی سوسیالیسم از استثمار و ظلم انحصارات نفتی مصون بوده بکار آزاد و خلاق بهره برداری از منابع ملی اشتغال دارند . با اینحال وجود انحصارات بین المللی و تحریکات گوناگون آنان مانع از آنست که کارگران کشورهای سوسیالیستی بزفاه کامل مادی و معنوی دسترسی سریع پیدا کنند . کارگران این کشورها ناگزیرند قسمتی از تولید اجتماعی را بمنظور تأمین دفاع و حفظ پیروزیهای طبقاتی خود صرف نمایند ، همچنین قسمتی از درآمد کارگران کشورهای سوسیالیستی بکمک برادرانه و انترناسیونالیستی به مبارزین آزادی و استقلال اختصاص می یابد .

با وجود اینکه مبارزه برای تأمین خواسته های کارگران ، بسته بشرایط معین دارای اشکالی متفاوت بوده و وظایف مبارزه در شرایط مختلف دارای ویژگیهای خود است و قابل انطباق بر شرایط دیگر نیست ، مع الوصف نتایج عمومی مبارزات کارگران صنایع نفت و پیروزی هر یک از گروهها در وضع گروههای دیگر و پیروزی آنها موثر است .

پیروزی کارگران در کشورهای سوسیالیستی منبع الهام و نیروی پشتیبان مبارزات زحمتکشسان سایر کشورهاست . این پیروزی نه تنها امکان علی بهبود شرایط کار و زندگی و وضع اجتماعی کارگران را آشکارا نشان میدهد ، بلکه در عین حال باعث میشود که انحصارات امپریالیستی نفت در مقابله با کارگران صنایع نفت کشورهای سرمایه داری در وضع متزلزلی قرار گیرند و همیشه باشبح مبارزات کارگران بخاطر سوسیالیسم مواجه باشند .

کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری تکیه گاه اساسی انحصارات امپریالیستی نفت بشمار میروند . موفقیت مبارزات کارگران صنایع نفت در این کشورها مستقیماً باعث تضعیف موقعیت انحصارات نفت بوده و بطور غیرمستقیم به مبارزه ی زحمتکشان کشورهای نفت خیز در حال رشد کمک میکند .

سرانجام کارگران صنایع نفت کشورهای نفت خیز با وارد آوردن ضربات قاطع بمواضع انحصارات نفت که ثروت و استثمار شدید این کشورها را پشتوانه ی تسلط و آقائی خود بر جهان قرار داده اند امکان مانورهای مذبحخانه و اغفال زحمتکشان کشورهای سرمایه داری را از انحصارهای نفت سلب مینماید . از آنچه بیان شد دیده میشود که هماهنگی و ارتباط درونی بین مبارزات کلیه ی گروههای عظیم کارگران صنایع نفت وجود دارد .

پیروزی نهائی زحمتکشان صنایع نفت در گروه محو تسلط انحصارات نفت و در نوبه ی اول اعضا کارتلی چه در کشورهای تولید و چه مصرف کنند ه ی نفت میباشد . با اینحال تا زمانیکه این مبارزه ی سیاسی و طبقاتی پیروز نشده نمیتوان و نباید آتی از مبارزات صنعتی و اقتصادی کارگران بمنظور بهبود شرایط کار و زندگی آنان غفلت نمود .

نقش اتحادیه های کارگران در صناعی مانند صنایع نفت که از پیشرفت سریع و همه جانبه ای برخوردار است دارای اهمیت بیشتری است . فعالیت اتحادیه ها در این صنایع ولو محدود بدفاع از منافع اقتصادی باشد بر بهبود وضع زحمتکشان در رشته های دیگر صنایع اثر مثبت دارد . در صنایع نفت حل مسأله نظیر افزایش دستمزدها ، تقلیل ساعات کار ، اجرای کامل قوانین کار و بیمه های اجتماعی ، تأمین بهداشت و حفاظت فنی ، تعلیمات حرفه ای و تضمین اشتغال کامل و کسب

پیروزیهای دیگر بنفع زحمتکشان یا سهولت بیشتری امکان پذیر می‌باشد. ولی طبیعی است که برای نیل به این پیروزیها قبل از هر چیز وجود اتحادیه های کارگری قوی لازم است. در نظر گرفتن این مراتب نشان می‌دهد که مخالفت انحصارات امپریالیستی نفت با پیدایش و فعالیت اتحادیه های کارگران در صنایع نفت بهیچوجه تصادفی نیست. بویژه اعضا^۱ کارتل با تمام قوا و بوساطت گوناگون ام از تحریک رژیمهای ارتجاعی، نقض قوانین داخلی کشورهای نفت خیز، لاقیدی به قطعنامه ها و توصیه های بین المللی منجمله بی اعتنائی بمفاد اعلامیه ی حقوق بشر سعی میکنند از اینجا و فعالیت اتحادیه های کارگری جلوگیری بعمل آورند. وظیفه ی کارگران صنایع نفت در کلیه ی کشورهای نفت خیز اینست که با مبارزات شدید خود مقاومت مذبحخانه ی انحصارات نفتی و دول ارتجاعی را درهم شکسته و امکان فعالیت کامل و همه جانبه ای برای اتحادیه های خود بدست آورند.

۳- خواستههای عمومی زحمتکشان در صنایع نفت

زحمتکشان صنایع نفت صرفنظر از شرایط مختلف مبارزه ی خود، خواستههای مشترکی دارند که نیل به آنها از نظر بهبود کار و زندگی کارگران همه کشورهای واجد اهمیت حیاتی است. این خواستهها بالاخص مسائل دستمزد، ساعات کار، تعطیلات، بیمه های اجتماعی، بهداشت کار و حفاظت فنی، تعلیمات حرفه ای و ارتقاء تخصص، اشتغال کامل و ضمانت کار و بالاخره حقوق اتحادیه های کارگران را در بر میگیرد.

طرح نظریات کلی در مورد هر یک از مسائل نامبرده ضمن اینکه بتوجیه مبارزات اتحادیه های کارگران صنایع نفت در مقیاس ملی کمک میکند در عین حال موجب هماهنگی این مبارزات در سطح منطقه‌ای و بالاخره جهانی میگردد. پیداست که ارتقاء مبارزات کارگران به چنین سطوحی پیروزی نهائی بر انحصارات نفتی را تسهیل و تسریع مینماید.

قبل از بحث پیرامون خواستههای عمومی زحمتکشان در صنایع نفت، بجاست بیک نکته ی مهم اشاره شود. این مطلب اینست که از نظر خواستههای عمومی کلیه ی زحمتکشان صنایع نفت در یک درجه ی اهمیت قرار داشته و هیچ تفاوتی آنانرا از یکدیگر جدا و متمایز نمیسازد. مفهوم زحمتکشان صنایع نفت در هر کشوری شامل کلیه ی افرادی میگردد که چه مستقیم و چه غیر مستقیم، چه بصورت کارگر رسمی و چه پیمانی کار میکنند. همه ی زحمتکشان صنایع نفت از حقوق برابر برخوردارند و در مبارزه علیه انحصارات نفت اشتراک منافع کامل دارند.

انحصارات نفت سعی میکنند بطرق مختلف کارگران صنایع نفت را به قشرهای گوناگون تقسیم و تجزیه نموده با شناسائی محدود حقوق یکعده حقوق دسته ی دیگر را پایمال سازند. تاکتیک تفرقه بیانداز و حکومت کن - تاکتیک انحصارات نفتی است. سلاح کارگران علیه این تاکتیک اتحاد و مبارزه ی مشترک است.

در طرح نظریات کلی پیرامون هر یک از خواستههای عمومی زحمتکشان در صنایع نفت مطالب زیر را میتوان یاد آورد.

دستمزد - بمنظور رعایت اصل "دستمزد مساوی در برابر کار مساوی" در صنایع نفت باید برای هر یک از مشاغل و هنر نوع تخصصی دستمزد مشخص معین شده باشد. تعیین دستمزد باید شامل حرف مختلف بوده از دستمزد کارگر ساده تا حقوق عالیترین متخصص را در برگیرد. فقط بدینوسیله است که میتوان به تفاوتهای نژادی، سنی و جنسی درد دستمزد زحمتکشان پایان داد و این تفاوتها را که وسیله ی تشدید استثمار است از بین برد و از خالت خود سرانه ی کارفرمایان در تغییر

د ستمزد ها جلوگيري بعمل آورد.

حد اقل د ستمزدي كه بكارگيريد اخت ميشود د ستمزد بيست كه براي تا مئين زندگي يك كارگر ساده فاقد هرنوع تخصص و سابقه ي كار تعيين ميشود مشروط به اينكه حواش اوليه ي مادي و معنوي زندگي كارگر و خانواده ي او را ارضا نمايد. كارگران بان تخصص و سابقه ي كار بيشتراز د ستمزد هاي بالاتر برخوردار خواهند بود.

بايد هميشه د نظر داشت كه د ستمزد د سطح معيني، ولو اين سطح د موقع خود قابل قبول بود ثابت باقي نماند. ترقی دائمي علوم و فنون از د ياد روز افزون مصرف را به همراه دارد. اين امر و همچنين ترقی قيمتها ايجاب ميكند د ستمزد د مناسب با اين تغييرات بطور دائم افزايش يابد.

ساعات كار - كارگر براي استراحت شبانه روزي و تعطيلات هفته و سال، براي فعاليتهاي

گونگون و سرگرمي با امور فرهنگي و بمنظور رشد شخصيت خود احتياج به وقت دارد. ساعات كار نبايد تمام وقت كارگر را ببلعد. در نيمه ي دوم قرن بيستم خواست كارگران د اثر به ۴۰ ساعت كار در هفته به همراه د و روز تعطيل با استفاده از د ستمزد، خواست كاملا عادي و عادلانه اي بشمار ميرود.

همزمان با افزايش بازده كار امكان تقليل مدت كار بوجود ميآيد. با افزايش بازده كار نه فقط ميتوان و بايد ساعات كار را در هفته تقليل داد، بلكه از اخراج كارگران بدون اخطار قبلي و تا هنگاميكه با كار مناسب تا مئين نشده اند. نيز ميتوان جلوگيري بعمل آورد.

طلب تقليل ساعات كار كارگران صنايع نفت به حد اكثر ۴ ساعت در هفته در عين حال متضمن اين خواستها خواهد بود: كارگران جوان و كارگراني كه در مشاغل سخت و خطرناك و مضر براي سلامتي انجام وظيفه ميكند بايد با حفظ د ستمزد، ساعات كار كمترى در هفته داشته باشند. كارگراني كه در جريان توليد بلا انقطاع بكار مشغولند بايد گذشته از مزايای مربوطه از استفاده از روز تعطيل عمومي نيز برخوردار گردند.

تعطيلات ساليانه - د شرايط كنوني حد اقل تعطيلات ساليانه با استفاده از د ستمزد بايد به چهار

هفته بالغ گردد. كارگران صنايع نفت ميتوانند و بايد به تحقق اين خواست خود نائل ايند.

بيمه هاي اجتماعي - كارگران بايد از مزايای كامل بيمه هاي اجتماعي برخوردار باشند. بويژه مستو

حوادث ناشي از كار و بيماريهاي حرفه اي بايد كاملا مشخص گردد و مسئولين زبان وارد بكارگران را كاملا جبران نمايند.

كارگراني كه به حوادث ناشي از كار يا بيماريهاي حرفه اي دچار ميشوند بايد از خدمات مجاني پزشكي و درمانی استفاده كنند. د ستمزد آنان بايد تمام و كامل پرداخت شود. بعلوه كارگراني كه قسمتي از توانايي كار خود را از دست ميدهند و به مشاغل باد ستمزد كمترى گمارد ميشوند بايد مابه التفاوت تقليل د ستمزد خود را تماماد ريفت دارند. در صورت لزوم بايد با استخدام كاركنان متخصص، بكارگران معلول كمك شود تا بكار بازگشته و يا تخصص ديگري بدست آورند. در صورت فوت كارگر براث حوادث ناشي از كار و بيماريهاي حرفه اي، زبان وارد بكارگر بسايد

باپرداخت کامل دستمزد به خانواده ی وی جبران گردد. کارگرانی که به سن بازنشستگی میرسند از دریافت حقوق کامل بازنشستگی که متناسب با مدت کار و دستمزد آنان باشد باید بهره مند گردند.

بهداشت کار و حفاظت فنی - صنایع نفت از جمله صنایعی است که بر ارقابت دقیق و مداوم بهداشت کار و حفاظت فنی احتیاج دارد. فقط بدینوسیله میتوان وقوع حوادث ناگوار را بحد اقل ممکن تقلیل داد. بهداشت کار و حفاظت فنی رعایت نکات زیر را میطلبد:

اقداماتی که بمنظور حفاظت فنی بعمل میآید باید چنان باشد که حتی در صورت اشتباه و یا حواس پرتی کارگر وسائل حفاظتی بخودی خود از وقوع حوادث ناگوار جلوگیری بعمل آورد. بررسی اقدامات بهداشت کار و حفاظت فنی باید از همان آغاز تهیه ی طرح و اجرا، پروژه های فنی و تولیدی مورد توجه قرار گیرد.

نقش عمده در نظارت بر امور بهداشت کار و حفاظت فنی در موسسات صنایع نفت بعهد هی اتحادیه هاست. کلیه ی پیشنهادات اتحادیه ها و ابتکارات آنها با کمال دقت باید مورد توجه قرار گرفته اجرا گردد. درین مورد رعایت مقررات منشور دفاع از انسان در جریان تولید که در سمینار اتحادیه های جهانی کارگران و با شرکت متخصصین و پزشکان در سال ۱۹۶۶ در پراگ تدوین گردیده امر ضروری محسوب میشود.

تعلیمات حرفه ای و ارتقاء تخصص - قبل از هر چیز باید خاطر نشان ساخت که تعلیمات حرفه ای از تحصیلیات عمومی و اجباری حدائی ناپذیر است. این امر در گذشته نیز صادق بود. زیرا تا کامل واقعی شخصیت کارگر بدین سواد میسر نمیشود. اما در حال حاضر ارتباط تعلیمات حرفه ای و تحصیلیات عمومی اهمیت بیشتری کسب مینماید. هر کارگری ناگزیر است در جریان کار خود را با آهنگ سریع رشد علوم و فنون وفق دهد و کارهای متفاوتی را انجام دهد. بعلاوه خود تعلیمات حرفه ای و فنی امریست که بر پایه ی تحصیلیات عمومی میتواند بدست آید.

حیث
تحصیلات عمومی و تعلیمات حرفه ای کاریست که به هیچوجه نباید در اختیار و صلاح انحصارات نفتی قرار گیرد. از چنین وضعی انحصارات نفت بمنظور اعمال مقاصد امپریالیستی خود استفاده میکنند. تحصیلیات عمومی و حرفه ای کارگران منحصر نباید در صلاحیت دول مربوطه و زیر نظارت اتحادیه های کارگران صورت گیرد. با اینحال نباید فراموش کرد که اولاد کلیه ی حواش مادی تحصیلیات عمومی و تعلیمات حرفه ای باید بخرج انحصارات نفت باشد و ثانیاً با استفاده از دستمزد و مزایا بکارگران وقت داده شود تا در کلاسهای درس حضور یابند و حتی اگر لازمست با غیبت از کار دوره های کارآموزی و نظایر آنها به انجام برسند.

بالاخره در کشورهای که صنایع نفت آنها زیر تسلط انحصارات نفتی است باید اقدامات لازم بعمل آید تا کارمندان متوسط و حتی مدیران عالیترین مشاغل از افراد محلی گمارده شوند. اجرای خواست اخیر برای کشورهای در حال رشد اهمیت حیاتی دارد. تربیت نیروی متخصص کارگری و کادر مهندسی و تکنیسینهای محلی از شرایط مهم رهائی از تسلط انحصارات نفتی و اداره ی مستقل صنایع نفت میباشد.

در نوامبر ۱۹۶۷ در "سمینار بین المللی تعلیمات حرفه ای و ارتقاء تخصص" تصمیمات مهمی اتخاذ شده است. رعایت و اجرا توصیه های این سمینار برای کلیه ی صنایع و منجمله صنایع نفت

مفید و ضروری است.

اشتغال کامل و ضمانت کار - صنایع نفت در حال حاضر دوران کامل شکفتگی و رشد خود را طی میکنند. این امر مربوط به وضع داخلی صنایع نفت نبوده در عین حال شامل موقعیت این صنایع در رشد عمومی اقتصادی است. یک چنین وضعی در صنایع نفت طبیعتاً متضمن امکانات مساعد برای اشتغال کامل بکار میباشد. صنایع نفت در وضعی است که نه فقط میتواند اشتغال کامل بکار کارکنان خود را تأمین کند، بلکه قادر است برای اشتغال نسل جوان و افراد آن رشته های صنعتی که به رکود میگردید مورد استفاده قرار گیرد.

بمنظور اجرای سیاست فعال اشتغال کامل بکار و حفظ منافع کارگران :

اولا از هر نوع اخراج کارگران از کار تحت عناوین اختصار و بستن موسسات باید جلوگیری بعمل آید، مگر آنکه کارگران مورد نظر قبلاً با کار مناسب تأمین شوند.

ثانیا در برابر هر نوع تقلیل ساعات کار باید مقاومت بعمل آید، مگر آنکه پرداخت کامل دستمزد تضمین گردد. به بازنشستگی قبل از موعد فقط در صورتی باید راه داده پرداخت حقوق کامل بازنشستگی طبیعی تأمین و تضمین گردد.

ثالثا کارگرانی که در امور تولیدی خارج از مؤسسه کار میکنند باید جزء کارگران مؤسسه بحساب آیند. در مورد کارگرانی که در موسسات فرعی و وابسته کار میکنند بعینه باید همان مقررات مرعی گردد که در مورد پرسنل اساسی مؤسسه رعایت میشود. کارکنان موسسات فرعی نیز باید از اشتغال کامل بکار بهره مند باشند. از انعقاد قرارداد های موقتی کار و یا برای موعد معین با تمام قوا باید جلوگیری نمود. کارگرانی که تحت این شرایط حاضر بکار شده اند مادام که به لغو آن نائل نیامده اند نباید جزء پرسنل عمومی مؤسسه در آورده شوند.

همینکه شرایط فنی و اقتصادی موجب لزوم تقلیل تعداد کارگران رافراهم میآورد توجه کارگران و اتحادیه های آنان باید معطوف اجرای این خواستها باشد :

- امکان بازنشستگی قبل از وقت با دریافت حقوق بازنشستگی طبیعی.
- بررسی امکانات تعلیم مجدد کارگران برای اشتغال بکارهای دیگر بخرچ مؤسسه.
- تقلیل ساعات کار در هفته به ۴۰ ساعت با حفظ دستمزد ها

۴- اهمیت و حقوق اتحادیه ها در صنایع نفت

اتحادیه های کارگران چه در داخل موسسات و چه در مقیاس تمام کشور نمایندگان زجه تکشان و مدافع منافع آنان بشمار میآیند.

این واقعیت قبل از همه در محیط کارگاه مشهود است. زیرا مبارزه ی کارگران برای تأمین حقوق خود قبل از همه در محیط کارگاه، کارخانه و مؤسسه صورت میگیرد. واقعیت یاد شده همینطور در مقیاس تمام کشور صادق است. زیرا زندگی کارگران و فعالیت مؤسسه از حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور تفکیک ناپذیر است.

بنابراین اتحادیه های کارگران باید از امکان فعالیت همه جانبه برخوردار باشند. بدون آنکه در داخل مؤسسه و یا خارج از آن به مانعی برخورد کنند اتحادیه ها باید در اخذ و اجرای تصمیمات خود آزادی کامل داشته باشند.

پیدا است که برخورد انحصارات نفت با فعالیت اتحادیه ها بنحو یاد شده نیست. آنجاکه

نهضت اتحادیه ای قوام نگرفته و هنوز کوشش اتحادیه ها در مقیاس تمام کشور و حتی در چارچوب یک رشته ی صنعتی هماهنگ نشده انحصارات نفت با ایجاد چنین هماهنگی مخالفت ورزیده و فعالیت اتحادیه ای را بد اخل کارگاه محدود میسازند.

اما برعکس در کشورهاییکه نهضت اتحادیه ای در جریان یک مبارزه ی طولانی و در مقیاس ملی شکل گرفته انحصارات نفتی از شناسائی فعالیت اتحادیه در داخل مؤسسات امتناع میورزند.

شربخششی فعالیت اتحادیه ها چه در داخل و چه در خارج مؤسسه مستلزم آنست که :

اولا - اتحادیه بعنوان نمایندگی صلاحیت درو نام الاختیار زحمتکشان شناخته شده در رسیدگی بکلیه ی امور مربوطه شرکت داده شود.

ثانیا - اتحادیه باید حق داشته باشد هرعضوی را لازم بداند برای انجام کارهای مربوطه بنمایندگی خود معرفی نماید. صرفنظر از آنکه آن عضو در مؤسسه کارکنند یا نه. این اعضا باید بدون وارد آمدن لطمه به دستمزدها از حق غیبت در کار برخوردار بود و امکان شرکت آزاد در مذاکرات و مباحثات زحمتکشان را داشته باشند.

ثالثا - هرکارگری حق دارد عضو اتحادیه بوده و بدون آنکه از هر بابی تحت فشار قرارگیرد و یا زبانی متوجه او شود وظایفی را که کارگران بوی محول میکنند انجام دهد.

رابعا - عضو اتحادیه باید بتواند حق عضویت خود را بدون هیچ مانعیتی پرداخت نماید و لیسو دریافت حق عضویت بلاواسطه در محل کار صورت گیرد.

خامسا - اعضا اتحادیه باید از امکان بحث و مذاکره ی آزاد مسائل مربوط به اتحادیه برخوردار باشند. رهبران و نمایندگان اتحادیه ها بنوعی خود باید فعالیت خود را به زحمتکشان گزارش دهند. انجام اینکارها و برگزاری جلسات اتحادیه ای مستلزم مدتی وقت است که با استفاده از وقت کار و دریافت دستمزدها صورت میگیرد.

سادسا - اتحادیه باید از حق پخش آزاد مطبوعات خود در مؤسسه برخوردار باشد. اتحادیه باید حق داشته باشد اعلانات و اخبار اتحادیه ای را در مراکز تجمع کارگران اعلام و یا بر روی لوحه هائی که به همین منظور کار گذاشته میشود نصب نماید.

بالاخره نمایندگانی که بوسیله ی اتحادیه هاتعیین و یا انتخاب میشوند باید از حق ملاقات آزاد با مدیران مؤسسه برخوردار باشند. این نمایندگان حق دارند با مدیران مؤسسه درباره ی کلیه ی جهات قرارداد های دسته جمعی و کارمؤسسه، نظارت بر مسائل بهداشت و حفاظت فنی، تعلیمات حرفه ای و تحصیل، اداره و هدایت کلیه ی فعالیتهای اجتماعی که بر اساس اعتبارات مالی مؤسسه صورت گرفته ولی علائق از اشکال دستمزدها تشکیل میدهد مذاکره نمایند.

شرایط کار اتحادیه های کارگری و وساطتی که آنان برای مبارزه در اختیار دارند بسته بشرايط کشورهای مختلف متفاوت بوده و باوضع رژیم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هرکشور معین مربوط است.

در برخی حالات اتحادیه ها ناگزیرند با استفاده از کلیه ی وسائل یکزمان هم علیه انحصارات نفتی و هم علیه حاکمیت دولتی مبارزه کنند. در برخی حالات دیگر اتحادیه ها در مبارزه ی خود بقدرت دولتهای کارگری و دهقانی و به تفاهم با مدیران مؤسسات که نمایندگی همین دولتها هستند اتکال دارند. بالاخره موارد دیگری وجود دارد که حاکمیت دولتی میتواند بمبارزه ی اتحادیه ها علیه انحصارات نفتی کمک نماید.

اینهاست بطور خلاصه وظایفی که در برابر اتحادیه های کارگری صنایع نفت قرار دارد. کاملاً مشهود است که انجام این وظایف جز بوسیله خود اتحادیه ها و جز در شرایطی که کارگران از فعالیت آزاد و مستقل اتحادیه ای برخوردار باشند بطریق دیگری میسر نیست. دولتی که مانند ایران اتحادیه ها همپرزده اتحادیه کارگران صنایع نفت ایران را از فعالیت محروم داشته و در مقابل مدعی هستند که گویا وظایف اتحادیه ها را از چیدمقیاس ملی و وجه بین المللی خود انجام میدهند جز دروغ و سخن گزاف چیزی دیگر نمیگویند.

در این سو و آنسوی آرمان انقلابی

/ از پیر تا مارکوزه /

مارکسیسم از همان آغاز پیدایش باد و مدعی روبرو بود. یکی از آنها با اصطلاح "مدعی واقع بین" که فریاد میزد: آرمانهای انقلابی سرایی زائیده‌ی خیال بیش نیست. باید واقعیت موجود و روز مره را شناخت و آنرا با اقدامات کوچک و مشخص رفرمی در کادر قوانین و نظامات موجود، بهتر کرد. با اصطلاح "جنبش همه چیز و هدف هیچ چیز"، زیراطراحی جامعه‌ی آینده، جامعه‌ی ایدآل، مانند وعدی هزاره‌ی مسیح و بهشت عدن، پندار بافی و نسج آینده ناشناختنی است. دیگری مدعی "ماورا انقلابی" به "تنگ نظری" مارکسیسم و بی‌جرائی او می‌تاخت و شکوه سرمیداد که مارکسیست‌ها دولت، ارتش، نظامات و مقررات انضباطی را باقی می‌گذارند، مساوات کامل و آزادی مطلق را اعلام نمی‌دارند، سرمایه‌ی بوروکراتیک و قدرت بوروکراتیک را جانشین سرمایه و قدرت طبقاتی میکنند و در عقید اخلاقیات مافعه‌ی مذ‌ه‌ب و نظامات کهن اجتماعی باقی میمانند. بند شکنی آنها محدود و کارمایه‌ی ویرانگری آنها اندک است. برنشتین و باکونین دوطرفه‌ی این دو ادعای راست و چپ در دوران مارکس و انگلس بودند و سپس تاریخ نمونه‌های متعددی از این دو نوع مدعی عرضه داشته است و امروزه میتوان بجای برنشتین از کارل پوپر (K. Popper) و بجای باکونین از هربرت مارکوزه (H. Marcuse) سخن گفت.



پروفسور کارل پوپر اطریشی است. وی سابقاً در رمیمن خود در جنبش مرفعی کشور شرکت داشته، سپس میهن و جنبش راترک کرده و به انگلستان عزیمت کرد و در آموزشگاه عالی علوم سیاسی و اقتصاد شهر لندن مشغول تدریس شد و کتب معروف او: "فقر نظریه‌ی ایستوریسم" و "جامعه‌ی باز و دشمنانش" شهرتی کسب کرد و بویژه مورد علاقه‌ی رهبران لیبریسیت قرار گرفته است. خلاصه سخن کارل پوپر "جامعه‌ی باز و دشمنانش" چنین است: مارکسیسم کهنه شده است و پیش‌بینیش اثر باینکه سوسیالیسم جانشین سرمایه‌داری میشود غلط از آب درآمده است. چرا؟ زیرا در انگلستان "سرمایه‌داری غیر محدود" از میان رفته و "نظام دموکراتیک" جامعه‌ی باز، تحت کنترل و است وجود آمده است (۱)، لذا مطالبه‌ی استقرار نظام سوسیالیستی تخیل صرف و توتوپ است. بلکه باید از طریق "مهندسی اجتماعی" (Social engineering) محایب و "شر"های مشخص جامعه را مثلاً در رشته‌های آموزش، اداری، ارتش، پلیس، بهداشت، پارلمان و غیره و غیره یکی بعد از دیگری اصلاح کرد. اگر این اصلاح غلط هم از آب درآید، چون در متیاس کوچکی است، منجر به فلاکتی برای جامعه نمیشود. اگر بگویند که این اقدامات در کادر سرمایه‌داریست و خود سرمایه‌داری را ملغی نمیکند کارل پوپر از این

مسئله باکی ندارد و عیناً چنین جواب میدهد :

"به هیچوجه لازم نکرده است در اثر رفرمهای تدوینی مبتنی بر سازش (کمپرمیس) سیستم سرمایه داری بطور کامل ملغی گردد. چرا کارگری که طبق تجربه ی خود قانع شده است که میتواند بکمک رفرمهای تدوینی زندگی خود را بهتر کند، این اسلوب راحتی در صورتیکه به پیروزی کامل" یعنی به تسلیم هیئت حاکمه نیز منجر نگردد، ادامه ندهد. چرا این کارگر در حالیکه وسایل تولید را در اختیار بورژوازی قرار میدهد، باوی وارد کمپرمیس نشود و حال آنکه اگر این خواست را مطرح نماید کار به تصادم قهرآمیز میکشد."

این جملات کارل پپر از جهت صراحت خود برای بیان نظریه ی رفرمیست ها و باصطلاح "گرا والیست ها" (تدریجیون) واقعا مغرب و بیخده است. فقط "عیبی" که در این آنست که حکومت طولانی لیبرمیست ها و سوسیالیست ماکراتها و سوسیالیست های راست در مسکاندیناوی، انگلستان، فرانسه، آلمان، اطریش و نقاط دیگر ثابت کرده است که کوچکترین خللی به ارکان مالکیت سرمایه داران برافزار تولید و بهره کشی آنان از طبقه ی کارگر و سیطره جوئی سیاسی و اقتصادی آنان در جهان و انواع شرور و مفاسد دیگر ناشی از سرمایه داری وارد نمیشود و درقبال عقب نشینی های ناچیز در برابر طبقه ی کارگر روز بروز برحجم سود غارتی امپریالیستی افزوده میگردد. "عیب" دیگر این نظریه آنست که علی رغم وی، مارکسیسم انقلابی نیز ثابت کرده است که تنها اوست که راه واقعی تحول بنیادی جامعه ی معاصر بشری را نشان میدهد و در عرصه ی گفتار نمی ماند و در میدان کرد ارتاریخی که رزمگاه اصلی است خود را گردی بی باک و چالاک نشان میدهد. جامعه ی سوسیالیستی معاصر علان نشان داده است که قادر است مسائل حاد و حل نشده ی جامعه ی سرمایه داری را با توفیق حل کند یا زمینه ی حل واقعی آنها را فراهم نماید.

کارل پپر از ضرورت "مهندسی اجتماعی" درقبال طراحی مجرد آینه سخن میگوید. حال این سؤال پیش می آید: اگر یکی از این "مهندسان اجتماع" بتواند دامنه ی نظر و ثرفای تحقیق خود را بحد مارکس برساند و باین نتیجه برسد که عیب در بد کارکردن این یا آن پیچ و مهره ی کوچک نیست، بلکه در تمام مکانیسم کارخانه ایست که با آن روبرو هستیم، آنگاه با چنین مهندسی چه باید کرد؟ معایب سرمایه داری را نمیتوان در برخی نقائص عادی و روزمره ی زندگی زحمتکشان از جهت مزد، خانه، استراحت، تحصیل و معالجه و غیره خلاصه کرد. در اینجا یک سلسله مسائل تاریخی، همه بشری و مهم مطرح است مانند استثمار و ستم طبقاتی و مسئله ی فقر و ثروت، ستم ملی و مسئله ی استثمار و نواستعمار، ستم نژادی، تسلط خرافات و طرز تفکر غیر عقلی و غیر علمی، جنگهای محلی و جهانی، عدم تساوی شهروند کاریدی و فکری، زن و مرد و غیره و غیره. هدف ایجاد یک الگوی علمی از جامعه ی نوین است. تجربه ی تاریخ نشان داده است که انقلابات اجتماعی همیشه نقش تسریع کننده ی شگرفی در تکامل نسج جامعه داشته اند: به انقلاب انگلستان، امریکا، فرانسه، روسیه در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ (اول انقلاب چین رجوع کنیم. جنبش انقلابی مشروطیت در کشور موقوف شد تحولی بزرگ در سراپای جامعه ی ما ایجاد کند که دهها سال حرکت عادی بدان قادر نبود. کارل پپر، مانند همه ی رفرمیست های کوتاه فکر و مغرض، این همه مسائل را که زائید هی خود تکامل تاریخی است بایک حرکت قلم بکنار می اندازد و تصور میکند که قضیه تنها بر سر نقش ایوان کردن خانه ایست که از پای بست ویران است.

اینکه در کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی تنها نمونه های یک "کاپیتالیسم موفق" پیدا

شده ببرکت "مهندسی اجتماعی" رفرمیست هانیت، بلکه نتیجه ی غارت فجیع سراسرجهان بوسیله ی این کشورهاست. در قرون ۱۷، ۱۸ و ۱۹ که بخش عمده ی جهان: آسیا، آفریقا، امریکای لاتین، اقیانوسیه در خواب غفلت و در چارعب ماندگی بود، بازرگانان و بانکاران و صاحبان صنایع اروپای غربی و امریکای شمالی فرصت را برای یخمای بی پروای این نواحی مناسب یافتند. نظری اجمالی به بررسی فاکتورها بیاقتیم: امریالیستها در دوران تسلط استعماری خود به درآمد ملی هند و به درآمد ملی اندونزی را غارت کردند. سود معادن مس رودزی شمالی در سال ۱۹۳۷ برابر با ۳ میلیارد و هزاری صد سرمایه ای بود که در آن چکار افتاده بود. ایالات متحده ی امریکا از مناطق نفت خیز خاورمیانه (موافق اسناد سازمان ملل متفق منتشره در ۲۶ مه ۱۹۶۷) سود ویژه ای برابر با هفت میلیارد و هشتصد میلیون دلار بدست آورد. و حال آنکه سرمایه گذاری او در این ناحیه تنها به ۷۵۰ میلیون دلار بالغ است. میزان ضرری که کشورهای در حال رشد در سال ۱۹۶۶ از بازرگانی نابرابر کرده اند (موافق آمار سازمان ملل متفق منتشره در ۱۵ نوامبر ۱۹۶۷) برابر دو میلیارد و هشتصد میلیون دلار است. این پیکره های پراکنده به تصویری از دامنه ی غارتی میدهد که باکشتار مردم جهان در جنگهای جهانی و محلی همراه بوده است. بعنوان مثال کافی است بگوئیم که در دوران صد سال اخیر امریالیستها در آفریقا ۱۲۱ بیستار جنگیدند و در این جنگها مجموعاً پنج میلیون و سیصد هزار آفریقائی کشته شده است و از آنجمله یک میلیون و ۶۰۰ هزار را الجزیره، یک میلیون در سودان و ۷۵۰ هزار نفر در حبشه و ۵۵۰ هزار نفر در کنگوین شاسا.



از کارل پیر به هربرت مارکوزه بپردازیم.

پروفسور مارکوزه آلمانی است ولی اکنون در امریکا (در دانشگاه کالیفرنیا) مشغول تدوین است. او جوانی جز "سوسیال دموکراسی انقلابی" بود ولی از ۱۹۱۹ پس از شکست انقلاب آلمان آنرا ترک گفت. بعد ها از جنگ فاشیسم گریخت و با امریکا پناه برد و در این اواخر این فیلسوف ۷۰ ساله بعنوان یکی از ایدئولوگ های جنبش نئوآنارشیستی "چپ نو" شهرت بسیار کسب کرده و به همین سبب نیز مطبوعات تئوریک مارکسیستی به بررسی نقادانه ی نظریات وی توجه زیادی مبذول می کنند. مارکوزه کتب فیلووفی نوشته و نظریات مختلف و رنگارنگی دارد و وظیفه ای که مادر این بررسی کوتاه در برابر خود داشته ایم، مطالعه ی نقادانه ی تمام سیستم نظریات او نیست (۱). در این بررسی هدف ما مقایسه ی او با کارل پیر از جهت آن "آرمانی" است که در برابر جنبش تحول طلب معاصر می گذارند و نشان دادن این نکته است که چگونه هر دو وی آنها در آنسوی آرمان واقعی انقلابی قرار میگیرند و علیرغم فاصله ی ظاهری خود هر دو بیک هدف یعنی مقابله با جنبش واقعی انقلابی، خدمت میکنند.

هربرت مارکوزه نیز مانند کارل پیر از مخالفان مارکسیسم، سوسیالیسم علمی و اتحاد شوروی است. بعقیده ی او هم جامعه ی امریکا و هم جامعه ی شوروی هر دو "جامعه ی معاصر صنعتی" هستند که یکی از آنها (سرمایه داری) در رانندگونی یا ترانسفورماسیون و دیگری (سوسیالیسم) در اثر مسخ یا دفرماسیون راه یک همگرایی منفی را طی میکنند و بهم نزد یک میشوند! بعقیده ی مارکوزه در هر دو جامعه طبقه ی فرمانروا وجود دارد که شخصیت انسانی را در زیر مقررات متعدد دی خورد میکند و غرایز وی را تحت فشار قرار میدهد. در هر دو جامعه کوهی از سازمانها و مؤسسات (Establishment) سردوش آذیندار قشار می آورد. لذا انقلاب سوسیالیستی، بنظر مارکوزه مطالبی را بسود بشریت حل نکرد است و بشریت را بجلو نبرده است!

(۱) قصد اولیه نگارنده بررسی جامع نظریات مارکوزه بود ولی صفحات معدود مقاله با جرا این وظیفه امکان نداشت.

ادعای شگفتی است! پس این سؤال مطرح میشود: از نظر مارکوزه چگونه انقلابی لازم است و با آن انقلاب چه چیزی باید حل شود و چه جامعه ای را باید پدید آورد؟

مارکوزه به تحلیل مشخص اقتصاد ی - اجتماعی تاریخ بشری دست نمیزند. او کابینه ای تر و تجریدی تر و بی حوصله تر از آنست که از عهد ه ی این کار که مارکس بدان با وسواس و دقت و تلاشی مافوق بشری پرداخته است ببرد آزد. او راه حل را اساطیر یونانی میجوید. از این اساطیر بویژه د و چهره را جد میکند: چهره ی پرومته و چهره ی ارفه (۱). پرومته مظهر کار و رنج است و فرهنگ پرومته ای که در آن عرق (کار) و خون (شکنج) حکمرواست بعقید ه ی مارکوزه تا امروز هم بر بشریت حکمرواست. اما ارفه مظهر بازی و زیبائی است و فرهنگ ارفه ای که در آن نشاط (بازی) و عشق (زیبائی) حکمرواست باید در جهان حکمروا شود. مارکوزه تمدن پرومته ای را همان "سامان جبر" مارکس میدانند و تمدن ارفه ای را همان "سامان اختیار" (۲).

بعقید ه ی مارکوزه ارفه مظهر تمدن بدون عمل و بدون تلاش است. در این تمدن چنانکه گفتیم بازی جای کار، آواز جای سخن، تماشا جای نبرد را میگیرد. این يك تمدن اروتیک و اوسته تیک (عشق و زیبائی یا شهوت و زیبائی) است که در آن غرایز آزاد و آد میزاد از بیچ و تاب د امهائی مقررات (Superréglementation) رسته و آزاد شده است.

واما تمدن پرومته، تمدن عمل است. در آن پرنسیپ کار و عمل، رنج و تلاش حکمرواست. خدا ایان عرق پرومته را بهای زندگی سبکسر و پرنشاط ارفه قرار داده اند. مارکوزه فریاد برمی آورد: پس است! باندازه ی کافی خون و عرق ریخته شده و دوران اصالت تمدن پرومته گذشته و وقت آنست که تمدن اروتیک و اوسته تیک ارفه بوجود آید. این "آرمان" مارکوزه ناچار ساختن تخیلی بنظر میرسد، ولی از این کیفیت پروائی نندارد. وی میگوید:

"ما باید علاوه بر حرکت از خیال بعلم، حرکتی هم از علم به خیال بکنیم" (ه. مارکوزه -

روانشناسی و سیاست. فرانکفورت ۱۹۶۸ - صفحه ی ۶۹)

درواقع مارکوزه ما را بیک پند ارضیالی و آنارشستی دعوت میکند. او بشکل مبهم اشاره میکند که علم

(۱) پرومته (Prométhée) که مارکس ویرا "بزرگوارترین چهره در رکار نامه ی فلسفی" (Vornehmste in philosophischen Kalender) خوانده است، پسر تیتانی است بنام "ژاپت" و برادر "اتلاس" است. وی آتش را از آسمان خدای خدا ایان (ژوپیتر) بسود بشر رسوده تا تمدن انسانی آغاز گردد. باین جرم ژوپیتر به "هفائستوس" آهنگر المپ دستور داد او را در کوههای قفقاز برنجیر کند. ژوپیتر دستور داد تا کرسی جگر او برسد. و اما ارفه (Orphée) بقولی فرزند "آپولون" و "کلهو" است و بزرگترین نوازنده ی افسانه ای است. در روز عروسی ماری زهرآگین زنش آریدیس (Eurydice) را میگذرد و میکشد. ارفه به دوزخ میرود، بانوای طنپور خود ساکنان د یار ظلمات را مسحور میکند و زن خود را باز میستاند.

(۲) مارکس (سرمایه جلد سوم - فصل ۴۸) سامان کار لازم یعنی کاری را که مولد برای خود انجام میدهد همان سامان آزادی میدانند و سامان کار آزاد یا کار بیگانه شده یعنی کاری را که مولد بسود بهره کش انجام میدهد سامان جبر میشمرد و لذا کار وجه پیوند بین د و سامان است، منتها یکی کار در بند است، دیگری کار رهشده. مارکوزه کار و بازی را در مقابل هم میگذارد و کار را به تمدن پرومته ای و بازی را به تمدن ارفه ای مربوط میکند. این ساخت های مصنوعی ربطی به تحلیل مارکس نندارد.

و تکنیک امروزی قادرند آید آل مبهم اراد ر جامعه ای تحقق بخشند که در آن "من" انسانی، و غرایزی از قید فرمانروای آزاد شده و ساخت و ستروکتور تازه ای بخود گرفته اند و برابری و آزادی مطلق، همراه با بازی، نشاط و عشق جاگزین نظامات کاروزحمت واجرا " مقررات و قبول تحمیل و فشار امروزی شده است چگونه ؟ هیچ طرح و تشریح کنکرتی در انواع آثار مارکوزه نیست (۱) .

مطلب اینجاست که کارل پپر بهیچوجه مایل نیست از قید اکنون و حلقه ی حال (بمعنای کاملاً پراگماتیک و امپیریک این کلمه) فرابجهد ولی مارکوزه میخواهد توالی و ادامه کاری و خصلت زنجیره ای تاریخ را ناید به گیرد و حلقه های واسط را بشکند و مستقیماً با سامان پنداری "تعدان ارفیک" پرواز کند ! البته تحت تا "تیرتعالیم او گروه "هیپی" ها و یا "گلپسرها" (Flowerboy) در امریکا از دواج گروهی، بیکاری و انگلی، آوازه خوانی و پناه بردن به نهمشی سمبائی مانند هروئین و مخدر روحشتناك "LSD" و نیز حشیش (ماری خوانا) را عاجل تا بعنوان مظهری از تمدن ارفیک در پیش گرفته اند، ولی چیز مشخص دیگری از این آموزش سرد رگم و عوام فریب حاصل نشده است .

مارکوزه "انسان یک بعدی" جامعه ی سرمایه داری را (که بگفته ی او فقط در "اکنون" میزید و راجعه به "آینده" نمی آید) فقط با مقولات کالاهای مصرفی و بعنوان "انسان مصرف کننده" (Homo Konsumens زمست میکند) مورد نقادی قرار میدهد . آری باید وجه دیگر (الترناتیف) تعدن پلید بهره کشی و ستم ملی و نژادی سرمایه داری را در نظر گرفت . ولی کدام وجه ؟ از طریق یک تخیل افسانه آمیز بایک طرح علمی ؟ ارنست بلوخ (E. Bloch) فیلسوف مترقی معاصر آلمان در راتر خویش بنام "روح شتوبی" (Geist der Utopia) چه صائب مینویسد :

"تفکر تخیل آمیز در روشنفکران چپ نیرومند شده است . آنها میخواهند بکلی اراده ای

نوسمید ، ب ما امید ببخشند"

این روشنفکران نوید که از وضع کنونی سرخورد ه اند ولی آینده را در جنبش واقعی انقلابی ود ر تکامل

(۱) عمده آثار مارکوزه عبارتست از "زنی و تعدن" (Eros and Civilisation) ، "عقل و انقلاب" (Reason and Revolution) ، "انسان یک بعدی" (One Dimensional man) ، "مارکسیسم شوروی" (Soviet Marxism) ، "روان شناسی و سیاست" (Psychology and Politics) . بجز این آثار، مارکوزه در سمپوزیومی که بوسیله ی یونسکو در مه ۱۹۶۸ بمناسبت ۱۵۰ سالگی مارکس تشکیل شده بود شرکت جست و در آنجا ضمن سخنرانی بشکل فشرده ای عقاید خود را بیان داشت . مارکوزه قبل از شهرت اخیر خود (در رانهنگام که به فلسفه ی هگل و نوهگلی میپرداخت و خود را مارکسیست میشمرد) کتبی نوشته است که اخیراً برخی از آنها تجدید چاپ شده است مانند : "هستی شناسی هگل و پایه گذاری تئوری تاریخیت"

(Hegel's Ontologie und die Grunlegung einer Theorie der Geschichtlichkeit -)

و "هگل واعتلا" تئوری اجتماعی"

(Hegel and The Rise of Social Theory)

مارکوزه حتی امروزه خود را "مارکسیست غیرارتدکس" مینامد ولی روشن است که ما بین تحلیلی و استنباط او از تاریخ گذشته و معاصر انسان و تحلیل و استنباط مارکس هیچگونه شباهت ماهوی وجود ندارد .

واقعی جامعه نمی بیند و جنبش سوسیالیستی معاصر نیز آنها را خرسند نمی کند و لذا از همه چیز ما پیوسته ، میخواهند از همین پاشی برای ما امید تازه ای بیافرینند ، امید یکی که ناچار تخیل آمیز است و روئای ابلهانه و عاقل یک عاصی راجانشین ایده ال علمی و واقعی یک انقلابی میکند .

ولی آخر از چه راه مارکوزه میخواهد به آن آینده ای پنداری برسد ؟ البته نه از راه انقلاب متشکل و قهرآمیز . ایدا . بلکه از طریق "طرد عظیم" (Große Weigerung) یعنی خودداری جمعی تمام کسانی که از "جامعه ای صنعتی" امروزی در اشکال مختلف آن (اعم از سرمایه داری یا سوسیالیسم) ناخرسندند ، از تن درد دادن به فرمان آن و اینهم نسخه ایست هم مغرضانه و هم مبهم ! این ناخرسندان کیانند ؟ مارکوزه میگوید : تمام آن قشرها و طبقاتی که با نظام موجود در آمیخته و در آن مستحیل شده اند (انتگره شده اند) دیگر قادر نیستند به این "طرد عظیم" بپیوندند . طبقه ای کارگردر کشورها سرمایه داری بعقیده ای و از این نوع است . بایک قلم طبقه ای کارگر همراه جنبش سوسیالیستی معاصر و جوامع سوسیالیستی معاصر رفوزه میشوند " و مهمترین طبقه ای مولد انقلابی جامعه ای معاصر با تهمام "انتگره بودن" (که خود سخن پی پائی است) از حق نبرد برای آینده محروم میگردد ! چون طبقه ای کارگر انتگره است لذا پاینده گتو (سیاهان) ، به روشنفکران و دانشجویان و دهقانان کشورهای امریکرشد بهمه ای "پاریا" ها و مطرودین که جز "برکناران" (Outsiders) جامعه اند توسل جست . در "سخت درد ورنانی مارکوزه از طبقه ای کارگر ابراز یاس میکند که وی سرمنشا "عظیم ترین تحولات و نهضت ها در جهان بوده است . آن "قوای محرکه" — طغیان که آقای مارکوزه عرضه میدارد سخت ناهمگون و پراکنده است و چون قرار است غیرمتشکل نیز باشد و از عمل واقعی انقلابی پرهیز کند لذا مسلمانها هیچ عمل و اثر تاریخی نخواهد بود . بهمین جهت هم هربرت مارکوزه و فلسفه ای عصیانگرانه اش برای سیستم سرمایه داری خطری نیست . خود او در مجله ای آلمانی شیگل (Spiegel) بهمین نکته اعتراف میکند و میگوید :

" باری آقایان توجه بفرمائید : درد ستگاه حکومت ، پرفسور مارکوزه کمترین نفوذی

ندارد . حکومت مرا مجاز کرده است هرچاکه میخواهم بروم ، هرکارکه میخواهم بکنم

زیراد قیامیدانده ایدا لازم نیست از پرفسور مارکوزه ترسی داشته باشد" (۱)

(شیگل — دفتر ۳۰ سال ۱۹۱۷ صفحه ۱۱۱)

مارکوزه فلسفه ای خود را "دیالکتیک منفی" میخواند و توضیح صحیح مسئله ای "نفی" دیالکتیکی را ویژگی خود میسرمد و برآنت است که وی هگل و مارکس و لنین را در این زمینه تصحیح کرده است ! ولی نفی او از جامعه ای معاصر سرمایه داری نفی عیب ، نفی بلامحتوی ، نفی متافیزیک ، نفی مخرب است . لنین میگوید :

(۱) در مقاله ای که تحت عنوان "پیامبر راه سوم" ربرت شتاایگر والد در مجله ای "صلح و سوسیالیسم" نگاشته (و بفارسی در مجله ای مسائل بین المللی ترجمه شده است) گفته شده است : "مارکوزه در دوران دومین جنگ جهانی رئیس شعبه ای سرویس مخفی امریکایی بود . سپس بریاست یکی از شعب وزارت خارجه منصوب شد . رفیق گس هال دبیر اول حزب کمونیست امریکا در جلسه ای مشاوره ای احزاب برادر (ژوئن ۱۹۶۹ — مسکو) ضمن سخنرانی خود مارکوزه را جز "ایدئولوگهای شمرده با "سیا" ارتباط دارند . اگر این نکات را در نظر بگیریم ، آنگاه "ترس حکومت از آقای پرفسور مارکوزه" کوچکترین محلی از اعراب ندارد و طرح آنها هم از طرف آقای پرفسور بی لطفی است !

"نفی عثمان، نفی عبث، نفی شکاکان نه، بل نفی بمثابه لحظه ی پیوند، لحظمی

تکامل، باحفظ مثبت ها ۰۰۰" (کلیات بزوسی، جلد ۲۹، صفحه ی ۲۰۷)

محتوی انقلاب اکتبر و همه ی انقلاب های سوسیالیستی پس از آن که بر تحلیل علمی و تاریخی جامعه متکی هستند نفی خلاق د پالک تیکی نظام موجود بانکا^۱ آن طبقه ی مولدی است که در این نظام پروتسمه رنج کش است. با این انقلابات بشریت گام بزرگی بسوی تمدنهای نهنی برمیدارد که چهره ی اتی آنرا رشد علم و فن و مناسبات نهنی اجتماعی معین خواهند کرد ولی محتوی تاریخی آن پیوسته همان خواهد بود که مارکس گفته است: سیرانسان در سامان اختیار و رهائی وی از زنجیر قوانین جبری جامعه و طبیعت.



برای اینکه این سخن کوتاه را با آنچه که بد آن آغاز کرده ایم، بانجام برسانیم باید بگوئیم که هم کارل پپر و هم هربرت مارکوزه بانفی ایدئولوژی علمی انقلابی و جنبش واقعی انقلابی شرایط آنرا فراهم میکنند که رکفلرها در محیط امن تری بر میزان سود سرمایه ی خویش بازهم بیافزایند. خاندان رکفلر ثروت خود را که پس از جنگ بمیزان ۲۵ میلیارد دلار بود اکنون به ۱۵۰ میلیارد دلار رسانده و بقول "سافرانسیسکو اکسپرس تایمز" این خانواده به خودی خود از جهت قدرت اقتصادی يك "مافوق ملت" Supernation است و در این تراکم داعمی زر و سیم، ایدئولوگهای موسفید و محترمی مانند کارل پپرو هربرت مارکوزه از راست و چپ باین خاندانها خدمت کرده اند و میکنند زیرا آنها متعدد این سخن ژرف مارکس را از یاد میرند که گفت: تاریخ پیوسته آن مسائلی را مطرح میکند که قادر بحل آنهاست (۳۰).
۰۱ ط ۰ نوشته ۱۹۶۹

(۳۰) اپورتونیسیم راست معنای این سخن را از این جهت درك نمیکند که "مسائل مطرح شده در تاریخ" مانند ضرورت حل معضل فقر و ثروت، ستم طبقاتی، نژادی، ملی، و دیگر معضلات جهان سرمایه داری رانادید میکنند. بعقیده ی او این مسائل صاف و ساده مطرح نیست و فقط گویا مسئله ی "بهبود تدریجی شرایط زندگی مردم در کادرحفظ سرمایه داری" مطرح است! ولی او چه بخواهد چه نخواهد این مسائل هم اکنون باقوت تمام مطرح است و تاریخ قادر است آنها را حل کند و سرگرم اینکار است. و اما اپورتونیسیم چپ و نئونارشیسم بجای مسائل قابل حل، مسائل غیر قابل حل فرضی و پنداری را در میان میگذارد: ایجاد "تمدن فرصت های آزاد" نفی دولت و دیگر مقررات و نظامات اجتماعی و سیاسی، ایجاد "ستریکتور نهنی غرایز" یا بعبارت دیگر تنظیم نهنی روحيات و نفسانیات بشری و ارتباط روحي انسانها باهم. همه ی اینها مسائل بسیار بغرنجی است که لازمه ی حل آنها، حل بسیاری مسائل مقدماتی دیگر است. اینها در عصر مسائل مطرحه نیستند و کسی هم نمیتواند پیش بینی کند که رشد علم (که از جمله امکان ایجاد تحولات آگاهانه ی قهریولوژیک و روانی از راه پیشرفت زیست شناسی برای بشر فراهم میسازد) همراه باتحولات اجتماعی چه الگوهای ازحل معضلات جامعه ی انسانی درآینده مطرح خواهد کرد. اگر ثوتویی را بمعنای پرداختن بمسائل غیر قابل حل از طریق ارائه ی راهنمای غیر قابل اجرا^۱ بدانیم نظریات مارکوزه يك ثوتوتویی تمام عیار است با این تفاوت که در پس ثوتویی مثلا کامپا نلا يك روح روشن انقلابی می طهید ولی اینجاسایه های رموز خرابکاری بچشم میخورد.

تاریخ نشراند پشه های سوسیالیسم علمی
در کشورهای خاورمیانه و نزد يك مستقما به
مرحله ی لنینی در تکامل مارکسیسم متوسط
است.

پیرامون قدیمترین سند چاپی

از تاریخ سوسیالیسم در ایران

قدیمترین سند مفصلی از تاریخ سوسیالیسم معاصر در ایران که تاکنون ضمن پژوهشهای خود بدان دست یافته ایم مقاله ایست که روزنامه ی "ایران" در شماره ی ۴۱۲ مورخه ی ۸ مارس ۱۸۸۰ به نقل از روزنامه ی "اختر" چاپ استانبول درج کرده است. چون این سند از نظر تاریخ انتشار افسار سوسیالیستی در کشور ما و همچنین در ترکیه اهمیت خاصی دارد به نقل قسمتهای مهم آن پرداخته استنتاجاتی چند مینمائیم (۱).

قبل از هر چیز باید متذکر شد که مقاله ی مزبور تحت تا "شیر" بزرگترین نمونه ی بزرگترین جنبش پرولتری قرن نوزدهم (۲) یعنی کمون پاریس برشته ی تحریر درآمد است. کمون پاریس اولین دولت دیکتاتوری طبقه ی کارگر بود که در نتیجه ی انقلاب پرولتاریات در پاریس تشکیل گردید و ۷۲ روز یعنی از ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ دوام کرد. تصادفی نیست که مقاله ی نامبرده نیز در ماه مارس درج گردیده است. نویسندگی مقاله که سوسیالیست ها و کمونیست ها را در عین حال نهیلیست مینامد مینویسد:

"یکوقت در اثنای محاربه پروس و فرانسه اصحاب این اعتقاد بنام کومونی و (انترناسیونال) شهرت یافته نزد يك بود که دولت فرانسه را محو و منقرض نمایند ولی طرفداران جمهوریست بعد از اعلان حکومت جمهوری به سعی ها و جان فشانیها نموده این آتش را خوابانیدند."

از اینجا و دیگر نکات مقاله که ذیلا خواهد آمد دید میشود که مؤلف آن در هر حال با حسن ظن چندانی به کمونیست ها و سوسیالیست ها نگاه نمیکند. لذا چنین سئوالی پیش میاید که پس علت درج مقاله چه بوده است. جواب این سئوال را در آغاز مقاله میتوان یافت. مقاله چنین شروع شده است:

"گروه نهیلیست و سوسیالیست که در صحائف اخبار نوشته میشود طایفه هستند که روز بروز ترقی در رواج دادن مقاصد خودشان مینمایند و چنانکه دید میشود آنان از اهل (اباحه) هستند و الان بقدر بیست سال میشود که در جمیع اروپا منتشر شده اند."

و پس از اشاره به کمون پاریس و شکست آن مینویسد:

"این گروه از اجرای مقاصد دست نکشید و آهسته آهسته در اطراف ممالک اروپا منتشر شده تخم خیالات خودشان تراکاشتند و الان در روستاها بیشتر از همه جا کار میکنند."

(۱) از لحاظ اهمیت تاریخی سند در عبارات، اصطلاحات و کلمات آن حتی از حیث املا نیز تغییر و تصحیحی بعمل نیامده است.
(۲) آثار لنین بزبان روسی، چاپ چهارم، جلد سوم، ص ۴۳۸

بنابراین معلوم میشود که در آن اوان "رواج" عقاید سوسیالیست ها "روز بروز در ترقی" بود و این افکار "در اطراف ممالک اروپ منتشر" میشد و بویژه در رومیه که همسایه ی بلا فصل هر د و کشور ایران و ترکیه بود است "بیشتر از همه جا کار" میکرد است و مطالبی پیرامون فعالیت "گروه نهیلیست و سوسیالیست" در جزایر و "صحائف اخبار" درج میشد است. بهمین علت نیز ابتدا روزنامه ی "اختر" در استانبول و سپس روزنامه ی "ایران" در تهران لازم دانسته اند خوانندگان خود را با سوسیالیسم و کمونیزم آشنا سازند.

قبل از اینکه به بیان "اصل مقصود این گروه" از نظر نویسندگی مقاله ی مورد بحث بپردازیم لازم است این نکته را روشن کنیم که چرا او سوسیالیست ها و کمونیزم هارا نهیلیست مینامد. تا قبل از انقلاب اول ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه و انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵-۱۹۱۱ در ایران و انقلاب ترکها ی جوان در سال ۱۹۰۸-۱۹۰۹ در ترکیه همه ی انقلاب بیون و از انجمله سوسیالیستها و کمونیزم هارا نهیلیست مینامیدند. به احتمال قوی این حکم بمشابه یک اصطلاح سیاسی از روسیه به ایران و ترکیه آمد و مثلا مانند کلمه ی "گازت" (۳) در مطبوعات بکار برده شده است. در آن زمان کلمه ی نهیلیست در روسیه رواج زیاد داشت و محافل ارتجاعی آنکشور در مبارزه علیه اندیشه های دموکراتیکم انقلابی و بخاطر لطمه زدن به حیثیت و اعتبار دموکراتهای انقلابی آنها نهیلیست یعنی منکران فرهنگ و تمدن گذشته و مخالفان موازین اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی و دشمن حق حاکمیت ملی و دولتی قلمداد میکردند. چنانکه بررسی اسناد و مدارک مختلف نشان میدهد این کلمه بویژه از طریق اخبار و محافل رسمی با ایران نفوذ کرده بود. مثلا محمد حسن خان اعتماد السلطنه ضمن ثبت وقایع "سنه یک هزار و بیست و نود و هشت از هجرت مطابق سال سی و پنجم از جلوس همایون" (ناصرالدینشاه) "گفته شد ن امپراطور روس الکساندر دوم بیست نهیلیست ها در پترزبورخ در سیزدهم مارس" را ذکر کرده است (الماتروالانبار، چاپ تهران، ۱۳۰۶، ص ۲۸۵). هم او ضمن وقایع سال بعد مینویسد:

"پانزده نفر از نهیلیستها خود را بلبا می قشون ملیس کرده و خواستند بهحکامات سلطنتی ورود نمود. امپراطور را بقتل رسانند. آنها را گرفته حبس کردند. دولت نهایت اهتمام را در ارفا و اعدام این طایفه طایفه دارد و همه روزه جمعی را حبس نموده و بعضی را اخراج و برخی را بقتل رسانده" (همان کتاب، ص ۲۸۶).

در ترکیه نیز هنگامیکه افضل الملک روحی برای استخلاص برادرش شیخ احمد روحی (ورقشای او میرزا آقاخان کرمانی و خبیرالملک متهمین بدست داشتند) قتل ناصرالدینشاه) نایب سفارت روس را که از شاگردان روحی بود است نزد سلطان عبدالحمید واسطه قرار میداد مشارالیه پس از مراجعه بدربار سلطان جواب میداد: اینها با بی و نهیلیست اند و کاری نمیشود کرد (۴).

در مقاله ی "ایران" نیز بنا بر همین رسم معمول انقلاب بیون و از انجمله سوسیالیست ها و کمونیزم هارا نهیلیست خوانده شده اند و مقصود آنها چنین توضیح داده شده است:

(۳) کلمه ی روسی مزبور که بمعنای روزنامه است عینا با املا "فارسی آن نوشته میشد است. نگاه کنید به روزنامه ی "وقایع اتفاقیه"، تهران، یازدهم ربیع الثانی ۱۲۶۷؛ روزنامه ی "اختر"، استانبول، شماره ی دوم، ۱۸ ذی الحجه ی ۱۲۹۲ و غیره.

(۴) میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدینشاه نیز در محاکمه ی خود انقلابیون "شیردل" را "نهیلیست" نامیده بود.

" اصل مقصود اینگروه آنست که فقرا و عمله راد رکل اموال مردم مشترك سازند و ازین راه معیشت و سعادت حال فقرا و رنج برانرا خاطر جمعی بد هند و درین خصوص موافقین بسیار تالیفات بهشمار نوشته اند وحتى بعضی مصنفین این عقیده جایز دانسته اند که جمیع اموال اغنیا باید بلسو به درمیان فقرا تقسیم شود و درمیان همه مردم مشترك عمومی حاصل گردد."

از جمله ی نمایندگان برجسته ی " اینگروه " در مقاله از لوثی اوگوست بلانکی (۱۸۸۱-۱۸۸۲) و لوثی بلان (۱۸۱۱-۱۸۸۲) نامبرده شده است. مقاله مینویسد :

" (بلانکی) نامی از اینطایفه بقدر سی سال درین مطلب کتابها نوشته بطور پنهانی بهر طرف رسانده است. تا اینکه در اثنای جنگ پرویس و فرانسه فرصت جستجو مافی الضمیر خود را آشکار ساخت و برای ترویج و تاسیس این اعتقاد بسلاح دست برد ه هنگامها بر پا کرد. مسیو لوثی بلان نیز از آنگروه است عقیده اش این بود که دستگاه احتسابرا مرجع و مرکز عامه قرار داده تسویه مشترك اموال در اینجا صورت داده شود."

بدین ترتیب دیده میشود که موافق مقاله : اولاً - انقلابی حقیقی و طرفدار سوسیالیسم بلانکی را با لوثی بلان که آید بولوک سوسیالیسم خرد و بورژوازی، رهبر کارگران در حرف و عامل بورژوازی در عمل بود در یک ردیف قرار میدهد و تفاوت اساسی بین سوسیالیسم پرولتری و سوسیالیسم خرد و بورژوازی را تمیز نمیدهد. البته عقاید بلانکی نیز متضمن نقصها و اشتباهاتی بوده که کلا سیکهای مارکسیستی بموقع خود تذکر داده اند. ولی در هر حال نمیتوان او را با لوثی بلان در یک ردیف قرار داد و نماینده ی سوسیالیسم معاصر دانست. ثانیاً - عقیده ی التقاطی و اکلتیک لوثی بلان (در باره ی ایجاد یک واحد اقتصاد ی جامع با مرکز محاسباتی واحد و مشترکی بقیاس ملی که گویا سبب الغاء تدریجی سرمایه و موجب برابری ثروت عامه میشود) بشا به افکار سوسیالیستی و کمونیستی معاصر توصیف میکند. سپس مقاله مینویسد :

" خلاصه ، از آن به بعد این سودا در سر تنگستان شوروی تمام انداخته رفته رفته چنانکه در فرانسه شیوع یافته بود در انگلستان و آلمان و اوستریا و روسستان و سایر بلاد اروپا نیز در میان گروه عمله و کارگران شهرت و رواج تمامی گرفته است."

یکی از اتهاماتی که در این مقاله به تکرار به سوسیالیستها و کمونیستها نسبت داده میشود اینست که گویا " آنان از اهل (اباحه) هستند " و در جای دیگر هنگامیکه از اسماعیلیان سخن میگوید تصریح میکند که " اصل مقصد شان همان اباحه و مشترك اموال و زنان بوده است " و کمی پایینتر " استحلل محرمات و اباحه فواحش را " از اصول عقاید ایشان میداند. حقیقتاً هم " مشترك زنان " و " محو خانواده " یکی از اتهامات تهاست که در طول تاریخ هر وقت طبقات استثمارشده علیه مظلوم و بیدادگرهای طبقات استثمار کننده قیام کرده اند بد آنها و به اندیشه ها و آرزوهای آنها نسبت داده شده است. بطوریکه مینیم نویسند ه ی مقاله نیز از این روش " عادی " و شیوه ی " مرسوم " پیروی کرده است. جواب این اتهام را صد و بیست سال پیش مارکس و انگلس در " مانیفست حزب کمونیست " داده اند و امروز دیگر واقعیات زندگانی بیش از ثلث بشریت زیر پرچم سوسیالیسم تومار اینگونه اتهامات رادرنوردیده است بطوریکه احتیاجی به بحث در این باره باقی نیست. مقاله مینویسد :

" آنانکه این خیالات را از قبیل مذهب اباحه و مستلزم مشترك اموال میدانند میگویند این همان اعتقاد است که فیثاغورث حکیم رواج داده و در میان بعضی یونانیان انداخته"

سپس نویسنده‌ی مقاله سیراجمالی در تاریخ ایران کرده است که ذکر آن بی فایده نیست. او

مینویسد :

« و در ایران هم بیکوقت در میان مجوس این مذهب ظهور کرد و بانی آن (مزدك) بود و در ایام سلطنت قباد که پدر انوشیروان است در ممالک ایران شیوع تمام یافت. حتی خود قباد نیز که پادشاه وقت بود پیروی این مذهب را نمود و در امر ترویج آن پرداخت تا اینکه قباد ترك کار و بار عالم نمود و انوشیروان صاحب دهمیم ایران گردید. آن سلطان عادل این آتش فساد را بآب حلم و تدبیر فروشانید و مزدك و مزدکیان را بقتل رسانید و از سر نو انتظامی بکار ملک و امین داد و اموال و اولاد را از هم جدا نمود و حدود مرد مرا باز بقاعده قدیم تجدید فرمود.»

چنین مدتهای مدیدی قبل از مزدك در اواخر حکومت ضحاک (آخش) نام حکیم نیز اختراع مذهبی نمود و است. آخش وطنی بامادر و دختر و خواهر را نیز مباح میدانسته است. چون حکومت ضحاک منقرض شد آن طایفه نیز محو و مضمحل شدند. در زمان اسلام هم اول طایفه که سالک راه ناصواب شدند قرامطه بودند که بعضی در زمان هرون - الرشید و پاره در زمان مأمون ظهور نمود و است میگویند این طایفه شراره مقاصد خودشان را مدت مدیدی در زیر خاکستر تزویر پنهان داشته مرد مراد رخصیه برای ضلالت دعوت مینمودند. اگرچه ایشانرا از اسماعیلیان دانسته اند ولی اصل مقصدشان همان اباحه و اشتراك اموال و زنان بود و است و در زمان خلافت طالع بالله اساس قسوت و قدریشان یکباره از بنیان متزلزل گشته دیگر قادر برقیام نشدند.

طایفه دیگری که سالک این راه باطل گشته ملاحده اسماعیلیه بودند که پیشوای ایشان حسن صباح است. این طایفه آیات قرآنی را بطور دلخواه تاویل نموده بسیاری از سادگان را گمراه ساختند و کیفیت اباحه را از جمله عقاید اساسیه خود قرار داده اند. ولی چون حسن صباح مرد باتدبیر و هوش و حیله شناس بود از برای عوام و خواص جدا جدا کتابها تالیف نموده هرکس را از راهی که موافق مشربش بود بسر منزل مقصود میکشید حتی بعد از آن حسن بن محمد که حکمدار سوم اسماعیلیان بود و بین العوام معروف به (علی ذکره السلام) سالک طریقه الحاد شده ترك جمیع تکالیف شرعیه و ترویج مذهب اباحه را التزام نموده در سنه پانصد و پنجاه و نه هجری روز هفتم رمضان جمیع اعیان و اشراف مملکت را در الموت جمع ساخته در يك عرصه وسیعی بر منبر آمد و خطبه بمضمون ذیل خواند . . .

بعد از ادای این خطبه از منبر فرود آمد و علاینه روزه خود را شکسته بدستور روز عید خلق را به لهو و لعب رخصت داد و استحلالات مجرمات و اباحه فواحش را امر نمود. بعد از آن اخلاف ایشان بعضی پیروی شرع انور نمودند و بعضی از آنچه بودند بدتر و در اجرای فساد اصرار تازمان هلاکو خان که تسخیر آسمان نمود گرچه رکن الدین ملك آخر آن سلسله خیلی کوشید که سیل قهر هلاکو را از رود بار و قهستان برگرداند میسر نشد و آخر الامر لشکر مغول آنرا بکلی عرضه شمشیر انتقام نمودند و شیرازه اتفاقشان را بر ایشان ساخته تخم فساد ملاحده را از مزرعه عالم برانداختند تا اینکه هشت نه سال پیش از این اعتقاد بکمال شدت در فرنگستان برزور کرد و اصحاب آن دولت فرانسه را بسیار پریشان نمودند.»

بطوریکه مشاهده میشود مقصود مؤلف از این سیرد گذشته‌ی تاریخی اینست که نشان دهد

اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی معاصر ریشه های دراز تاریخی دارد و با اصطلاح بیک بار " از آسمان نیافتاد است " در عین حال نویسنده ی مقاله به تفاوت بین این اندیشه ها و " اعتقادات طوایف " سابق نیز اشاره کرده و آنها بدین بیان توجیه نموده است :

" تفصیلی که در این باب از ایام گذشته و از اعتقاد طوایف مذکوره نوشتیم در هرقرنی که بروز کرده اند باقتضای وضع زمان و طبایع اهالی بود است . این معنی که در این زمان از سمت فرنگستان بروز میکند معلوم است که بطور تمامی شباهت باوضاع طوایف مذکور نخواهد داشت . چون اهل اروپا مردمانی هستند بانظم و قاعده و کسان بزرگ با عقل و فرهنگ میان ایشان بسیار است "

بدین بیان موافقت تفاوت بین اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی معاصر و عقاید طوایف سابق را در " نظم و قاعده " و " عقل و فرهنگ " اهل اروپا " میدانند و بار دیگر سعی میکند اصول این اندیشه هارا توضیح دهد او مینویسد :

" این گروه ها که گاهی آنها را سوسیالیست گاهی نهیلیست و گاهی کومونیست گفته اند مانند گذشتگان برای بهم زدن ادیان و مذاهب عزمی ندارند و مقصودشان اینست که روی زمین بمنزله یک خانه است . اهل آن اهل یک خانه و اولاد یک پدر و مادرند . همه برادر و برادرند گی کنیم بعزت و افتخار و وسعت روزی و کمی زحمت عمر بگذرانیم دیگر نه شاه خود رای لازم داریم و نه حکومت های مستبد . این قدر هم که قشون و اسباب جنگ که دولت ها برای خراب کردن خانه های یکدیگر و کشتن ابنای بشر ترتیب میدهند و روز بروز اسباب آدمشکی راترقی داده بی جهت و سبب کرور کرور بنی آدم را بی هیچ گناهی قتل و خیالات و هوای نفسانی خود میکنند و مبالغی پول ملت را در این راه صرف میکنند هیچ یک از اینها لازم نیست . ترتیبی باید داد که مردم در کمال فراغت و آسودگی با هم الفت ورزند و برادر و برادر راه بروند و گذرانشان هم به تنگی و خواری نشود "

باید متذکر شد که نویسنده ی مقاله با وجود اینکه رویهمرفته نظر خوبی نسبت به سوسیالیسم و کمونیسم ندارد معذک از ذکر بعضی حقایق مثبته در این باره خود داری نمیکند . و گرچه این حقایق بصورتی بسیار سطحی و ابتدائی بیان شده است با وجود این از لحاظ تاثير مثبت در خواننده ی آن روزی در ایران و ترکیه و سایر کشورهای این ناحیه قابل توجه است . این نیز بنوعی خود نتیجه ی ناگزیر شیوه ی برخورد موافقت به حل مشکل یعنی طرز برخورد ناشی از موضع ابرژکتیو بیسم است . مقاله دانسته ترویج اندیشه های سوسیالیستی و میزان اقتدار آنها را بعبارت زیر وصف میکند :

" آنچه به تحقیق پیوسته این جمعیت بی حد و حصر هستند و اگر بخواهند امروز اوضاع همه ی دولت و پادشاهان را برهم زنند مقتدر هستند . لیکن بزرگان و رؤسای ایشان وقت کار را ملاحظه میکنند "

سپس نویسنده ی مقاله به انتقاد از عقاید سوسیالیستی پرداخته " جهات نقصان " این اندیشه هارا بعبارت زیر توضیح میدهد :

" و چند جهت نقصان در پیشرفت مقاصدشان هست . یکی آنکه برای نگاهداشتن نظم عالم قانون محکمی لازم است و آن قانون ناتمام است و هنوز نتوانسته اند آنها را تمام رسانند . دوم آنکه همه چیز ملت های روی زمین را از قبیل زبان و سکه و اوزان و مقادیر و ذراعتها و حساب و غیر ذلک را میتوان بیک قاعده درآورد ولی برای ادیان و مذاهب

نمی‌توانند يك میزان کلی قرار دهند و دینی را ملزم شمارند که مرد را بت ریج بان دعوت نمایند* .

از مقاله معلوم است که مناسبات عقاید سوسیالیستی و کمونیستی با دین و مذهب برای موافق چند ان روشن نیست* علاوه بر این او به عملی بودن این افکار عقیده ندارد ، آنها را سخنی بیش نمی پندارد و تا سیمس "اوضاع سوسیالیستی" را از جمله محالات میدانند* او مینویسد :

" لیکن هنوز بجز سخن ازین مطالب چیزی فهمیده نشده است و ترتیب و تسامیم همین اوضاعی ظاهراست که در کمال اشکال بل از قبیل محالات است* وانگهی هرگاه اقدام بهمچنان کاری بشود باید در یاد ریخونهار پخته شود که همچنان مقصود حاصل گردد بعد از آن هم آیا حاصل گردد یا نه* این است که روسای باهوش و فرهنگ این طوایف هنوز قوی نمیدهند که اقدام باجرای کلیات مقاصد کرده شود* "

گرچه لحن مقاله و بویژه طرز خاتمه آن طور است که خواننده را به امیدوار میسازد معذک باوجود پژوهشهاییکه کرده ایم تاکنون دنباله ای این مقاله بدست نیامده است* همچنین اظهار نظر درباره ای ماخذها و منبعهاییکه نویسنده ای مقاله از آن استفاده کرده بوده است تقریبا غیرممکن است* این ماخذها در مقاله ذکر نشده است* اما تردیدی نیست که نویسنده اطلاعات خود را پیرامون سوسیالیسم و کمون پاریس و غیره از منابع رسمی اروپائی گرفته است* در عین حال علاقمندی در دست است که حاکی از آشنائی او با مطبوعات سوسیالیستی زمان خود میباشد* البته برای خواننده ای امروزی اهمیت این مقاله بیشتر از لحاظ تاریخی است تا از جنبه ی نظری و تئوریک و ما برای اینکه اهمیت تاریخی آنرا روشن کرده باشیم سند دیگری از مطبوعات همانزمان را یاد آور میسومیم* روزنامه ای "فرهنگ" که به خرج ظل السلطان حکومت وقت و مدبریت میرزاقی خان سر تیب حکیم باشمی در اصفهان منتشر میشد اثر جمال الدین اسدآبادی "در باطل مذهب نیچریها" را در پاروقی چند شماره بی در پی خود منتشر میساخت* مقصود اصلی موافق این مقاله آن بود که عقاید "طبیعیین" و "منکران الوهیت یعنی نیچریها" و "مبای فاسده و اصول باطله" آنها را "باطل" کند و مردود دارد* بدین منظور او شرح مبسوطی پیرامون لزوم مالکیت خصوصی و ضرورت اختلافات طبقاتی در جامعه ای انسانی و "حب اختصاص و امتیاز" که بقول او "علت حقیقیه همه مزایای انسانی است" آورده بدین نتیجه میرسد که باالفا "مالکیت خصوصی و محو امتیازات طبقاتی" انسانها چون میسهم دشتی درین جهان زندگی خواهند کرد* (فرهنگ ، مورخه ۲۷ اکتبر ۱۸۸۱) . دیده میشود که صحبت پیرامون سوسیالیسم و کمونیسم و گفتگو در باره ای الفا "مالکیت خصوصی برابر تولید و محو اختلافات طبقاتی و استثمار و برقراری تساوی و برابری در جامعه درآنتوقع نیز باضدیت و مقاومت جدی روبرو میشده است* باین ترتیب در مقاله با "فرهنگ" و دیگر مطبوعات آنزمان نقش نسبتا مرقی "ایران" که در واقع نمایندگی ای افکار روشنگرانه ای لیبرالیستی در دوران سلطنت مطلقه ای فئودالی بوده است آشکار میگردد* از بررسی مقاله ای "ایران" ، مقایسه ای آن با اسناد و مدارک دیگری که در دست است و تحلیل منطقی همه ای آنها میتوان چند نتیجه ای قد ماتی زیر ابدست آورد :

۱- بطور کلی در کشور های خاور میانه و نزد یک از نیمه ای دوم قرن گذشته صحبت از سوسیالیسم و کمونیسم معاصر بمیان آمده است* در این جریان عدای از ترکها ، اعراب و ایرانیهای مقیم فرانسه که از نزد یک شاهد وقایع انقلابی سال ۱۹۴۸ و بویژه کمون پاریس ۱۸۷۱ بود ما نقش موثر داشته اند* برای ذکر نمونه ای از کشورهای عربی کافی است مثلا به رشته مقالاتیکه علی الدین هلال در هفته نامه ای "الصور" درج کرده است مراجعه کسرد* .

بطوریکه محقق مصری در "المصور" (قاهره، ۲ کانون الاول، ۱۹۶۵) مینویسد: در مصر نیز کلمه ی "سوسیالیسم" برای اولین بار در نیمه ی دوم قرن گذشته بوسیله ی شبلسی شمعیل اهل سوریه که در پاریس تحصیل کرد و سپس در قاهره سکنی گزیده بود رواج یافته است.

۲- کون پاریس بخصوص یکی از عوامل مهم خارجی در این پروسه ی تاریخی بود. است. در ترکیه مثلاً در "امیرنامه" علی پاشا وزیر اعظم دربار عثمانی که قریب دو ماه پس از شکست کمون پاریس یعنی ۲۵ ژوئیه ی ۱۸۷۱ صادر شد است بد رشتی از کمون پاریس و انترناسیونال یکم یاد شده است. در "امیرنامه" بویژه نوشته شده است: در سال ۱۸۶۰-۱۸۶۱ افکار مضری که برای کارگران خواستار حقوق برابر با سرمایه داران در استفاده از نعمت ها و ثروت های اجتماعی و شرکت در اداره ی امور دولت بود بظهور رسید و این افکار پلید در عرض ده سال در سنگرها پراکنده شد. در عرض دو ساعت پاریس را با خاک یکسان کرد. در ایران نیز مثلاً "وزیر اطلاعات و دارالترجمه" محمد حسن خان اعتماد السلطنه ضمن وقایع سال ۱۸۷۱ میلادی یعنی "سنه ۱۲۸۸ از هجرت مطابق سال بیست و پنجم از جلوس همایون" نوشت: "فرانسه ظهور هیئت جدیدی به سماه با اسم کمونیست در پاریس و اصرار به شرارت و اقدام به جنگ باد ولت جمهوری که در ورسایل است" (همان کتاب، ص ۲۷۴).

۳- در آن دوران بیشتر در باره ی سوسیالیسم و کمونیسم صحبت میشد است و کمتر اصول عقاید، برنامه ی عمل، و مضمون مرام و اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی تشریح و بیان میگردد. است. چنانکه دیدیم در مقاله ی مندرجه در "باختر" استانبول و سپس "ایران" تهران از بلانکی و لوئی بلان بپایه رهبران و قانده یین برجسته ی سوسیالیسم معاصر یاد شده است. در ترکیه نخستین باریکه در یک اثر مهم از کارل مارکس ("قارل مارکس") و اثر جاویدش "سرمایه" نسبتاً بتفصیل و به نیکی یاد شده است، ۱۸ سال بعد، در کتاب "علم اقتصاد" تألیف محمد جاوید بگ است (استانبول، مطبعه "مهران" جلد ۲- سال ۱۳۱۵). در تقریظ بمسوطی که احمد شعیب بر این کتاب نوشته بد شماره های ۷۰، ۷۱ و ۷۲ مجله ی "ثروت فنون" درج شده از "تعق و تبهر" فوق العاده مارکس در مسائل "اقتصادی و ریاضی" و "معلومات، مطالعات عمیق و متنوع" او صحبت کرده است (ثروت فنون، شماره ۴۷، ص ۲۸-۲۹ مارس ۱۳۱۵). لیکن این نوع مقالات هم هنوز مضمونی بسیار سطحی و ابتدائی داشته منظور عمدتاً آنها بیشتر جلب توجه خوانندگان به اهمیت و لزوم طرح اینگونه مسائل بوده است تا تحلیل و بررسی دقیق و کوشش در بکار بردن آنها.

* * * *

اواخر قرن گذشته و اوائل قرن حاضر، با ورود سرمایه داری بحرله ی نهائی آن امپریالیسم، مسئله ملی و مستعمرات جنبه ی فوق العاده حادی بخود گرفت. انترناسیونال دوم که در کنگره ی لندن (سال ۱۸۸۶) به تقبیح استعمار و محکوم کردن آن مبادرت ورزیده بود (گرچه تقبیح نیز فقط جنبه ی دکلاراتیف داشت) و در کنگره ی پاریس (سال ۱۹۰۰) لزوم تشکیل سازمانهای سوسیالیستی در کشورهای مستعمره را متذکر گردید. بود (لیکن علاقه یی در این راه برنداشته بود) بد ریخ تحت تاثیر روزافزون اپورتونیست ها و ریزونیست ها در تصمیمات آن روحیه ی سوسیال-شوپینیستی فوق بیافت. بطوریکه قطعنامه ی کنگره ی آمستردام (سال ۱۹۰۴) باکمال صراحت موضوع آزادی و استقلال

مستعمرات را به اندازه ی رشد و پیشرفت آنکشورها محدود میساخت و در حقیقت رژیم استعماری در این ممالک را با کمی میزان رشد آنها تیره میگرد. در کنگره ی اشتوتگارت (سال ۱۹۰۷) که در کمیسون مربوط به مسئله ی مستعمرات اپورتونیست ها اکثریت یافته بودند در لایحه ی مقدمه ماتی قطعنامه ی مربوطه نوشته شده بود : « کنگره اصولا برای همیشه هرگونه سیاست استعماری را ، که میتواند در رژیم سوسیالیستی تا « ثیرتمدن کنند » داشته باشد ، محکوم نمیکند ». از این بیان بصراحت استنباط میشد که رژیم سوسیالیستی نیز گویا میتواند سیاست استعماری داشته باشد . بیهوده نبود که لنین این عبارت را « مد هشی » توصیف کرده است (لنین ، بزبان روسی ، چاپ ۴ ، جلد ۱۳ ، ص ۷۰) . گرچه در جنبه ی کنگره در نتیجه ی مبارزه ی پیگیر طرفداران لنین جنبه ی استعماری این طرح پیشنهادی سوسیالیست ها هلندی وان کول کاملا افشاگردید و لایحه ی پیشنهادی مارخلفسکی طرفدار لنین اکثریت آرا را بدست آورد معذک قطعنامه ی این کنگره نیز در حالیکه سیاست استعماری را تبیح میکرد به حمایت از جنبش های نجات بخش ملی خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات دعوت نمی نمود . وان کول در رابطه با کائوتسکی در کنگره با تعجب گفت : « به افریقا ماشین و ابزار کار برد ! این یک تئوری کتابی است ! و با این کار او (یعنی کائوتسکی) میخواهد کشور را تمدن سازد ! اگر ما برای وحشیان افریقای مرکزی ماشین بیاوریم با آنچه خواهند کرد ؟ بلکه به دوران رقص خواهند کرد . ما باید اسلحه در دست بدانجا برویم ». اپورتونیستهای نظیر برن اشتاین ، داوید و دیگران نیز از چنین طرز برخوردی مسئله مستعمرات که در واقع امپریالیستی بود نه سوسیالیستی طرفداری میکردند . واضح است با چنین وضعی امیدداشتن به پشتیبانی و تقویت نهضت های آزادی بخش ملی در کشورهای وابسته و مستعمره و ترویج اندیشه های سوسیالیسم و کمونیزم علمی و کمک به تشکیل سازمانهای کارگری و غیره از طرف این قبیل احزاب انترناسیونال دوم کاملا محتمل و بیهوده بود . تنها حزبی که به پرچم انترناسیونال پرولتری وفادار ماند ، موضع انقلابی سوسیالیسم علمی را ترک نگفته ، از کمک همه جانبه ی مادی و معنوی خلقهای کشورهای وابسته و مستعمره خودداری نکرد . نظریه ی انقلابی مارکسیسم را موافق با شرایط دوران امپریالیسم تکمیل نمود و پیش میبرد . حزب بلشویکها بر رهبری لنین بود . بکمک مستقیم این حزب بود که سوسیالیسم مومکراسی انقلابی در ایران بوجود آمد و برای اولین بار حزب سوسیالیست مومکرات « اجتماعین عامین » در دوره ی انقلاب مشروطیت تشکیل گردید و بخش پیگیر انقلابی آن که حیدر رفغان نقش برجسته در آن ایفا میکرد در سال ۱۹۱۷ حزب عدالت و در سال ۱۹۲۰ حزب کمونیست ایران را بنیان نهاد . در ترکیه برای اولین بار حزبی که عنوان سوسیالیستی داشت « عثمانلی سوسیالیست پارتیسی » بود که در سال ۱۹۱۹ تشکیل گردید و جناح چپ آن بر رهبری مصطفی صبحی که یکسال بعد وارد حزب شده بود در سال ۱۹۲۰ اساسی حزب کمونیست ترکیه را گذاشت . در مصر اولین حزبی که نام سوسیالیستی داشت « الحزب الاشتراکی المبارک » بود که در سال ۱۹۰۸ بوسیله ی دکتر محمد جمال الدین تحصیل کرد . در پاریس تا « سیس گردید » از این دورانست که افکار سوسیالیستی در این کشورها نفوذ کرد و با وجود دیرینهای نشیب و فراز بطور کلی روز بروز برداشته ی وسعت و عمق نفوذ خود افزود . است . پژوهشهای علمی که در این زمینه صورت گرفته ما را بدین نتیجه ی عده میرساند که تاریخ نشر اندیشه های سوسیالیسم علمی در کشورهای خاورمیانه و نزد یک مستقما وابسته به مرحله ی لنینی در تکامل مارکسیسم است .

قوانین جزائی ایران

افزای در دست هیئت حاکمه و امپریالیسم

(۱) مجموعه درباره‌ی تاریخچه‌ی پیدایش
حقوق جزائی معاصر ایران

ت
بیدادگرهای دوران استبداد و تجاوزات استعمارگران بحاکمیت ما، در جامعه‌ی ایران موجباً تهیه‌ی زمینه‌ی انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۰۷) را فراهم ساخت. این انقلاب با تصدیق قانون اساسی و متمم آن شرایط تغییر رژیم سیاسی کشور از استبداد بسلطنت مشروطه و تأسیس مجلس شورای قان
را فراهم ساخت. لیکن شروع جنگ اول جهانی و نفوذ روس و انگلیس در ایران و حسابهای ارتجاعی هیئت حاکمه اشراقی - فتودال بمجلس شورای ملی امکان نداد که با تصویب قوانین جزائی - مدنی تغییراتی در اصول اداره‌ی دوران استبداد و خود سری از جمله در حقوق جزای ایران بدهد.
پیروزیهای انقلاب کبیر سوسیالیستی روسیه در ۱۹۱۷ و سیاست خارجی لنینی، ایران را از اسارت قطعی در چنگ امپریالیستها آزاد ساخت و این امکان را بجامعه‌ی ایران عطا کرد. کشور شوراها بر طبق
اخطاریه و مراسله‌ی مورخه‌ی ۱۴ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ و ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ راجع بمبادی سیاست خود نسبت با ایران صراحتاً اعلام داشت که :

"سیاست جاانه‌ی امپریالیستی روسیه نسبت با ایران، که اینک بقوای رنجبران و دهقانان این مملکت سرنگون گردیده است، بطور قطعی و دائمی خاتمه میدهد. بنا بر این و نظر بآنکه دولت جمهوری فدراتیوسوسیالیست شوروی روسیه مایل است، ملت ایران را دارای استقلال و مختار در تصرفات ثروت کشور و در اوج سعادت و ترقی ببیند، اعلام میدارد که کلیه‌ی معاهدات و مقاولات و قراردادهاییکه دولت امپراطوری سابق با دولت ایران منعقد نموده و باین وسائل حقوق حقه‌ی ملت ایران را تضییع کرده است بکلی لغو و از رجه‌ی اعتبار ساقط میداند." (۱)

تغییر سیاست دولت شوروی نسبت با ایران شرایط تجدید نظر د یگرد و لتهار با ایران بِنفع جامعه‌ی ایران فراهم ساخت. رژیم منحوس کاپیتولاسیون در کشور لغو گردید. دولت انگلیس نیز بناچار از سیاست مداخله‌ی آشکار بروش اعمال "سیاست مرموز" (۲) توسل جست. مجموعه‌ی این عوامل موجبات تعویض حاکمیت سیاسی کشور، انقراض سلسله‌ی قاجاریه و

(۱) "تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا" تألیف نجفقلی حسام معزی، جلد ۱، ص ۴۲۸-۴۳۶

(۲) "تاریخ بیست ساله‌ی ایران" تألیف حسین مکی

استقرار سلسله‌ی پهلوی گردید. هیئت حاکمه‌ی فتوٰی ال- کومراد وجودید و بررأی آن رضاشاه در وابستگی با امپریالیسم انگلستان سیاست خود را بر شرایط نوینی که پدید آمده بود انطباق داد. پس از آغاز حاکمیت پهلوی از جمله تدابیری که از طرف هیئت حاکمه‌ی کشور اتخاذ گردید به مرحله‌ی اجرا گذارده شد. بسط قانونگذاریهای بورژوازی است. مجلس شورای ملی با تصویب قوانین مدنی و کیفری بخواسته‌های هیئت حاکمه پاسخ مثبت داد. بسیاری از قوانین و رسوم دوران گذشته را لغو کرد. اصول اداره و سازمان دولت را بنیادیندیهای فتوٰی الهاو کومراد و رها منطبق ساخت. ضمیمه اقتصاد کیفری منهور راجحیم کرد. مالکیت خصوصی را مقدس شمرد. استثمار انسان از طرف انسان را قانوناً تجویز کرد. حراست منافع طبقه‌ی استثمارگران را "سوء قصد های" متصوره رسماً و قانوناً بجهت ه‌ی دستگاه قضائی گذاشت.

با تصویب قوانین جزائی ومدنی مانند قانون مجازات عمومی و قانون آئین داد رسی و کیفر ارتش و قانون اصول محاکمات جزائی و مدنی و تجاری و غیره فصل نوینی در تاریخ مناسبات حقوقی جامعه‌ی طبقاتی ایران، که متکی بقوانین مدنی و مصوب در مجلس بود، باز شد. و با این ترتیب اجرای قوانین و مقررات جزائی- مدنی محاکم شرع و عرف بتدریج در سرنوشت جامعه بلا اثر ماند.

۲) سیستم تدابیر جزائی در حقوق جزائی معاصر ایران

بر اساس مواد ۱۰۹۸ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۶ از قانون مجازات عمومی و مواد ۲۸۸ و ۲۸۹ و تبصره‌ی ماده‌ی ۲۴۳ از قانون داد رسی و کیفر ارتش و غیره در قوانین جنائی معاصر ایران ۱۵ نوع کیفر در نظر گرفته شده است.

کیفرهای مندرجه در قوانین جنائی معاصر ایران را میتوان بصورت نکات زیرین تنظیم کرد:

- ۱- کیفری که شخص را از حق حیات محروم میکند (کیفر اعدام).
 - ۲- کیفری که بشخص عذاب جسمانی میدهد (تازیانه).
 - ۳- کیفری که آزادی شخص را محدود مینماید (انواع حبسها).
 - ۴- کیفری که شخص را از حق انتخاب محل زندگی بطور لخواه و آزاد محروم میکند (اقامت اجباری در نقطه یا نقاط معین و یا ممنوعیت از اقامت در نقطه یا نقاط معین).
 - ۵- کیفری که حق مالکیت شخصی و خصوصی شخص را محدود میکند (جریمه‌ی نقدی، صادره‌ی اموال، غرامت و غیره).
 - ۶- کیفری که حق کارآزایی مطابق لخواه و تخصص را از شخص سلب و یا محدود میکند (کار اجباری محرومیت از تخصص و پیشه‌ی معین).
 - ۷- کیفری که خطرناک بودن سازمان سیاسی و یا شخص را بجامعه اعلام میدارد (غیرقانونی اعلام کردن سازمانهای سیاسی، توبیخ، مذمت، اخطار نسبت باشخاص و غیره).
- بمک کیفرهای با اصطلاح قانونی است که هیئت حاکمه امروز دشمنان سیاسی خود را محو و یا "بیضر" میکند و یا مقاومت آنها را درهم شکسته و بسود خود جامعه را "تصفیه" مینماید. بین کیفرهای نامبرده کیفر اعدام اولین مقام را در بین مجموعه‌ی کیفرها احرز میکند.

۳) موارد سیاسی- نظامی اجرای کیفر در حقوق جزای معاصر ایران

اصل هفتاد و نهم از متمم قانون اساسی ایران در موارد جرائم سیاسی و مطبوعات حضور هیئت منصفه را در محاکم ضروری میشلارد. لیکن قانونگذار توضیح نداده که ام فعالیت و یا خودداری از فعالیت

جرم سیاسی است. این خود نبرنگی است که قانونگذار بمنفع هیئت حاکمه زد است. با این ترتیب موضوع بسیار مهم حضور هیئت منصفه در محاکم سیاسی اصولاً منتفی و نقش خود را از دست داده است. دقت در مباحث ۲۱ از فصل یکم باب دوم از قانون مجازات عمومی و بررسی در احکامی که محاکم کشوری و نظامی با استناد مواد نامبرده در مباحث فوق صادر کرد و میکنند پژوهنده را با این نتیجه میرساند که قوانین جزایی کشور مصالح و منافع طبقه ی بهره کش را مانند مصالح و منافع عمومی جامعه قلمداد میکند و برای مقدمین علیه امنیت داخلی و خارجی استثمارگران کیفر اقدام را مقرر داشته است!

فصل دوم از باب دوم قانون مجازات عمومی مخالفت با رژیم رادرحکم مخالفت و ضدیت با اساس "حکومت ملی" تلقی کرده و مرتکبین قیام بر علیه حکومت را محکوم باعد ام کرده است!

فصل یکم و هفتم از باب سوم قانون مجازات عمومی برای مخالفان مالکیت خصوصی کیفر اعدام را تجویز کرده است!

قانون نظام وظیفه ی عمومی در باره ی سازمان وظیفه، از کیفر اعدام مانند ضمانت اجرایی در راه تأمین اطاعت کورکورانه در اجرای فرماندهان نظامی استفاده کرده است.

فصول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴ از باب دوم قانون همین داد رسمی و کیفر ارتش بمنظور حراست انضباط نظامی و جلوگیری از عسیان از طرف فرماندهان نظامی علیه هیئت حاکمه کیفر اعدام را بعنوان ضمان اجرا لازم دانسته است.

قوانین فوق الذکر اساسی ترین واسطه ی تحمیل اراده ی طبقه ی بهره کش حاکمه بر طبقات بهره دهه محکوم میباشد. دولت امروز نیز که خود سازمان سیاسی طبقه ی حاکمه است بواسطه دستگاه قضائی و قوانین فوق و قوای انتظامی وظیفه ی درهم شکستن مقاومت طبقات بهره دهه و حراست قوانین موجود اقتصاد را بعهده گرفته و مانند ماشینی فرمانروائی طبقه ی حاکمه را بر روی طبقات مظلوم و بهره دهه تأمین و مقاومت دشمنان سیاسی طبقه ی حاکمه را ببرحمانه میگوید و خرمن هستی آنها را ببیاد فنامید هد.

۴) توسعه اجرای کیفر اعدام پس از جنگ جهانی دوم

پیروزی کامل بر فاشیسم در جنگ جهانی دوم، سپری شدن دوران دیکتاتوری رضاشاه پهلوی از زمره ی عواملی بود که بتوده های وسیع زحمتکشان مظلوم ایران باردیگر امکان مبارزه بر علیه سیاست استثمارانه ی استثمار خارجی و داخلی و هیئت حاکمه ی دست نشانده ی امپریالیسم رافراهم آورد. این مبارزه ی پیگیر و دامنه دار طبقاتی ضد امپریالیستی تحت لوای حزب توده ی ایران و سایر سازمانهای دموکراتیک و مترقی بقدری زود متشکل شده و نضج و قوام یافت که امپریالیسم بین المللی و رژیم دست نشانده راد چارهراس و سراسیمگی نمود.

در این مرحله ی تاریخی نیز بین سائیرتد ابیرخونین که برای عقیم گذاشتن جنبش آزادی بخش ملی براهنمائی و کمکهای مادی و معنوی امپریالیسم، از طرف هیئت حاکمه علیه توده ها اتخاذ گردید، سعی و اهتمام وافی در راه اجرای قوانین ضد توده ای و بسط و تکمیل آنان بمنظور مبارزه ی جدی و مقاومت شکنانه بتوده ها مقام مهمی را احراز کرده است.

نقش قانونگذاری ایران با قبول قانون اشتراک ایران در پیمان ارتجاعی سنتو و قرارداد نظامی و جابجایی ایران و آمریکا فوق العاده مهم و قابل توجه است، زیرا هیئت حاکمه به دول عضو پیمان و نیز به امپریالیستهای آمریکا که با آنها قرارداد و جابجایی دارد اجازه میدهد عندالاحتیاج در امر سرکوب جنبشهای رهائی بخش ملی بمنفع رژیم رسماً دخالت نماید. از سرزمین ایران مانند سرپل عملیات نظامی علیه جبهه ی صلح و سوسیالیسم یا علیه دولتتهائی که سیاست ضد امپریالیستی دارند،

استفادہ نماید .

مقتنہ ی کشور ماباقبول قانون وام واجارہ و حمایت از سرمایہ گذاری خارجی و امثال آن — امپریالیسم امکان قانونی دادہ است کہ مواد خام ، بازار و منابع ثروت زیرزمینی و روی زمینی میهن ما را تاراج نماید .

د ستگاہ مقتنہ ی ایران پشت پردہ ی "امنیت اجتماعی" زحمتکشان ایران رامجبور نمودہ کہ بقوا^{نین} و سنن اقتصاد موجود و استثمار بدیدہ ی احترام بنگرند و بسرمایہ داران خارجی و داخلی مطیع محض باشند و دسترنج خود را بہ ثمن بخش بانہایفروشند .

د ستگاہ مقتنہ ی ایران کہ حامی مناسبات اجتماعی موجود است ، مناسباتی کہ خود برپایہ و اصول مالکیت خصوصی و استثمار استوار است ، خواستار است کہ قوہ ی اجرائیہ بانمام قوا علیہ تمام جنبشہای آزاد ی بخش ملی و افکار "مضر" برای منافع انحصارات مالی بیگانہ مبارزہ ی شدید و بیرحمانہ بنماید و در مقابل فعالیت ہائی کہ علیہ رژیم جابر و دست نشاندہ ی امپریالیسم د رکشور انجام میشود باعناد و تصمم^م جد ی مبارزہ نمودہ و مقاومت آنہاراد رهم شکند .

د راستحکام نقش قانونگزاری وظایف بس مہمی بعہدہ ی د ستگاہ قضائی کشورام از لشگری و کشوری محول شدہ است . د ستگاہ قضائی وظایف زیررانجام میدہد :

ا — حفظ امنیت اقتصاد ی و سیاسی استثمارگران خارجی و داخلی ، حراست حاکمیت عالی کشور کہ در رایش آن شاہ قرارگرفتہ است ؛

ب — تأمین حقوق انفرادی کہ د قانون اساسی تحت عنوان "حقوق ملت ایران" قید شدہ صرفا بفتح طبقہ ی استثمارگر؛

ج — نظارت د اجرای قوانین ازطرف ادارات ، سازمانہا و کارمندان و اتباع بفتح استثمارگران؛

د — کيفر "متخلفین و مجرمین" ازراہ محاکم د رچارچوب خواست رژیم امروزہ . د راین امر کيفر اعدا م نقش اساسی رابازی میکند .

جنگ جہانگیردوم شرایط فعالیت سازمانہای سیاسی متعدد ی را د ر ایران فراہم ساخت . از این سازمانہا ازجملہ حزب تودہ ی ایرانست . حزب تودہ ی ایران بحق وارث انقلاب نیمہ تمام مشروطیت و وارث بالاستحقاق حزب کمونیست ایرانست . ہر سطر تاریخ زندگی این حزب بساخون عدہ ای ازپاکتر^{ترین} فرزندان میهن مانوشته میشود . حزب تودہ ی ایران پایہ ی انقلاب فکری عظیمی راد رایران بنا گذاری نمودہ است . ثمرہ ی این انقلاب فکری سعادت ابدی خلقہای ایران خواہد بود .

حزب تودہ ی ایران حزب طراز نوین طبقات زحمتکش و مترقی جامعہ ی ایرانست . طی تاریخ مبارزہ ی طبقاتی چند قرن اخیر میهن ما بہیچ حزب و جمعیت سیاسی تصادف نمیشود کہ توانستہ باشد د راندک مدت اینچنین د ر اجتماع نفوذ کند و اینہمہ مورد خشم کین توزانہ ی حاکمیت عالی کشور قرارگیرد . این پیروزی راحزب تودہ ی ایران از یکطرف مد یون حقانیت راہ خود ، د رستی جہان بینی بشرد وستانہ و ہدف صحیح و صریح شرافتمندانہ ی انسانی خود است و از جانب د یگر مد یون فد اکاری قہرمانانہ ی شہدای پیشماری است کہ د رطول این مدت نہال آزادی را بسا خون خود آبیاری کردہ اند . بالنتیجہ با تمام تلفاتی کہ بحزب وارد آمدہ مانند صخرہ ای د ر مقابل تمام امواج خانمانسوز برجای خود استوارماندہ و همچنان موجودیت خود راحفظ کردہ و خواہد کرد .

تعداد این قربانیان یکی ، د و تا صد تا ، ہزار تانیست . بجرئت میتوان گفت حتی د ر زمان شقی ترین پادشاہان ایران د رجامعہ چنین کشتار نخبہ چینی نشدہ است .

قربانیان قیام افسران خراسان (مرداد ۱۳۲۴) ، فجاج آبادان (۲۳ آتیرماہ ۱۳۲۵) ، اصفہان

(۱۳۲۲)، مازندران (۱۳۲۴) اولین ضرباتی است که ارتجاع وحشت زدہ از راه ترور بر پیشتازان حزب تودہ ی ایران وارد آورد.

جنگ جهانی دوم خاتمه یافته بود. دنیا پس از یک دور فلاکت و مصیبت رو بآرامش میرفت. اما در ایران وضع از بد به بد ترمیکراند. ارتجاع باخاطرات تلخی که از قیام آذر با بجان درصد مشروطیت داشت در برابر تقاضای قانونی دو خلق آذر با بجان و کرد ساکن مناطق زیست دو استان آذر با بجا شرقی و غربی لجاجت و عناد نشان میداد. ساکنین این دو استان برای تحصیل حقوق حقہ ی خود در آذرماه ۱۳۲۴ بقیام مسلحانہ ای که از شرایط خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این دو خلق سرچشمہ میگرفت پرداختند. یکسال حکومت انقلابی آذر با بجان و کردستان ایران موجودیت ارتجاع ایران، دستگاه سلطنتی و امپریالیسم انگلیس و امپراتور چار غضب و وحشت مرکباری کرد. تمام نیروهای سیاه داخلی و خارجی در برابر این انقلاب صف متحدی تشکیل دادند و سرانجام آنرا در هم شکستند.

انتقامی که ارتجاع بجرم یکسال کوتاه شدن دستش از حاکمیت مطلقه در این دو استان از ساکنین آن کشید وحشت انگیز بود. در سراسر آذر با بجان خسارتها ده ای باقی نماند که پس از استقرار مجدد ارتجاع حد اقل یک تن از کسان خود را از دست نداده باشد. ارگانهای جزائی قانونی و غیرقانونی بفعالیت بی نظیر پرداختند. خیابانها و میدانهای شهرها، قصبهات و حتی دهات را با اجساد بیروح آویزان بچوبه های دار و درختان اطراف خیابانها تزئین دادند. "گناه غیرقابل عفو" این انسانهای شرافتمند این بود که نمیخواستند میهنشان با استعمارنویین امروزه مواجه و ثرویشان را بیگانگان برایگان تاراج نمایند.

قربانیان راه آزاد ی بهمین جا ختم نشد. سو قصدی که در روز پانزدہم بہمن ۱۳۲۷ در دانشگا نسبت بشاه صورت پذیر کردید، بہانہ ی تازه ای بدست دشمن برای سرکوب حزب تودہ ی ایران دانہ دولت حزب تودہ ی ایران را کہ کار انقلابی را عبارت از تکیہ بر ترورهای انفرادی نمیشمرند، باین عمل تروریستی متهم نمود. بوسیله ی این اتهام تمام سازمانهای منسوب بحزب تودہ ی ایران غیر قانونی اعلام شد. قوای انتظامی به یورش پرداختند. ده هاتن از قهرمانان حزب در جریان این حملہ در سراسر کشور بدون سروصدا قربانی شدند.

در فاجعہ ی ۲۳ تیر ۱۳۳۰، کشتار فروردین ۱۳۳۱، حادثہ ی دردناک ۲۹ خرداد ۱۳۳۱، سیام تیر ۱۳۳۱ تهران صدہانگرد نمایشات و میتینگها بارگبارهای مسلسل قوای انتظامی از پای درآمدند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطہ ی توافق امپریالیستہا، دربار سلطنتی و قوای ارتجاعی ایران بود. تمام این نیروها کہ منافع خود را در خطر میدیدند اینک میخواستند در برابر مجموع نیروهای دموکراتیک و ملی بحملہ ی متقابلہ بپردازند. این تصفیہ حساب ایجاب میکرد تمام مظاہر جنبش رها بخش ملی مورد شدیدترین حملات قرارگیرد بنحویکہ نیروهای انقلابی بدتہا امکان تجدید قوا را از دست بدهند. بین مجموع نیروهای دموکراتیک و ملی، حزب تودہ ی ایران، چه از لحاظ قدرت تشکیلاتی و چه از حیث داشتن جهان بینی مترقی و چه از نظر عقاید سیاسی، برای کارگردانان کودتاورژیم شاه اهمیت خاصی داشت. حملات پیگیر قوای انتظامی حکومت کودتاعلیہ حزب تودہ ی ایران و کلیہ ی سازمانهای دموکراتیک با حدت و وحشیانہ و مرکباری آغازگردید.

مقاومت نیروهای دموکراتیک و ملی بشکل تعطیل عمومی، میتینگها و نمایشهای اعتراض آمیز علیہ حکومت کودتا آغازگردید. حکومت کودتانیز بنابر ماہیت خود با گلولہ و کشتار غیرقانونی بمردم پاسخ داد. قربانیان تظاهرات ۲۱ آبان ۱۳۳۲، فاجعہ ی دانشگاہ (آذر ۱۳۳۲)، جنایات جریان انتخابات دوره ی ہجدهم، کشتارهای جمعی زندانیان سیاسی رشت (۲۱ اردی بہشت ۱۳۳۲) و کشتار

بیرحمانه ی افسران سازمان افسری حزب توده ی ایران (۲۷ مهرماه ۱۳۳۳، ۸ آبان ۱۳۳۳، ۱۷ آبان ۱۳۳۳، ۲۶ مرداد ۱۳۳۴)، اعدام رفیق شهید خسرو روزبه، کشتار دسته جمعی کارگران کوره پزخانه های تهران (۲۹ خرداد ۱۳۳۸)، اعدام رفیق علی علوی، اعدام پنج تن از مبارزان آذربایجان (۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۹) (۱)، و سرانجام اعدام و کشتارهای جمعی فرزندان قهرمان کردستان (۴۸-۱۳۴۷) نتایج شوم حملات پیگیر رژیم کودتا به نیروهای دموکراتیک و ملی است. همه ی این قهرمانان نامدار متعلق بخاندانهای زحمتکش بودند. هیچ گناهی جز عشق شورانگیز برای آزادی و استقلال میهن خود نداشته اند. آنها بگفته ی صریح سپهبد بازتئسته آموزده معروف به ایشمان ایران قربانی گردیدند تا سلطنت شوم محمدرضا شاه پایدار بماند و قدرتهای استعماری از چنین تکیه گاه اطمینان بخش محروم نشوند. انحصارات مالی اقتصادیات کشور را قبضه کرده و ثروت و دسترنج جامعه را بهیغما ببرند.

در شرایط امروز که در پارهای از کشورهای اروپائی کيفراد ام ملغی گردید و حقوقدانان دموکرات جهان در راه لغو این کيفرد در عالم بشریت، که مهمترین و براترین سلاح در دست طبقه ی حاکمه است، بمبارزه ی جدی پرداخته اند، هیئت حاکمه ی ایران و بررائش آن شاه نظریات پوسیدگی و حقوقدانان جهان سرمایه داری را مثلاً از قبیل اینکه انتقام از "مجرمین" عدالت اجتماعی را تحکیم و بهبود فطلوب خدمت میکند، کيفراد ام برای ترساندن انسانها بهترین و قطعی ترین واسطه است، این کيفرد در ورنگهداشتن توده های وسیع زحمتکش و روشنفکران در مبارزه ی طبقاتی بسیار موثر است و معدوم کردن رهبران سازمانهای مترقی و نهضت های نجات بخش در کار عقیم گذاشتن جنبش های انقلابی تا "شیر قطعی" دارد و غیره (۲) ملک عمل قرارداد نه خنثی ترین و شرافتمندترین انسانهای جامعه ی معاصر ایران را، که بر اساس مبانی حقوق بشر با حکومت دیکتاتوری مخالفت ورزید و با استعمار نو مبارزه مینماید، بدیارتدم میفرستد.

تاریخ جنبشهای انقلابی ایران گواه بر اینست که کيفرمرگ هرگز شیفتگان راه آزادی و استقلال میهن را نتوانسته است بترساند. این کيفرتکامل اقتصادی - اجتماعی - سیاسی جامعه را نمیتواند راکد بگذارد. موفقیت های شاه و یارانش موقت، گذرا و محکوم بزوال است. حاکمیت توده آید موکرتک در ایران پیروز خواهد شد. این حقیقتی است که قوانین تکامل اجتماعی در مقیاس جامعه ی بشریت بآن صحنه گذاشته است.

۵) موارد تخفیف، تعلیق، اسقاط و تبدیل کيفرمرگ در حقوق جزای معاصر ایران جنبه ی طبقاتی دارد

مواد ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۶ از قانون مجازات عمومی اطفال ممیز غیربالغ را که سن آنها بیش از ۱۵ سال تمام بوده ولی به ۱۸ سال تمام نرسیده باشد و همچنین زنهار عموماً و پیرمردان را که سنین عمرشان به شصت سال تمام رسیده باشد از کيفراد ام معاف میدارد. تاریخ مبارزات طبقاتی و ضد استعماری در ایران خاصه پس از جنگ دوم جهانی شواهد

(۱) برای شرح حوادث به کتاب "یاد نامه ی شهیدان" تألیف رحیم نامور مورخه ی شهریور ۱۳۴۲ از نشریات حزب توده ی ایران مراجعه شود.

(۲) این نظریات از کتابهای زیرین استخراج شده است:
"فلسفه ی حقوق" تألیف چیچرن، صفحه ی ۱۵۶؛ "کيفرمرگ در اروپا" تألیف آ. پیونتوفسکی، سال ۱۹۱۸، ص ۲۳؛ "تحقیقات در باره کيفرمرگ" تألیف کیستیاکوفسکی، چاپ دوم، ۱۹۱۳

متعدد بدست میدهد مبنی بر اینکه در نمایشات و میتینگهایی که جوانان علیه امپریالیسم و دولت های دست نشانده در شهرستانها داده اند، قوای انتظامی تحت عنوان امنیت عمومی طومار زندگی صدها اطفال، زنان و پیرمردان رازبر چرخهای ارابه های جنگی در نمودیده اند.

کشتارهای دسته جمعی غیرقانونی اطفال و زنان و پیرمردان "معاف از کفر اعدا" در حوادث خونین ۱۴ آذر ۱۳۲۹ و ۲۳ تیر ۱۳۳۰ و ۷ فروردین ماه ۱۳۳۱ شواهد تاریخی معتبری است حاکی از اینکه اگر اطفال و زنان و سالخوردهگان در جنبشی اشتراک ورزند که مقصد آنان مخالفت با پیمان سنتو، لغو قرارداد نظامی و دوجانبه ی ایران و امریکا، مبارزه در راه تأمین صلح جهانی، اعتراض به نفوذ اقتصاد ی- سیاسی انحصارات مالی در میهن، تقلیل بودجه ی نظامی، راندن جاسوسان امریکائی از ایران، حفاظت و اعمال آزاد یهای دموکراتیک مندرجه در قانون اساسی و غیره باشد مضمون مساود مندرجه در قانون مجازات عمومی مبنی بر معافیت اطفال و زنان و پیرمردان کان لم یکن حساب شده، زنان و خردسالان و پیرمردان در خیابانها و کلوبها بارگبارهای مسلسل قوای انتظامی بیرحمانه از پای در میایند. قاتلین نیز بجای اینکه طبق مواد ۴۲، ۸۲، ۸۳، ۱۲۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲ از قانون مجازات عمومی واصل ۱۳ از متمم قانون اساسی تحت پیگرد قرار گرفته و بمجازات برسند، مورد تشویق و هیئت حاکمه قرار گرفته و به ترفیعات نظامی مفتخر میگردد (۱).

تاریخ حقوق جزای ایران حاکی از آنست کسی که با عمل خود منافع امپریالیستها و طبقات حاکمه ی کشور را متزلزل نماید و بر اساس قوانین جزائی موجود محکوم باعد ام گردد، با اینکه قوه مقننه بر اساس نیازمند یهای جامعه بر اساس قانون مخصوص جرم بودن عمل بزهکار را اصولانی بکند باز در فرصت مناسب هیئت حاکمه برخلاف میل جامعه قانون مصوبه در حق شخص مزبور را کان لم یکن میسرمد و کیفر اعدا را اجرامینماید. سرگذشت استاد ذلیل طهماسبی مثال تاریخی غیر قابل رد است.

پس از جنگ جهانی دوم مسئله ی ملی شدن نفت جنوب سرلوحه ی خواسته های جامعه ی ایران گردید. در این دوره ی تاریخی سپهبد رزم آرا بمنظور حل مسئله ی نفت بفتح انگلیسها از طرف شاه مامور تشکیل کابینه ی دولت شد. لیکن در مأموریت خود توفیق حاصل نکرد، زیرا در روز ۱۶ اسفند ۱۳۱۹ رزم آرا بدست ذلیل طهماسبی بقتل رسید. ذلیل از طرف قوای تأمینیه دستگیر و تحت پیگرد قرار گرفت و در نتیجه از طرف محاکم نظامی محکوم باعد ام شد. در نتیجه ی هیجان افکار عمومی دولت اجبارا اجرای رأی دادگاه را بتعویق انداخت. پس از آنکه دکتر محمد مصدق رئیس دولت شد لایحه ای از طرف دولت تنظیم و در آن عمل ذلیل طهماسبی اعدا ام آزاد ی بخشی برای کشور شمرده شد و از مجلس شورای ملی تقاضای عفو نامبرده بعمل آمد. مجلس نیز باتفاق آرا لایحه را تصویب و در نتیجه ذلیل از زندان آزاد گردید. پس از کودتای سپهبد زاهدی (۱۹۵۳) دولت زاهدی بدون توجه بقانون مزبور ذلیل طهماسبی را مجدد دستگیر و اعدا ام کرد.

ماده ی ۵۴ از قانون مجازات عمومی میگوید:

"جنحه و جنایت سیاسی مطلقا و همچنین جنحه و جنایات عادی که در اثنا انقلابات سیاسی واقع شود ممکن است مورد عفو عمومی گردد ولی در هر مورد قانون مخصوصی باید اجازه ی اثرا بدهد".

و نیز ماده ی ۵۱ از همان قانون صراحت دارد بر اینکه:

"هرگاه کسی مرتکب جرمی شده در مورد خلاف در ظرف یکسال و در مورد جنحه در ظرف

د رظرف سه سال و د رمورد جنایت د رظرف ده سال جرم او تعقیب نشد. ه بائند د یگر تعقیب از مجرم نمیشود. و اگر شروع به تعقیب شد ه و بجهتی موقوف ماند ه و مدتها مد کوره منقضی شود د یگر اعاد ه ی تعقیب نخواهد شد.

مضمون و طرز اجرای "قانون عفو عمومی غائله ی آذربایجان و زنجان مورخه ی ۲۶ مرداد ماه ۱۳۲۷" گویای این حقیقت تلخ است که رژیم هرگاه لازم بداند تصمیمات قانونی را کان لم یکن میسرند؛ د ر قانون عفو عمومی آذر بایجان و زنجان و زرا "حکومت ملی رارسماز شمول بقانون عفو و مرور زمان محروم و پناهندگان بکشورهای د یگر انیز تلویحا و بشرط از استفاد ه از قانون مزبور محروم کرده اند. عفو پناهندگان سیاسی بتصویب نامه ی هیئت دولت و اجازه ی مقام سلطنت واگذار شد ه است. با اینکه ۲۳ سال از تاریخ حادثه میگذرد د ولت از شمول پناهندگان سیاسی بقانون عفو عمومی، که ماده ی ۵۱ مهبوط بمورور زمان اصولا موضوع تعقیب رامتقی کرده است، خود داری مینماید. با این رویه ی خلاف قانون پناهندگان سیاسی و خانواده ی آنها که اصولا د رحادثه اشتراکی نداشتند و یا خود د ر خاک د ولتی که پناهند ه ی سیاسی زندگی میکند بد نیآند ه است از مراجعت بوطن محروم شده و ماهیست ارتجاعی و طبقاتی قانون مرور زمان خاصیت ارشی نیز پیدا کرده است. چنین ببعدها التی د ر حقوق جزای هیچیک از کشورهای د نیا سابقه ندارد. و مخصوص حقوق جزای معاصر ایرانست. ماده ۵۵ از قانون مجازات عمومی مینویسد :

"د رجرائم سیاسی پادشاه میتواند نظر به پیشنهاد وزیر عدلیه و تصویب رئیس الوزرا تمام یا قسمتی از مجازات اشخاصی را که بموجب حکم قطعی محکوم شده اند عفو نماید"

پس از کودتا مسئله ی بخشودگی و تخفیف یکد رجه کیفر از طرف شاه د مراحل مختلفی را پیموده و با استفاد ه از این اختیار قانونی شاه بمانورهای سیاسی قابل توجه و نیرنگهای سیاسی مخصوصا پرداخته است.

پس از کشف سازمان افسری حزب توده ه ی ایران از طرف سازمان امنیت و انجام محاکمه ی غیرقانونی آنان، شاه بد ستور د وستان امریکائیش (بقول خود ش) با امضای احکام اعدام گروهی چند از افسران نامبرده را بد یار اعدام فرستاد. چنین کشتار بیرحمانه شرایط هيجان افکار عمومی جامعه ی ایران و جهانیان و اضطراب خاطر هزاران عائله ی وابسته با افسران زندانی و اعدای را فراهم ساخت. بزودی تنفر و انزجار عمومی علیه رژیم چه د مرکز و چه د اطراف و اکناف ایران برانگیخته شد. دامنه ی انزجار و تنفر از شاه بد اخله ی خاندان سلطنتی نیز رسید.

نفرت جهانیان و انعکاس آن د مطبوعات، مبارزه ی مطبوعات مترقی، هیجان و انزجار افکار عامه ی جامعه ی ایران سرانجام ویرا برآنداشت د رمورد عده ی د یگر از افسران سازمان حزب توده ه ی ایران از اجرای اعدام صرف نظر کرده و آنان را بایکد رجه تخفیف بحسب ابد محکوم کردند.

نه اعد امهای "قانونی" و نه کشتارهای د سته جمعی بقیاس بسیار وسیع و بی د ربی که د میتینگها و تظاهرات از طرف قوای انتظامی د ر حق مردم بیگناه انجام می یافت نتوانست د ر پیگیری و سرسختی مبارزه علیه استثمار و استعمار نوین که ثروت میهن مارا بیقیمت میگردانند تیر کرده و متوقف نشد. سازد.

(۶) د ر باره ی طرز اجرای کیفر اعدام د ر حق محکومین

بر اساس قوانین جزایی موجود اجرای کیفر د رمورد محکومین به اعدام از طرف دادگاههای

کشوری بداد گسترى با آويختن از چهره‌ى دار در ميدان عمومى شهرها و محكومين با عدم از طرف محاكم ارتش با تيرباران محكوم در ميدان تيرسربازخانه ها اجرا ميگردد .

در مطبوعات ايران (از انجمله در روزنامه هاى اطلاعات و كيهان در مستونهاي حوادث در رساله‌هاى ۱۳۴۳-۴۴) بشرح جريان تشريفات اجراى اعدام در حق محكوم گاه بنطق هاى قبل از مرگ محكوم نيز تصادف ميشود . اين نطق ها نظر هر صاحب نظر سياسى - حقوقى را بخود جلب مينمايد . اين محكومين بقتل عمد در پاى دار در نطق قبل از مرگ خود ، كه با حضور هزاران تماشاگر و تشريفات خاص انجام ميگيرد ، غالبا علت اصلى ارتكاب جرم خود را فساد محيط قيد کرده اند .

بعضى از حقوقدانان ايران اخيرا به تحقيق در نوع جنايات و علل اجتماعى - اقتصادى - سياسى آنها در زمان معاصر پرداخته و نتيجه‌ى تحقيقات خود را طى ۱۰ سال چهارده ميليون نفر ايرانى بداد گسترى جلب شده اند (۱) و "چه انگيزه هاى زن را بصورت مجرم در ميآورد" (۲) وغيره را ميتوان نام برد . پژوهندگان منزه بالاتفاق با اين نتيجه رسيده اند كه : فقر ، بيسواي ، فساد اخلاق ، بيكاري ، نقص تعليم و تربيت ، خرافات و تعصبات مذهبي ، تعدد ماشينى سرمايه دارى وغيره علل اساسى بزه و بزهكارى زمان معاصر ميشود .

در سال ۱۳۴۶ وزير دادگسترى وقت تحت عنوان اينكه "جامعه‌ى ايران بددريت عالى رسيده است" تصويب نامه‌اى صادر و محاكم دادگسترى وارگانهاي اجرائى مجازات محكومين ابلاغ كرد كه از اين پس بجاي آويختن بداد تيرباران در سربازخانه ها اجرا شود . فاكتها نشان داد كه اگر وزير دادگسترى از جمله براى بى تاثير كردن نطقهاي قبل از مرگ محكومين در پاى دار در افكار عامه چنين پيشنهادى ميگردد ، در مقابل شاه و سازمان امنيت در حوادث اخير كردستان در دو ماهه‌ى شهريور و مهرماه ۱۳۴۷ براى ارباب ميهن پرستان كرد برخلاف تصريح قانون آئين دادرسي و كيفر ارتش روش دزدان محكومين با عدم از طرف محاكم نظامى رادرميدان عمومى شهرهاي مهاباد ، اشنوويه ، خانه وغيره معمول داشته و با اين هم اكتفا نكرده جنازه‌ى محكوم بمرگ راد ر شهر ميگردد .

مضمون اصل هشتم از متمم قانون اساسى اثر براينكه اهالى مملكت در مقابل قوانين دولتي مساوي الحقوق خواهند بود ، در جامعه‌ى طبقاتى و در شرايط تسلط استعمار نو در ايران مفسطامى بيش نيست . قوانين جنائى با تدابير كيفرى پيش بينى شده در آنها در دست نظام موجود مطمئن ترين وسيله‌ى تحميل اراده‌ى استعمارگران خارجى و دخلى بر طبقات مظلوم جامعه‌ى ايرانست . سيستم كيفرهاي معينه در حقوق جزاى ايران شرايط تصفيه ، بيضر كردن و مطيع نگه داشتن زحمتكشان را براى رژيم تا مين ميگردد . اين يك تروريسم جابرانه است كه جبهه‌ى قانونى در بر كردن است ووظيفه‌ى همه‌ى نيروهاي مترقى ملي و بين المللى افشا و نبرد بى امان عليه آنست .

(۱) "مجله‌ى تهران مصور" ۵ آذر ۱۳۴۴ شماره‌ى ۱۱۶۰

(۲) "مجله‌ى تهران مصور" ۲۱ بهمن ۱۳۴۵ شماره‌ى ۱۲۱۳

هنر و هنرمند

در مبارزه طبقاتی امروز*

... میگویند: هنرمند نباید خود را در سیستم موسیالیستی مستحیل کند، زیرا در این صورت "فاصله‌ی انتقادی" را خود از دست می‌دهد، چون از این بی‌بعد در "مقوله‌ی سیستم" فکر میکند و در نتیجه قابلیت انتقاد را خواهد داشت. و حال آنکه، بعقیده‌ی صاحبان این نظر، هنرمند باید از "تقدیم سیستم" فارغ باشد. هنرمند بعنوان مظهر فرد در مقابل جمع قرار گرفته است و تا اثرات و معلومات ذهنی او (البته او مارکسیست است، اما در عین حال صاحب ذهنیات خود می‌باشد) باید بدون وابستگی - مورد استفاده اش قرار گیرد تا جهات تکامل سیستم اجتماعی را از خارج راهنمایی کند، در حالیکه آن سیستم بخودی خود نمیتواند این جهات را بیابد. بهترین شکل عملکرد یک دولت دست آخر تکامل اقتصادی است در حالیکه هنرمند باید "به انسانهایی حد ذاته" نظر داشته باشد. هنرمند بدون سیستم بسا انسانها بعنوان انسان صحبت میکند، از انسان به انسان، بدون وابستگی طبقاتی یا حزبی، در "روا" محیط کار، و کاملاً در محیط انسانی و غیره. در همین روح مدعیان استقلال هنرمند از سیستم بسخن خود ادامه داده میگویند: هنرمند وظیفه دارد که انسانها را از سیستم موسیالیسم روگردان کند، چون او در این سیستم - همینطور در هر سیستم متشکل - نمیتواند انسان باقی بماند. آری، فرد و سیستم اجتماعی باید یکدیگر پیروز شوند، چه در کاپیتالیسم و چه در سوسیالیسم. براحتی میتوان کلمه‌ی "سیستم" را با کلمه‌ی "نهاد" یا "Establishment" عوض کرد. این نتیجه حاصل میشود که باید بجهت منافع انسان با سیستم وارد مبارزه شد.

من از مقابله با این نظریه خود داری میوزم تنه‌بایدان دلیل که این مقابله حتی در سال ۱۸۴۸ در آن نوشته‌ای، که "مارکسیست" هاهم آنرا قبول دارند، انجام گرفته است، یعنی در "مانیفست حزب کمونیست". در آنجا در باره‌ی سوسیالیسم "واقعی" یعنی سوسیالیسمی که در "روا" طبقات است، در "روا" سیستم است، متعلق به انسانهای مجرد است چنین نوشته شده است:

"مطبوعات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه، که تحت فشار یک بورژوازی حاکم بوجو

* این نوشته ترجمه و تلخیص خشناث است از سخنرانی جالب مانفرد وکورت (Manfred Wewerth) عضو آکادمی هنر جمهوری دموکراتیک آلمان و رئیسور در برلینر آسمبل نقل از مجله‌ی "Theater der Zeit" شماره‌ی اول سال ۱۹۶۹ که بوسیله‌ی اینجانب برای آشنا کردن خوانندگان "دنیا" با مباحث هنری در کشورهای سوسیالیستی و برخی مسائل حاد معاصر در هنر انجام گرفته است. هدف اساسی وکورت مقابله با آن نظریات نادرستی است که بویژه در دورانی در جمهوری سوسیالیستی چک اسلواکی تد اول و رواج فراوان یافت. مقاله حاوی نکات جالب و بحث‌های دقیقی است.

آمد، و بیانگر مطبوعاتی پیکار ضد این حاکمیت بود، زمانی به آلمان وارد شد، که بورژوازی آلمان تازه پیکار خود را علیه استبداد فئودالی آغاز کرده بود. فیلسوف ها، نیمه فیلسوف ها و فاضل مابان در آلمان درد امن این مطبوعات چنگ زدند و فقط فراموش کردند که همراه با انتقال آن نوشته ها از فرانسه، شرایط زندگی فرانسوی به آلمان انتقال نیافته است. در اوضاع و احوال آلمان، مطبوعات فرانسه بکلی اهمیت پراتیک مستقیم خود را از دست داد و منظره ی یک جریان صرفاً ادبی خالص بخود گرفت. نوشته های این مطبوعات ناچار میبایست به مباحث تجریدی بی تری در باره تحقق ماهیت انسانی بدل گردند.

چنانکه میدانیم، راهبان بردست نویس هائی که بر آن آثار کلاسیک بت پرستان باستان نوشته شده بود، شرح حال بی معنای مقدسین کاتولیک رامینگاشتنند. مصنفین آلمانی با مطبوعات ضاله ی فرانسه درست عکس این رفتار را کردند، بدین معنی که لاطائلات فلسفی خود را بر ظاهر مرتن فرانسوی نوشتند. مثلاً بر ظاهر اقتصاد فرانسوی از روابط پولی نوشتند: «از خود بیگانه شدن ماهیت انسانی» و بر ظاهر انتقاد فرانسوی از دولت بورژوازی نوشتند: «الغای سلطه کل مجرد» و غیره.

آنان عمل گذاردن لفاظیهای فلسفی بجای تشریحات فرانسوی رایانام «فلسفه عمل» «سوسیالیسم حقیقی»، «دانش آلمانی سوسیالیسم»، «توجیه فلسفی در سبب» «سوسیالیسم» و غیره تعمیم کردند.

بدین ترتیب مطبوعات سوسیالیستی - کمونیستی فرانسوی بکلی مسخ شد و از آنجائی که این مطبوعات درست آلمانی دیگر مظهر پیکار طبقه ای برضد طبقه ی دیگر نبود، آلمانی مطمئن بود که مافوق یکجانبه بودن فرانسوی «قرار گرفته است و بجای نیازمند پهای حقیقی از نیازمندی به حقیقت و بجای منافع پرولتاریا از منافع ماهیت انسانی و انسانها بطور کلی یعنی انسانی که متعلق به هیچ طبقه ای نیست و در عالم واقع وجود ندارد، بلکه تنها هستی او در آسمان مه الود پند ارهای فلسفی مستور است دفاع مینماید».

باین ترتیب این جویندگان ذات مجرد انسانی برآنند که انسان فقط زمانی میتواند انسان باشد که خود را از سیستم اجتماعی آزاد نماید و از پروسه ی کار بیرون بکشد و در خود فرورود و خود را از همه ی وابستگی های طبقاتی رها کند. برتولد برشت با این چنین تصویر وحشتناک یک خرد بورژوا در تاتریخی سرکارد است. بجهت اطمینان نقل قولی از برشت میآورم: وی مینویسد:

«تصور یک نظام دولتی که در آن نگرانی برای امور مادی زندگی از فرد و از توده ها گرفته شده باشد، یک تصور بورژوازی خالص است. یک فرد انقلابی از نگرانی برای امور مادی نفرت ندارد، برعکس انقلاب باید این نگرانی فرد برای خود را به نگرانی همگان برای فرد بدل کند. کمونیسم برای تقسیم وقت آزاد کوشش نمیکند، بلکه برای تقسیم کار کوشش است. کار برای از بین بردن کار، ایده ی رقت انگیز بازنشستگان است و در واقع باید تمام مردم در چنان موضعی قرار دادند شوند تا قادر باشند، بخاطر کار کارکنند».

این نقل قول متعلق به سالهای سی است. اما باسانی میتوان در آن یک هم آوایی با تصمیمات دستگاههای رهبری کشور ما مشاهده کرد. هنر ما باید همیشه از پیش موضعگیری و دید یک رهبر

سوسیالیستی را قبول کند. و این چیز دیگری نیست، جز همان فرعی که برخی از مخالفان "سیستم" و طرفداران استقلال هنرمند آنرا با طرد اصل در نظر میگیرند، و آن اصل عبارت است از پیروسی زندگی روزمره‌ی اجتماع. این نکته ایست که باید بدان پی برد، و از آنجمله باید مجموعه‌ی سیستم و دیالکتیک آنرا نیز بازشناخت. زیرا هنر اصولاً تا "اجتماعی خود را فقط زمانی می‌یابد که در مجموعه‌ی سیستم قرار گیرد و به دیالکتیک آن پی برد. این یک نظر ایدئالیستی متداول است - اگرچه شاید باند ازه‌ی نظر مشروح در فوق زانمند نیست - که تأثیر مستقیماً تا "تیر می‌کند. پس نه روی مجموعه‌ی سیستم اجتماع، بلکه منفرداً: یک تأثیر تنها در یک شهر تنها! ولی اگر تا "تیر مورد انتظار ظاهر نشود، مثلاً اگر نمایش نمایشنامه‌ی "ترس و همدستی را پیش سوم" در شهر هانوفر موجب منع فعالیت حزب ناسیونال دموکرات آلمان یعنی حزب فاشیستی آلمان غربی نشود. آنگاه آیا میتوان تقصیر آنرا بطور کلی بگردن تأثیر گذشت و از "عدم تا" تیر قاطع آن "شکایت کرد؟! تأثیر فقط در صورتی میتواند تا "تیر کند، که خود را بمنزله‌ی قسمتی از مجموعه‌ی سیستم اجتماعی بداند و هم روی این سیستم و هم روی هر فرد انسانی تا "تیر کند.

در اینجا میخواهم در مثال ذکر کنم که همین نقص جد ساختن تا "قر از سیستم را نشان میدهد. اولین مثال مربوط به هنرمندان پیشرو در کشورهای ایست که در آنها سیستم انحصاری دولتی حکمفرماست. هدف آنها اینست که طبع سیستم سرمایه داری تا "تیر کنند، بدون آنکه موضع واقعی خود را در داخل این سیستم اجتماعی مورد پیروسی و سنجش قرار دهند. یکی از قربانیان این طرز تفکر آگستون مونک Egon Monk مدیر سابق تأثیر هامبورگ است که فقط ۷۵ روز این سمت را بر عهده داشت. آگون مونک بعنوان رئیس روزنامه "تلون" نام بزرگی داشت. چون آگون مونک - به پند ار خود - خود را برای این تیر برد مجهز میسرمد، این آزمایش جسورانه را بعهده گرفت که تأثیر هامبورگ را بر مرکز پیشروید موکراسی سوسیالیستی در آن شهر بداند. تسلیحات او عبارت بود از: خودش، چند نمایشنامه‌ی مترقی، چند نفر همکار هم عقیده‌ی او و پول سنای هامبورگ. تا "تیر مورد انتظار بدست نیامده. هنر بطرز معجزه آسا و مستقیماً از صحنه در میان وجدان و معرفت هر فرد هامبورگی تا "تیر نکرد. بلکه سنای هامبورگ بایک سیستم کاملاً روبراه، صاف و ساده شیر را بست. و چون مونک خود را در هیچ چیز نیروی متشکل مترقی در میان این سیستم، بیمه نکرد. بود یا نمیتوانست بیمه کند، نقص بی اعتقادی وی به گنجاندن خود در یک سیستم به نتیجه‌ی کاملاً ساده‌ای رسید: او را معزول کردند. تاریخ تأثیر سوسیالیستی سابق در آلمان آموزش مهی را بدست میدهد: تأثیر فقط در سیستم متشکل یک جنبش انقلابی میتواند تا "تیر انقلابی داشته باشد. عدم تفکر در سیستم خواه خیر خواهانه مطرح شود و خواه غرضورانه، بر روی این فلسفه‌ی غلط بنانهاده شده است که طبقه‌ی کارگر وازده است و کاری از وی ساخته نیست. میگویند: امروز طبقه‌ی کارگر در کشورهای سرمایه داری در رفاهی بیش از حد ترخیص زندگی میکند (چه ترخیصی؟ کدام رفاه؟) و جذب سیستم سرمایه داری شده و لذا اقبالیت آنرا ندارد که نقش رهبری جنبش انقلابی را بعهده گیرد. باین جهت بنیاد عای صاحبان این نظر این روشنفکران اندک بر اساس پدانش وسیع خود باید این نقش را بعهده گیرند زیرا میتوانند بوسیله‌ی "فعالیت معنوی فطری خود" از خودشان در مقابل فریبها و حقه بازیهای سیستم سرمایه داری دفاع کنند و خسار از سیستم در روی یک زمینه‌ی بیطرف باقی بمانند تا از آنجا طبقه سیستم مبارزه کنند. با استناد به کارل مارکس (که وی را جز در یک نکته مدین و پذیرفتنی میدانند) و آن اینکه او اعتماد فراوانی به طبقه‌ی کارگر داشته است. با دعای آنها طبقه‌ی کارگر بجای اینکه در فقر و گرسنگی باقی ماند و باشد و سرمشق وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان آخر قرن نوزدهم تعقیب کند، اعمال نیکخواهانه‌ی بورژوازی را پذیرفته و حال بد را شباع میخورد، و روح انقلابی او نیست و نابود میشود. آنها بر آنند که بدینسان طبقه‌ی کارگر در

سیستم سرمایه داری مستحیل شده است. نتیجه چه میشود: روشنفکر (که او هم بحد اشباع میخورد) اما باز با مخالفت خودش رانگامیدارد، و قابلیت آنرا دارد که انقلابی باشد. و چون از خود بیگانه شدن کارگر در سوسیالیسم نیز ادامه خواهد داشت، لذا این نقش رهبری برای روشنفکران حتی در سوسیالیسم هم باقی میماند.

منکران رسالت اجتماعی طبقه ی کارگر میگویند: گرسنگی و فقر قوه ی محرکه ی فرد انقلابیست. این مطلب در انجیل متی بند ۶-۵ زیبا بیان شده است. "گرسنگان و تشنگان شادکامند، زیرا آنها سیر و سیراب خواهند شد". بیهوده است گفته شود، که مارکسیسم يك دین نجات بخش نیست، که آینده ی بهتری را بشارت دهد، بلکه يك تحلیل علمی اجتماعی است. فقر و گرسنگی تنها به انقلاب منجر نمیشود، در بهترین وجه به پیدایش لومین پرولتاریا منتهی میگردد. اما پرولتاریا محصول ترحم، گرسنگی یا فقر نیست، با وجود اینکه پرولتاریا غالبا از گرسنگی و فقر نشانی دارد، بلکه پرولتاریا يك طبقه ی تاریخی موجود است. نقش انقلابی پرولتاریا از قابلیت يك فرد پرولتر مجزا منشا نمیگیرد، بلکه از هستی اجتماعی مجموع طبقه ناشی میشود. و انقلاب بمنزله ی آرزوی طبقه بوجود نیامده، بلکه وجود این طبقه نفی زنده ی سرمایه است. اما اینهم نه برای اینکه سرمایه پد است و پرولترها خوب هستند، بلکه سرمایه فقط تازمانی سرمایه است، که بر نیروی کار پرولتاریا در پروسه ی تولید سيطره یابد. و استثمار يك مقوله ی اخلاقی از این نوع نیست، که باید با فقر همسان باشد، استثمار يك مقوله ی تاریخی است و میگوید که پرولتاریا باید نیروی کار خود را بمنزله ی يك کالا بفروشد، و با این طریق نه تنها برای نیروی کار خود، بلکه حتی برای ارزش کالای خود، یعنی نیروی کار، مزد میدهد. ارزش —

اضافی امروز چندین بار افزایش یافته است. ولی این بعهد التری هم نیست که رفتار انقلابی را تکوین می بخشد، بلکه تضاد عینی میان اجتماعی کردن روز افزون تولید و نگاه داشتن تملك شخصی افزایش یافتن موجب بروز روش انقلابی است. و انقلابی آنکس خواهد بود که بر پایه ی هستی اجتماعی خود، به نقش خود بمنزله ی "نفی کننده ی پراتیک این روابط تولیدی" معرفت یابد، و بکوشد تا آنرا تغییر دهد. افراد متعلق به چه نو در آلمان غربی نیز بر این عقیده اند و میگویند: درست نقصان همین معرفت است، که شاید در زمان مارکس معدوم های تهی معرفت بوجود میآوردند و معدوم های سیرمانع بوجود آمدن آن، معرفت میشدند. ولی در زمان مارکس معرفت طبقاتی چیز دیگری بود تا يك راز معدوم های تهی معرفت هرگز يك پدیده ی خود بخودی نبود. معرفت طبقاتی میبایستی از تحلیل علمی وضع طبقاتی بوجود آید. لذا برای آن طبقه ای که با تمام وسائل از طرف بورژوازی در نادانی نگاه داشته میشود، دانش منجموعه آلات و ابزار عظیم مبارزه ضرورت داشت. خدمت بزرگ مارکس وانگلس آنست که این تضاد را شناختند و حل کردند. طبقه ی کارگر فقط در صورتی میتواند خود را آزاد کند، که بشیرت را از استثمار و نادانی رها سازد. طبقه ی کارگر باید با سازمان خود همزمان دانشی را سازمان دهد که از فلسفه تا اقتصاد سیاسی از استراتژی و تاکتیک، نه فقط روشننگری توده ای، بلکه مبارزات آگاهانه ی توده هارا در برگیرد. پس کسی که امروز تحت شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی در آلمان غربی منتظر بوجود آمدن خود بخودی معرفت طبقاتی طبقه ی کارگراست، تا با آغاز يك پیکار انقلابی موافقت کند، و عدم تکوین این معرفت طبقاتی خود بخودی را واردگی طبقه ی کارگر میسرد، فقط يك چیز را آشکار میکنند و آن واردگی خود اوست. جبهه سائی در برابر جنبش خود بخودی در تاریخ مبارزات انقلابی بازی ندارد، و فاجعه هائی هم که این جبهه سائی را بوجود میآورد، تازه نیست.

پس "ثوری واردن طبقه ی کارگر" لااقل چیز دیگری جز يك خلط مبحث نیست. اما این فقط آغاز اشتباه است. اشتباه از اینکه میتوان تصور کرد، شدید تراست. در حال حاضر که سرمایه —

انحصاری دولتی حکمفرماست برای هرفرد کارگر آسائتر نشد ه است ، استثمار را بمثابه استثمار بشناسد ، و ارضا برخي احتیاجات مادی را بوسیله ی سرمایه داری امروزی بمنزله ی سد کردن مصممانه ی احتیاجات واقعی انسانی کشف کند ، احتیاجاتی که برآورده ساختن آن سرمایه داری رامجبور میکند ، به سرمایه داری بودن خود خاتمه دهد . این نکات فقط در مورد کارگران صادق نیست . نتیجه ای که بسیاری اشخاص از این موضوع میگیرند آنست که باید به مبارزه ی طبقاتی خاتمه داد ه شود . آنها توجه نداشتند که درست مبارزه ی طبقاتی بورژوازی بر این اساس بود ، که این پند ار را منتشر کند ، که دیگر مبارزه ی طبقاتی وجود نند ارد .

درد ویران ما برای تنظیم افکار مردم و بخش گمراهیها يك سازمان عظیم در اختیار بورژوازی قرار گرفته است و آن وسائل تبلیغات همگانی است . در مبارزه ی طبقاتی زمان ما این يك واقعیت مشهودی است که بورژوازی با این وسائل نه فقط موفق میشود با زور و جبر به انسانها منافع بیگانه ایرا تحمیل کند ، بلکه آنها را به انسانهایی بدل کند که از این منافع بیگانه بعنوان منافع خود دفاع میکنند یعنی قربانی د او طلبانه خود را تسلیم کند ، و این تسلیم د او طلبانه نیز بشیرمانه بعنوان دلیل د موکراسی عرضه میشود !

"تئوری وازد بن طبقه ی کارگر" که آن راحتی تئوری مدرن جلوه گر میسازند ، اگر از طبقه ی کارگر "کشف خود بخودی" این شعبده ی ایدئولوژیک را منتظر باشیم ، تا "شیران وسائل نپین مبارزه ی طبقه" را نماند ه میگیریم . باورمند ان باین تئوری توجه نیستند که حالیکه از طبقه ی کارگر کشف خود بخودی این شعبده را متوقعند ، در عین حال خود قربانی همین شعبده قرار گرفته اند زیرا درك نمیکنند که فقط بوسیله ی متشکل کردن واقعی و موثر طبقه ی کارگر میتوان با سازمان واقعی و بسیار موثر بورژوازی مقابله کرد . چون بورژوازی در حال حاضر همه چیز را بطور اساسی متشکل کرده است تا ادانائی و معرفت را نابود کند ، طبقه ی کارگر باید همه چیز را متشکل کند تا ادانائی و معرفت راگسترش دهد . در اینجا در انتظار يك "جنبش خود بخودی" بودن لااقل همانقدر زیان آور است که این نظر که گویا از حاصل جمع هر برخورد میان دانشجو و کارگر ، سازمان لازم فعال ، لازم خود بخود ، حاصل میشود . امکان مبارزات طبقاتی سیاسی در "کشورهای مرفه" پند ارواهی نیست . این موضوع را مبارزات طبقه قانسون فوق العاده در آلمان غربی و برضد کلیسم در فرانسه ثابت میکند . اما این يك پند ارواهی است که برای اینکه آدم خود را متشکل کند ، هرفرد دانشجوئی دانش فردی خود را بیک فرد کارگر منتقل میکند ، تا او را از لحاظ سیاسی "باسواد" کند . دانش شخصی يك فرد ، هرفرد هم که بی نقص باشد ، نمیتواند دانش مارکسیستی باشد ، چون دانش مارکسیستی را فقط در پراتیک ، یعنی در مبارزه ی طبقه میتوان بدست آورد . زیرا فقط در این عرصه امکان شرکت فعال علی در پروسه ی اجتماعی را میتوان آموخت ، یعنی بدست گرفتن قدرت ، واقعی و موثر شدن . "باسواد کردن" پرولتاریا (باسواد ای زمعرفت طبقاتی) يك پروسه ی آموزش ساده میان آموزگار و دانش آموز نیست . زیرا دانش آموز در عین حال آموزگار است ، و آموزگار در عین حال دانش آموز . بدون يك چنین معرفتی اتحاد میان روشنفکران و کارگران بی نتیجه است . زیرا مارکسیسم — لنینیسیم يك فلسفه ی نظری ، که آرمانها را برای آینده حاضر و آماده نگاه میدارد ، و راه وصول انرا نشان میدهد ، نیست . بلکه مارکسیسم — لنینیسیم تحلیل و تعمیم پروسه واقعی زندگی است ، بد انسان که این تحلیل در تجربیات ، مبارزات و نیازمندیهای طبقه ی کارگر نمایان میشوند . هنرشناس و فیلسوف مجاری لویکاچ در کتاب سابق خود "تاریخ و معرفت طبقاتی" چنین مینویسد "با به صحنه آمدن پرولتاریاست که معرفت واقعیت اجتماعی تکمیل میشود . و این معرفت از اینجهت کمال می یابد که جهان بینی پرولتاریا آنچنان قله ایست که از آن جامعه درکل آن مشهود است . این يك اشتباه مند اول است که گفته میشود ، طبقه ی کارگر فقط جمع کارگران امروزی در کارخانه ها امروزی است .

دانش جمعی مبارزه‌ی متاد یك قرن، که مارکسیسم - لنینیسم آنرا افاده کرده، دانش مارکسیستی دانش دربارہ‌ی کارگریست، بلکه دانش خود طبقه‌ی کارگراست و هرکس آنرا فرامیگیرد - چه بداند و چه نداند - رهبری طبقه‌ی کارگر را می‌شناسد. "سواد" (معرفت طبقاتی) یک پروسه‌ی دیالکتیکی است که در آن "فلسفه در پرولتاریا جوهرمادی خود را" و "پرولتاریا در فلسفه سلاح معنوی خود را" می‌یابد. ممتاز این پروسه، حزب طبقه‌ی کارگراست که در آن طبقه‌ی کارگر سازمان خود را می‌یابد، و علی‌شخصه آموخته‌ها را سازمان میدهد. نقش رهبری کننده‌ی حزب طبقه‌ی کارگر با ادعای هر فرد رهبر حزب تطبیق نمیکند، بلکه نتیجه‌ی علی پروسه‌ی تعمیم پراتیک و بکار بستن این تعمیمات است. اصل سانترالسم دموکراتیک بیان سازمانی این پروسه‌ی معنی را امکان تحقق واقعی و موثر دموکراسی است. تنها بوسیله‌ی حزب ممکن است منافع هر فرد را بنامه قسمتی از منافع مجموع طبقه در نظر گرفت و نیازمند آنها هر فرد را قابل اجرا کرد، در حالیکه این نیازمند آنها، مورد نیاز عدّه‌ی زیاد است. این موضوع در باره‌ی روابط احزاب کارگری با هم نیز صادق است.

تعجب آور است که چقدر رساد هستند آن روشنفکرانی که مدعی نقش رهبری در پروسه‌ی انقلابی هستند. زیرا اگر آنها طبقه‌ی کارگر را سرزنش میکنند که از بورژوازی اعمال نیکخواهانه را بشکل دستاورد اجتماعی قبول میکند، متوجه نمیشوند که خود آنها درست آن کاری را میکنند که طبقه‌ی کارگر نسبت میدهد یعنی طبقه‌ی بورژوازی آنها را بملل خودش ساخته و پرداخته میکند. این بورژوازی نیست که به پرولتاریا چیزی میدهد، بلکه این پرولتاریاست که برای خود مقداری (و آنها خیلی کم) از آنچه که متعلق به اوست در اثر مبارزه بدست میآورد. پس حکم مربوط باینکه روشنفکر بععلت دانش ساخت و پاخت پذیر نیست، میتواند آنچه راکه طبقه‌ی کارگر میتواند برای خود افاده کند، وی با وضوح آنرا بیان دارد، حکم غلطی است. زیرا این دعوی چیزی به روشنفکران عطا نمیکند، بلکه تنها دانشمندان، هنرمندان، مهندسان، دانشجوهای یافت میشوند که دانش آنها در مسائل اجتماعی به میزان دانش جمعی طبقه‌ای که به آن پیوسته اند، بسط می‌یابد.

در ارتباط با این نکته، دو مفهوم رایج داشت کرده‌ام، که توصیف نارسا و یا غلط آن در حال حاضر، نتایج شومی را بوجود میآورد: اول رفاه، دوم از خود بیگانه شدن. ما بمانندگان از "خود بیگانه شدن جاودانه" در این نکته موافقیم که این یک مقوله‌ی مرکزی در تصویری است که ما از انسان داریم. اما مارکس در آثار اولیه‌ی خود از این مفهوم دو نوع استفاده کرده است: یکبار برای اینکه پروسه از خود بیگانگی را بطور کلی تشریح کند، که ببرکت آن انسان، انسان میشود، پروسه‌ی کار ماهیت انسان را از وی بیرون میکشد و سپس این ماهیت در محصول کار بمنزله‌ی چیز بیگانه‌ای در مقابل او قرار میگیرد و سرشت واقعی او از وی جدا میشود. اگر باین ترتیب برخورد کنیم، در انصورت از خود بیگانگی یک مقوله‌ی انتروپولوژیک است، که مادامکه انسانها کار میکنند و انسان هستند، این مقوله برای آنها صادق است. اما مارکس مفهوم از خود بیگانه شدن را پنجو دیگری نیز مورد استفاده قرار داده است. خواننده‌ی دقیق متوجه میشود که برای تکمیل از خود بیگانگی غالباً از "کار" استفاده میشود. این مطلب توصیف همان وضعی است که سرمایه داری آنرا بوجود آورده است. کارگر نه فقط در مقابل محصول کارش - و بدین طریق کار خودش - قرار میگیرد، آن محصول و آن کار از جنگش ربوده میشود. نیروی کار او به کالا بدل میشود. بدینوسیله او در یک پروسه‌ی تطور بفرنج رابطه‌ی خود را با محصول دستهای خود از دست میدهد، و ناگهان این محصول بنامه چیز تهدیدکننده، خصمانه و درست شایسته‌ی مفهوم "بیگانه" در مقابل او ظاهر میگردد. امروز دیگر حتی مالک سرمایه دار کارخانه‌ای که او در آنجا کار میکند، آشنای او نیست. بدینسان اینجا این تصور بوجود میآید که هر نوع پیکاری علیه سرمایه داری بی ثمر است. مشکل نیست اصولاً اعتراف شود، که مفهوم دوم "از خود بیگانه شدن" یک پروسه‌ی تاریخی را

در سرمایه داری تصور میکند. بعلاوه درست روانشناسی اجتماعی بورژوازی امروزی ثابت کرده است که انسان‌هایی که خودشان را در وضع از خود بیگانه شدن می‌بینند، بهیچوجه آنرا محسوس نمیکنند؛ بلکه یکمک در دستگاه‌های تبلیغاتی سرمایه داری یک معرفت دروغین احساس خوشبختی برای آنها دست میدهند. طرفداران اندیشه‌ی "از خود بیگانه شدن" از مفهومی که مارکس در اثر دوران جوانی نوشته است سوءاستفاده میکنند تا از خود بیگانه شدن را به مقوله‌ای تبدیل کنند که از یک کشور سرمایه داری تا جمهوری دموکراتیک آلمان را در برمیگیرد. دلیل این ادعاست که، مادام که تولیدکنندگان از طرف یک دولت اداره شوند و مادام که آنها خودشان را کاملاً اداره نکنند، پروسه‌ی از خود بیگانه شدن هم وجود خواهد داشت. دلیل دیگر: در جمهوری دموکراتیک آلمان هم انسان‌هایی وجود دارند که خودشان را تنها محسوس میکنند. و بدینسان مقوله‌ی تاریخی "از خود بیگانه شدن" اینجا با احساس بی‌تنهایی عوض میشود. و اگر در ختر جوانی از عاشق خود دوری کند و تنها باشد، کافیهست که مفهوم از خود بیگانه شدن در مورد اثبات شود.

همه‌ی اینها سوءتعبیر از مفهوم "از خود بیگانه شدن" در نزد مارکس است که مستقیماً با بهره‌کشی ارتباط دارد و لغوی بهره‌کشی انسان از انسان به این پروسه نیز خاتمه میدهد. اما در باره‌ی مفهوم "رفاه" بین ما بسیارند کسانی که، در میان آنان جوانانی که با وضوح کم و بیش عقیده دارند: آنچنانکه رفاه هست، انقلاب نمیتواند باشد. رفاه چون به خرسندی منتهی میشود، لذا از فکر کردن انقلاب بی‌جلوگیری میکنند.

وقتی ماکله‌ی رفاه را استعمال میکنیم، بایستی آنرا درست توصیف کنیم. رفاهی که ما برای آن کوشش میکنیم (و این کوشش قسمتی از مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی ماست) آنچنان رفاهی است که سرمایه داری از مردم خود دریغ میدارد، برای اینکه سرمایه داریست و میخواهد سرمایه داری باقی بماند. ما میبایستی درباره‌ی این موضوع هم، بویژه با جوانان که این سؤال را مطرح کرده‌اند، بازم صحبت کنیم. رفتار انقلابی در حال حاضر یعنی چه؟ در اینجا میخواهم آن رفاه یا نیروی را توصیف کنم که مارکس، البته بعنوان یک فرد انقلابی، بیان نموده است. وی میگفت ثروت عبارتست از نیاز و فعالیت و لذت و نیروهای مولد و غیره جهان‌شمولی که برای افراد از طریق تبادل جهان‌شمول بدست آمده است.

گاه میپرسند فایده‌ی تاتروملا در مقایسه با کارخانه‌های شیمی بونا (کارخانه‌های معروف شیمیایی در آلمان دموکراتیک - مترجم) چیست؟ اگر ما وضع هردو آنها را در مجموعه‌ی سیستم اجتماعی سوسیالیستی در نظر بگیریم، روشن میشود که کارخانه‌های "بونا" و "برلینر آنسامیل" (تاتروم معروف برلن که آثار پرشت را نشان میدهد - مترجم) در آخرین تحلیل، هرگز با وجود محصول‌نهایی مختلف، در چیز مختلف نیستند: کائوچوک - هنر. آیا مفهوم "محصول نهایی" بطور کلی درست است؟ در یک کائوچوک در یک سمت و هنر پیشه در روی صحنه درست دیگر! اما در مجموعه‌ی سیستم اجتماعی این بهیچوجه هدف نیست، بلکه آغاز کار است. در این زمینه یک نقل قول میآورم: "هر قدر که تکامل جامعه - سیستم شخصیت سوسیالیستی در تجدید تولید اقتصاد رخنه کند، بهمان اندازه تمایز بین تکنیک مولد و غیرمولد (یعنی تکنیکی که بطور عمد در خدمت مصرف افراد است)، تمایزی که از مدت‌ها پیش فقط تاحد معینی ممکن بوده، دشوارتر خواهد شد. انسان خادم اقتصاد نیست، بلکه اقتصاد وسیله‌ی به هدف رساندن بسط کامل شخصیت سوسیالیستی است" (از مجله فلسفه شماره ۶ سال ۱۹۱۸). اینست محصول نهایی در بونا یا در برلینر آنسامیل و جای دیگر در مجموعه‌ی سیستم اجتماعی سوسیالیسم، چیزی که بعقیده‌ی پرشت کلاسیکها "با حیرت از پیش دیده‌اند": انسان اجتماعی در یک اجتماع انسانی شده.

بین برجستن و پریدن تفاوتی نیست. در بونا کائوچوک تولید میکنند و در برلینر آنسامیل تاتروم

و هیچگونه دستگاہ اجتماعی جامع نمیتواند مدبر را - چه مدبر کارخانه باشد و چه مدبر تئاتر - از این قاعده سرسخت معاف دارد که : هر قدر محصول و طرز تولید آن بهتر باشد ، بهمان اندازه تکامل شخصیت سوسیالیستی بهتر میشود ، زیرا آن شخصیت خود را بمثابة بهبودی بخش آن کار احساس و ادراک مینماید و خود را در کار بهبودی یافته بمثابة آفریننده ی خویش کشف میکند . اما اگر میخواهد محصول و طرز تولید آنرا بهتر کند ، باید قبل از هر چیز بدانند که محصول بچه منظوری مورد استعمال قرار میگیرد . در مورد کائوچوک مثل آفتاب روشن است . اگر لاستیک اتوموبیل با ۱۰۰۰۰ کیلومتر سائیده شود کائوچوک خام بد بود . است ، اما اگر با ۴۰۰۰۰ کیلومتر و بیش از آن سائیده نشد ، کائوچوک خام خوب بود . است . در مورد تئاتر چگونه است ؟ بچه منظوری استعمال میشود ؟ میزان سنجش خیر و فایده ی آن کدام است ؟

برشت در نمایشنامه ی خود بنام "روزهای کمون" از زبان یک کمونار در موقع جشن پیروزی کمون پاریس میگوید : " پس چرا انسان کاری انجام میدهد ؟ برای اینکه انسان کاری انجام داد باشد " . تئاتر درست یک چنین چیزی است ، چیزی که انسانها انجام میدهند . تئاتر بشما این چیز زائد را تحویل میدهد ، چیزی که انسان نمیتواند از آن محروم باشد ، والا نمیتواند انسان باشد . و هر قدر اجتماع عی عاقلانه تر و علمی تر بنانهاد شده باشد ، بهمان اندازه این کارهای زائد را از افراد خود بیشتر میطلبد . چیزهای زائد ، چیزهایی که تئاتر میتواند تحویل بدهد ، معمولا لذت ، تفنن و یا تفریح نام دارد . این توصیف ممکن است نکته ای پیش پا افتاده بنظر آید . اما در اینجا میتوانیم از اساسی علمی تئاتر عرضه کرد . حتی مهمترین موضوع هم در تئاتر از طرف تماشاگران فقط زمانی مهم تلقی میشود ، که آن موضوع برای آنها تا حد یک لذت اوج گیرد . باین طریق " محصول " تئاتر فقط آن اوضاع و احوال تصویر شدنی روی صحنه نیست ، بلکه قبل از همه ، حالتی است که در این اوضاع و احوال برای تماشاگران ایجاد میشود زیرا تماشاگر نباید آنچه را که روی صحنه نمایش داد ، میشود بطور ساده بعنوان ضروری یا جبری " ایمن است و جز این نیست " ادراک کند ، بلکه باید درباره ی آنچه که با او نشان داد ، میشود ، چنانحالتی داشته باشد که آنرا ادما آزمایش کند ، مقایسه کند ، برای خود حالات دیگری را تصور کند ، خوشش بیاید ، رد بکند ، موافقت بکند ، بخندد و بگریزد . او نباید اشخاص نمایشنامه را در زندگی خود تقلید کند ، بلکه خودش را بوسیله ی آنها تهییج کند ، راههای حل شخصی خود را که به زندگی روز مره او مربوط است ، بیاید .

از اینجاست که برشت لذت نویسنده تماشاگران تئاتر عصر ما را کشف میکند و آن اینکه : اندیشیدن بیش از پیش یکی از لذات مهم نوع بشر مبدل میشود . این اندیشیدن هم بصورت تفکر و هم بصورت رویا ، هم بصورت احکام و هم بصورت امیدها بروز میکند و همه ی آنها ناشی از این تلاش بزرگ است " که سیاره ی خود را قابل سکونت سازیم " . از اینجهت تئاتر یک آزمایشگاه مناسبی است که در آن میتوان " بازی کرد " . پیروزی ، شکست ، عشق و نفرت ، حتی مرگ و تولد ، خلاصه کلیه ی رفتار انسانی ممکن را بمنصه ی ظهور رساند ، که تماشاگر آنرا بطور انتقادی آزمایش میکند و مستقلانه آنرا با تجربیات شخصی پیوند میدهد و بازندگی خود منطبق میسازد . نه برای اینکه فقط کشفیاتی کرده باشد ، بلکه بیش از همه برای اینکه خود را در " قابلیت کشف کردن " بیازماید . و هر قدر رجولان خیال او که گذران روز مره اش بان قوت داده است ، آزادانه تر باشد ، بهمان اندازه میآموزد ، در واقعیت سوسیالیستی ، شانس واقعی برای تکامل شخصیت خود را جستجو کند و آنرا مورد استفاده قرار دهد . بدین طریق تئاتر آنجا میتواند کاملا سودمند باشد که در تماشاگرانش بازی واقعی اظهار احساس را برانگیزد و مهربانی آن در جانی میسراست که خود را " زائد " نشان دهد . زیرا در این " زائد بودن " گوناگونی ، استعداد کاشف بودن و تغییر پذیری انسانها ، شخصیت های سوسیالیستی پدید میگردند .

نکته ی دیگری که میخوایم بگویم یکبار دیگر مربوط باین سؤال است: رفتار انقلابی در حال حاضر چیست؟ ملاکهای آن کدام است؟ اشکال بروز مشخصی آن کدام است؟ دیدیم که مقابله ی غیر عملی رفاه با رفتار انقلابی بهمچوجه ما را به رفتار انقلابی رهبری نمیکند. این جهت گیری غلط اید الهزه کردن رمانتیک فرد انقلابی بمعنوی آن کسی که در مبارزات مبارزه میکند و یا مجاهد جنگل است، رواج فراوان دارد، و آرزوی اینکه انسان اینطور رفتار کند، از نیت صادقانه ی انقلابی بودن ناشی میگردد. در اینجا صفات "انقلابی" یک مفهوم عمومی نیست، که از مبارزات اسیراتاکوس تا جنگهای پارتیزانها در جنگلهای امریکای جنوبی راد برگیرد. شکی نیست که اسیراتاکوس و پارتیزانها مظاهر رفتار انقلابی اصیل هستند، ولی اینها نمونه های جامع و مانع نیستند. در این مثالها از یکسوا سپارکوف برضد رفاه طفیلی وار برده در آران روسی و از سوی دیگر پارتیزانهای معاصر برضد برده در آران مسدرن مبارزه میکنند. در جمهوری دموکراتیک آلمان حالا رفتار انقلابی اصولا در یکبار برای رفاه طبقه ی کارگری متحدین او بروز میکند. بنیاد رفاه مفهوم مارکسیستی رفاه است. در شرایط سرمایه داری مبارزه طبقاتی تضعیف دولتی است که بر سر کار است. در شرایط ماتوقیت دولت نوین مهمترین مهم در مبارزه طبقاتی بین المللی است. چون این مبارزه به تضعیف امپریالیسم منتهی میشود. مابعد ملت قهرمان و متنام فقط بوسیله ی بسیاری هدایا و اقدامات کنکی یاری نمیرسانیم، بلکه مهمترین کمک ما "ساختن کشور خودمان و اثبات برتری تاریخی آنست، تکامل بخشیدن انسانهای آن تاسطح انسانهای سوسیالیست است. مفهوم "رفتار انقلابی" باید پیش از هر چیز از مبارزه ی طبقاتی ناشی شود. بدین طریق دیده میشود که پیشترکروسئولیت شخصی هرکارگر در از پیش بردن انقلاب علمی - فنی تحت شرایط نوین، یک رفتار انقلابی اصیل است. در مقابل مبارزه ی انقلابی آشکار، این معضل بوجود میآید، که این مبارزه باید از یک خود آگاهی عالی برخوردار باشد، چون فشار مستقیم دشمن طبقاتی او را به این یکبار مجبور نمیکند. برای این یکبار جدید دانش، خود آگاهی و قبل از همه هشیاری امد اوم لازم است. اینطور بنظر میآید که مبارزه مشکل، اگر هم این یکبار با محرومیت های کمی توأم باشد، نتیجه ی آن در فائق شدن محرومیت ها ارزیابی میشود. یک رفتار عمومی انقلابی که مستقل از وضع طبقاتی باشد، یک رمانتیسم ایدئولوژیکی است، که شاید باید برای جوانان خودمان آنرا تصویب کنیم، مادام که نفهمیدیم این که چطور با انسان اید الهی اصیل یاد بدیم. ولی ما نمیتوانیم این مفهوم را که از طبقه و یکبار طبقاتی ناشی نمیشود برای ایدئولوگها و هنرمندان تصویب کنیم. این مفهوم آنها را به رمانتیسم رهبری نمیکند، بلکه به ضد انقلاب میرساند. برای اینکه آنها ظاهر امیخواهند رمانتیک باقی بمانند، مشکل است که آنها را بمنزله ی ضد انقلابی شناخت، چون مفهوم ضد انقلابی هم در اینجا "رمانتیزه" شده است. ضد انقلابی کیست؟ بنظر میرسد که در وقایع مجارستان باین سؤال پاسخ داده شده است: مبارزه ی مسلحانه ی آشکار برضد انقلاب. و بسیاری اشخاص این مبارزه را تا ۲۱ اوت در چکوسلوواکی ندیدند، ضد انقلاب راندند، فو قش یک مقدار "اختلافات ایدئولوژیک" دیدند. چرا؟ زیرا آنها مفهوم ضد انقلابی را نه از وضع مبارزه ی طبقاتی مشخص، بلکه از تصورات کلی بیرون میکشند. آنها این واقعیت را ندیده گرفتند، که در مبارزه ی طبقاتی نه فقط پولتاریاتجربه میآموزد، بلکه امپریالیستهای نیز آموذ میشوند. آری، مبارزه ی طبقاتی درست از اینقرار است که چون اوضاع و احوال تغییر میکند، باید مبارزه را دامتغییر داد. آخرین کنفرانس ناتو تأیید کرد که چقدر اوضاع و احوال در مقابل حوادث مجارستان تغییر کرده است. ژنرال لنینتزر (Lennitzer) از ورود نیروهای کشورهای متحد پیمان ورشو حیرت زده شده بود، بطوری که گفتم - هیچ ارگان ناتو با وجود دستگاہهای جاسوسی فراوان از تدارک این جریان خبرنداشت. این عمل با آنچنان دقتی انجام گرفت که برای متحدین ناتو معلوم است. من از نتیجه گیری ژنرال لنینتزر صحبت نمیکم، بلکه از کشف او سخن میگویم. بعد از کنفرانس ناتو برای امپریالیسم روشن

شده است که زمان ضد انقلاب نظامی آشکار، گذشته است. همانطور که کنتس د نهف (Dönhoff) فرمولبندی کرده است، بجای آن شیوهی "عمل کاملاً بی سروصدا" وارد میدان شده است. لذا در چکوسلواکی عمل بی تظاهر، باخود داری آغاز گردید. امپریالیست ها دیگر شخصانمایان نشدند. بوسیله ی دستگاههای تبلیغاتی عظیم آن تنها "سبب نفاق" را بین مردم يك کشور سوسیالیستی قسمت کردند. کسی که میخواهد شاید پراشتهای گذشته غالب آید، که میخواهد بر نقش رهبری کننده ی حزب فائق آید، تا آنرا به نقش "الهام بخش" مبدل کند، حتماً يك چنین سببی را دریافت میدارد.

بدین طریق امروز یکی از اجزا "مرکبه ی مبارزه ی طبقاتی نه فقط مبارزه با ضد انقلاب، بلکه شناخت آنست. زهراد رحال حاضر یکی از اجزا" مرکبه ی ضد انقلاب آنست که خود را همیشه ضد انقلاب مستمر نگاه دارد. در این مورد مطبوعات ما لائال فراوان ذکر شده است. با وجود این برای من جالب است در باره ی دو مثال در موضوع "ضد انقلاب" که از غرب به ما رسیده است، توضیح دهم:

اولین مثال را از شماره ی آخر مجله ی آلمان غربی بنام "کورس بوخ" شماره ۱۴ سال ۱۹۶۸ گرفته ام. نقل قول است از هانس ماگنوس انتسن برگر (Hans Magnus Enzensberger) که امروز خود راهواد آر تئوری واژدن و "عدم توانائی" طبقه ی کارگر میداند و بعلاوه مورد سو ظن نیست که تمایلی بعمومی ماداشته باشد. او در مورد ارزیابی باصطلاح "جنبش دانشجویی پراگ" به نتایج زیرین رسیده است:

"... و مسائل اقتصادی از این هم کمتر دیده میشود. افکار ساده لوحانه. حتی آرزوهای خود را در مورد دریافت کمک از نوع "کمک به رشد و توسعه" از طرف کشورهای امپریالیستی ابراز میدارند. برای این کمک قبل از همه آلمان غربی در نظر گرفته میشود. به يك دموکراسی سوسیالیستی واقعی اشاره نمیکرد. اما بطور مجرد. هسته ی اصلی آن ارزی است. استقرار مجدد آزادیهای بورژوازی است، بویژه در زمینه ی بسط میدان عمل در مورد فرهنگ سیاسی. هر قدر تصورات سیاسی دانشجویان مبهم باشد، بهمان اندازه رنگ ملی این تصورات شدید و قوی است. توجه سیاست خارجی بیش از پیش روی کشورهای سرمایه داری متمرکز میشود. جمهوری دموکراتیک آلمان بشاید دشمن خارجی در نظر گرفته میشود. ... دارد و نگاه خوبی توجه آنها به صورت بطرف یوگوسلاوی و رومانی است. ... رفتار دانشجویان پراگ و شورای آکادمی دانشگاه در يك تظاهر بنفع ویتنام در جلوی سفارت آمریکا در پراگ شاخص بود. دانشجویان ویتنام شمالی پرچم و پلاک سفارت را پائین کشیدند. دانشجویان چک پرچم را بجای امنی بردند و از سفیر آمریکا معذرت خواستند."

در اینجامان نقل قول راقطع میکنم. کسی که در این اواخر عکسهای پنجاه و یکمین سالروز انقلاب اکتبر را در پراگ دیده است، میدانده که پرچم کد ام کشور حالا در آنجا از طرف این باصطلاح جنبش پائین آورده و آتش زده میشود: پرچم اتحاد شوروی!

انتسن برگر پیشگویی میکند (البته پیش از تاریخ ۲۱ اوت) "این جنبش بدون شك خصوصیات روزنیستی - اپورتونیستی و حتی شاید ضد انقلابی بخود میگرد". همینطور لیتل و سلا پول Ithel de Sola Pool امریکائی بازهم قبل از ۲۱ اوت در "کورس بوخ" شماره ی ۱۳ سال ۱۹۶۸ با هیبت و خشورانه ی يك پیشگودر باره ی "آینده ی ضد انقلاب در فاصله ی سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۷۰" مینویسد:

"در اتحاد جماهیر شوروی عدم رضایت از طرز کار سیستم اقتصادی - با وجود رشد اقتصادی مداوم - بیشتر از حالا خواهد شد. بحث در باره ی حذف اجتماعی حزب و کلخوزها، در باره ی امکان فعالیت سرمایه گذاری مستقل در صنایع و اقدامات مشابه بیش از پیش محافل وسیعی را در بر میگیرد."

مسئله ی بیکاری خیلی مهمتر خواهد شد . اما با وجود این تغییرات وسیع تا سال ۱۹۷۰ اتفاقی نخواهد افتاد
 د ر اروپای شرقی لااقل يك کشور - اگر چه نه بطور رسمی - لغو هر نوع فعالیت با نقشه ی رهبری شد هی
 مرکزی را مورد آزمایش قرار خواهد داد . در اروپا رفت و آمد بین شرق و غرب متعادل یا افزایش خواهد
 یافت و بالاخره بدون مانع بین شرق و غرب رفت و آمد خواهد شد . در برخی از کشورهای اروپای شرقی ،
 کمونیسم بالاخره بیک مرده ی بیجان بدل خواهد شد ، در حالیکه هیچ کجا آشکارا آنرا رد نمیکنند .
 مثال دوم خالی از مزه نیست : زیرا اگر نویسنده واقعا بآنچه که او می نویسد باور دارد باید
 آنرا به حساب بیاورد ، که کمونیست هادست آخر بوسیله ی ایشان اطلاع حاصل کرده اند ، که چه
 خیالهایی در باره ی آنها وجود دارد ! !

در نکته ی آخرین میخواهم بالاخره يك مثالی بیاورم که بطور مشخص نشان میدهد ، که چگونه
 رفتار انقلابی و ضد انقلابی در وضع مشخص شناخته میشود . من عقیده مند ارج که در استان کوچکی که
 جان رید (John Reed) در کتاب خود بنام " ده روزی که در نیارالزاند " آورده است بتمنهایی کافی
 است که يك انسان امروزی بتواند در پیکار طبقاتی جهت گیری کند . شامحتما آن داستان را در خاطر
 دارید . داستان چنین است : روشنفکری که نمیتواند خود را در پیکار طبقاتی هماهنگ کند ، از يك
 سرباز سرخ سؤال میکند و جواب قالبی زیرین را دریافت میدارد : دو طبقه وجود دارد ، بورژوازی و
 کارگر . انقلابی در این سمت باریکاد ایستاده است و ضد انقلابی در آن طرف باریکاد . من فکر میکنم که
 جان رید تنها حدسه ای را توصیف میکند و فکر نمیکنم که او بدینوسیله خواسته باشد تئوری انقلاب را مطرح
 کرده باشد . اگر او چنین چیزی را میخواست ، فراتر از آنچه ی دیگری باو میآموخت و آن تاریخچه ی
 ۶ ژوئیه ی ۱۹۱۸ است که در يك فیلم عامی شوروی مجسم شده و با همین نام در سینماها نشان داده
 میشود . موضوع مربوط به صلح برست است . لنین طالب این صلح بود . نه برای آنکه میخواست در
 برابر امپریالیسم آلمان تسلیم شود ، بلکه برای اینکه انقلاب سوسیالیست را در آن زمان میآورد که از
 درون این صلح يك دوران تنفس بدست میآورد . و برای اینکه لنین حاضر بود يك قسمت از بالتیک و
 اوکراین را موقتاً به آلمانها واگذارد . پس رفتار انقلابی لنین اصولاً مبتنی بر این بود که انقلاب مسلح
 را در آن لحظه ادامه دهد . اما سوسیال رولوسیونرها ادامه ی انقلاب و آزاد ساختن مسلحانسه ی
 اوکراین را طلب میکردند . آنها لنین را به خیانت به انقلاب متهم میکردند ، چون آنها پیکار انقلابی
 در باریکاد را فقط پیکار انقلابی میدانستند . ما میدانیم که چقدر برای انقلاب بیرون آن دوران با
 دشوار باشد که انقلابی را از ضد انقلابی بازشناسند . قسمت مهمی از ارتش سرخ با اعتقاد محکم بطرف
 سوسیال رولوسیونرها رفتند ! در زیربناسکی بوسیله ی آنها توقیف شد ! لنین و دستجات کوچکی در
 کرمل محاصره بودند !

مسئله ی ساده ی انقلابی کیست ، مسئله ی وجود انقلاب در ۶ ژوئیه ی ۱۹۱۸ در مسکو شد .
 زیرا ضد انقلاب فقط يك توده ی عمال بورژوازی نبود ، بلکه يك قسمت از آنرا سربازان سرخ تشکیل
 میدادند ، که چندی پیش به قصر زمستانی حمله کرده بودند . با وجود این بسیاری نتوانستند بفهمند ،
 آنچه که حالا انجام میدهند ، اعمال ضد انقلابی است .
 این يك قدرت استادانه ی کمیته ی مرکزی لنینی بود که مسئولین تبلیغاتش توانستند درست آن
 دسته های ارتشی که قبول صلح برست برای آنها زندگی ویژه ای داشت ، یعنی سربازان اهل لاتوی را
 رانقاع سازند ، زیرا آنها بوسیله ی صلح برست کشور خود را از دست میدادند ، ولی انقلاب رانجات
 می بخشیدند

يك قرارداد ننگين

/ بمناسبت پنجاهمین سال انعقاد قرارداد اسارتبار ۱۹۱۹ /

قرارداد ۱۹۱۹ سلف داشت و این سلف سندی است که دولتین روسیه ی تزاری و بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۶ از سپهدار - نخست وزیر ایران گرفته بودند. در تاریخ ۱۹ ژوئیه و اول اوت ۱۹۱۶ سفرای روسیه ی تزاری و بریتانیای کبیر در ایران ، یادداشت های مشابهی متضمن پیشنهاد - هائی در مورد باصطلاح اصلاحات لشکری و مالی بدولت سپهدار تسلیم کردند و طلب نمودند که در ایران قوای منظم نظامی تحت نظر افسران روس و انگلیس تشکیل شود و کمیسیون مختلطی به اصلاحات امور مالی ایران بپردازد. سپهدار نخست وزیر وقت در پاسخ این یادداشتها صریحاً گفت که پیشنهاد های دولتین را نظر باوضاع کنونی وجود "فورس مازور" - یعنی از روی اجبار می پذیرد مشروط باینکه پس از افتتاح مجلس بتصویب برسد.

با این سند که فقط باامضای سپهدار و وزیر امور خارجه ی دولت وی - صارم الدوله بود، روسیه تزاری و بریتانیای کبیر خود را مجاز شمردند قشون ایران را تحت اختیار بگیرند و امور مالی را بدست کمیسیون مختلطی "اداره" نمایند.

ولی در سال ۱۹۱۷ ابتدا انقلاب فوری و سپس انقلاب اکتبر در روسیه روی داد و امپریالیسم تزاری از صحنه ی سیاست خارج شد و روسیه ی شوروی تمام قراردادها و عهدنامه های امپریالیستی تزار را ملغی نمود. آنوقت امپریالیسم انگلیس بخیال بلعیدن تمام ایران اقتصاد و سند قیمومت بر ایران را که در سال ۱۹۱۶ از سپهدار گرفته بود، در اوت ۱۹۱۹ بادلالی وثوق الدوله در دفتر استعمار ، بنام امپراتوری بریتانیا به ثبت رسانید. در این قرارداد هم انگلستان هدفهائی را تعقیب می کرد که در سال ۱۹۱۶ باتفاق دولت تزاری روسیه تحقق آنها را از سپهدار خواسته بود. از آن تاریخ تا اواخر سال ۱۹۲۰ سرتاسر دیپلماسی انگلستان و فعالیت سیاستمداران بریتانیا در ایران متوجه اجرای قرارداد ۱۹۱۹ بود و در این راه از هیچگونه تهدید و تطمیع و شانتاژ و تحریک خودداری نمی کردند. اسناد و همچنین تلگرافهائی که در آن زمان بین سفیر انگلیس در ایران و وزیر امور خارجه ی انگلستان مبادله شده و قسمتی از آنها اخیراً منتشر گردیده است ، ماهیت قرارداد ۱۹۱۹ را نشان میدهد.

لرد گورسون (Gurson) وزیر خارجه ی انگلیس در گزارش محرمانه ی نهم اوت ۱۹۱۹ به کابینه :

"یکسال پیش يك سیاستمدار ایرانی بنام وثوق الدوله که طرفدار منافع انگلیس است رئیس الوزرا شده ما بوزیر مختار خود در تهران دستور دادیم قرارداد وی با دولت ایران منعقد سازد تا منافع انگلستان در آن خطه ی عالم محفوظ بماند ..."

سپس وزیر امور خارجه ی انگلیس میگوید :

"ممکن است سؤال شود که چرا مادست باینکار زده ایم و نمیگذاریم که ایران بحال

خود بماند ؟ در پاسخ این سؤال باید بگویم که موقعیت جغرافیائی ایران و اهمیت
منافع مادرانجا، امنیت آینده ی مشرق امپراتوری انگلستان، مارا ملزم میسازد
باین کار دست بزنیم. مامسئولیت حمایت بین النهرین را بعهده داریم و
نمی توانیم اجازه بدیم که بین سرحدات هند وستان و بین النهرین از هم
گسیختگی مالی و اختشاش سیاسی وجود داشته باشد ۰۰۰۰

انتشار متن این قرارداد به حیثیت و اعتبار سیاسی و بین المللی ایران لطمه ی فراوان زد،
بطوریکه کنفرانس صلح، نماینده ی ایران را بعنوان نماینده ی دولت مستقل نپذیرفت.
اما روش و لحن سیاستمداران انگلستان با مقامات رسمی ایران پس از عقد قرارداد، از هر
تلگرافهای مبادله بین سفارت انگلیس در ایران و وزارت امور خارجه ی انگلستان، روشن میشود.
مثلا لرد کرزن وزیر امور خارجه ی انگلیس در تلگراف دهم آوریل ۱۹۲۰، به سفیر انگلیس در
تهران چنین مینویسد:

" هشتم آوریل وزیر امور خارجه ی ایران - نصرت الدوله - پیش من آمد و در ضمن
این ملاقات مساعلی مطرح شد. اول اینکه نظرم در باره ی شرکت امریکائیهادر
بهبود وضع اقتصادی و مالی ایران چیست ؟ پس از گفتگو، وزیر خارجه ی ایران
برنامه ی وسیعی پیش کشید که باعث حیرت من شد و بالاخره کلمه ی نفست را
بزبان آورد. من فوراً متوجه شدم که منظورش کمپانی " استاندارد اویل " امریکا
است که سعی دارد جای پائی برای خود در ایران باز کند. به او اخطار کردم که
اگر قرار باشد باین شرکت اجازه ی فعالیت در ایران داده شود درد سر برای
همه ایجاد خواهد کرد و دولت انگلیس چنین وضعی را نمیتواند قبول و تحمل نماید."

سپس وزیر امور خارجه ی انگلیس مینویسد:

" حضرت والا مطلب دیگری بجهان کشید که باز موجب حیرت من شد و سؤال کرد
آیا موافقت داریم که دولت ایران مستقیماً با دولت شوروی رابطه برقرار کند. گفتم
نمی توانم در این مورد پاسخ مساعد بدهم. مایه ی تاثر بود که دولت ایران پس
از آنکه قرارداد ی با ما امضا کرده است اکنون خود را بهتر دری میزند که با همه
نوع دولتها و کشورها وارد معامله شود. یکروز با آذربایجان قفقاز قرارداد میدهد،
روز دیگر با امریکائیها وارد مذاکرات مالی میشود و حال هم میخواهد با دولت
شوروی سازش کند."

وزیر امور خارجه ی انگلستان با اکتفا به قرارداد ۱۹۱۹ اجازه نمیدهد که ایران با دولت دیگر
وارد مذاکره شود. او ایران را مستعمره ی انگلیس می شمارد و حق زندگی مستقل برای آن قائل نیست.
سفیر انگلیس هم در تلگراف ششم آوریل ۱۹۲۰ خود بیوزارت خارجه ی انگلستان مینویسد، که
به نخست وزیر ایران گوشزد کرده است دولت ایران نباید بدون صلاح دید انگلستان اقدام نماید و
هیئتی پیش رهبران شوروی بفرستد.

بدین ترتیب با اکتفا به قرارداد ۱۹۱۹ به نماینده ی رسمی دولت ایران " اخطار و گوشزد "

میشود.

قرارداد ۱۹۱۹ واقعا سند قیمومت انگلیس بر ایران بود و حتی عاقدین اش با اهمیت ضد ملی
آن اذعان داشتند. مثلا نورمن (Norman) سفیر انگلستان در تهران ضمن تلگراف مورخه ی ۱۵ ژوئن

۱۹۲۰ اعتراف میکند که قرارداد، ضد ملی است و مخالفت ایرانیان با آن از روی مہین پرستی و احساسات صاد قانہ است. عین تلگراف چنین است :

" رئیس الوزرا * امروز مجدداً در بارہ ی دخالت وضع دولت با من صحبت کرد... از جناب اشرف سؤال کردم آیا دعوت از چند سیاستمدار ایرانی برای کمک در ادارہ ی امور، موجب تقویت دولت نخواهد بود؟ جواب داد این کار غیر ممکن است، زیرا اشخاصی از قبیل مشیرالدوله و موہ تمن الملک ممکن است حاضر بہمکاری باشند ولی در بحران فعلی کار مثبتی از دستشان بر نمی آید. گفتم منظور شما اشخاصی از قبیل این دو سیاستمدار ایرانی نیست، بلکه افراد پست کہ از روی مہین پرستی و انگیزہ های صاد قانہ ی دیگر با قرارداد مخالفت میکنند جناب اشرف گفت چنین اشخاصی حاضر بہمکاری با دولت نیستند."

وثوق الدولہ و انگلستان می خواستند پای ایران را بہ بلوک ضد کمونیسیم، بمبارزہ ی مسلحانہ علیہ روسیہ ی شوروی بکشاند و تلگراف ۱۲ ژوئن ۱۹۲۰ سفیر انگلیس بوزیر امور خارجه ی دولت متبوع خود گواہ این امر است کہ در آن گفته میشود :

" رئیس الوزرا * اظهار تمایل کردہ است در عملیات نظامی علیہ بلشویکها، قوای ایران با ما همکاری کند ولی قبلاً باید پول و اسلحہ برسد."

عدہ ای بر آنند کہ وثوق الدولہ و همکاریانش نظر سوئی از انعقاد قرارداد نداشتند. اما اسناد و مدارکی دردست است کہ وثوق الدولہ و همکاریانش آگاہانہ باین خیانت دست زدہ و در برابر آن پول و مدال و حتی وعدہ ی تأمین مالی و پناہندگی سیاسی در خاک امپراتوری گرفته بودند. از این لحاظ تلگراف وزیر مختار انگلیس در تہران کہ در ماہ نوامبر ۱۹۱۹ برای وزیر امور خارجه ی آنکشور فرستادہ جالب توجہ است کہ در آن ذکر گردیدہ است کہ بانک شائشاهی مبلغ پرداختی در این معاملہ را چہار صد ہزار تومان گزارش دادہ و از این مبلغ دویست ہزار تومان بحساب وثوق الدولہ ریختہ شدہ است. علاوہ بر این پس از آنکہ سہیدار رئیس الوزرا * میشود، وثوق الدولہ را متہم میکند کہ دویست و پنجاہ ہزار (۲۵۰۰۰۰) لیرہ از دولت انگلیس رشوہ گرفته است و این نکتہ در تلگرافهای مبادلہ بہین سفارت انگلستان و وزارت امور خارجه ی آنکشور خاطر نشان گردیدہ است. بہ مسارم الدولہ و نصرت الدولہ وزرا * مالیہ و امور خارجه ی دولت وثوق الدولہ ہم ہر یک دریافت صد ہزار لیرہ نسبت دادہ شدہ است.

بالاخرہ کابینہ ی وثوق الدولہ در نتیجہ ی مبارزہ ی آزاد پخواهان کاملاً رسوا میشود تا جائیکہ مسئلہ ی تعویض آن در محافل رسمی انگلستان مطرح میگردد. از جملہ نورمن در تلگراف ۱۸ ژوئن خود بوزیر امور خارجه ی انگلستان مینہسد :

" وضع سیاست انگلستان در ایران بسیار روخیم است. دولتی کہ قرارداد را امضاء کردہ، محبوبیتش را بکلی از دست دادہ است... اگر کمک فوری نشود دولت سقوط خواہد کرد و پس از آن سیاستمدار دیگری / منظور سیاستمدار مورد اعتماد انگلستان است / حاضر نخواہد شد کابینہ ی جدید را تشکیل دہد و خلائی کہ در نتیجہ ی تخلیہ ی ایران از قوای انگلیس ایجاد میشود احتمالاً بوسیلہ ی بلشویکها پرخواہد شد. تمام پولہائی کہ تاکنون خرچ شدہ بہد رخواہد رفت و

منافع مادراین کشور معدوم و قرارداد ایران و انگلیس لغو خواهد شد *
با وجود اینکه بقول نورمن دولت و شوق الدوله اعتبار و حیثیت خود را یکی از دست داده بود ،
انگلستان اصرار میبرد که اورا سرکار نگهدارد و لرد کرزن به سفیر انگلیس در تهران تلگراف چنین
دستور میدهد :

" در باره ی آنچه در تلگرافتان گفته اید که رئیس الوزرا ایران دیکرکاری از
دستش ساخته نیست باید بگویم که ایشان بهتر و موثرتر از هر شخص دیگری
میتواند از قرارداد دفاع نماید . ما شخص دیگری رانمی شناسیم که بتواند جانشین
او شود ."

وزیر خارجه ی انگلیس سپس مینویسد :

" من نسبت به صمیمیت شاه شك دارم . اگر سرسختی نشان دهد معتقدم با
اظهارات شدید اللحنی باو اخطار شود که مقرری فعلی برای آن بوی پرداخت
میشود که از و شوق الدوله پشتیبانی کامل نماید ، در غیر اینصورت مقرری قطع
خواهد شد ."

درد و تلگراف اخیر د و مسئله ی مهم دیگر مطرح شده است که باید مورد توجه قرار گیرد . در
تلگراف مورخه ۱۸ ژوئن ۱۹۲۰ سفیر انگلیس مینویسد : " خلائی که در نتیجه ی تخلیه ی ایران از قوای
انگلیس ایجاد میشود محتملا بوسیله ی بلشویکها پر خواهد شد . " امپریالیستها همواره از باصطلاح
" خطر کمونیزم " استفاده کرده اند و هنوز هم در دیپلماسی خود از آن دست برنداشته اند .
نکته ی دیگری که در تلگرافهای مبادله بین سفیر انگلیس و لرد کرزن مطرح شده انیمت کسه
احمد شاه مبلغ هنگفتی از دولت انگلیس میگرفت تا از و شوق الدوله حمایت نماید .
علاوه بر این تلگراف ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ نورمن به کرزن از این لحاظ بسیار جالب و گویاست و
میزان مقرران را نشان میدهد . اینست عین تلگراف :

" در پایان مذاکرات دیروز با شاه ، اعطی حضرت اظهار امیدواری کردند که پس
از تشکیل کابینه ی جدید مقرری ماهانه ی ۱۵۰ هزار تومان که اکنون از دولت
انگلستان دریافت میازد ، ادامه یابد . شاه خاطر نشان کرد دولت که مورد
اعتماد انگلستان نباشد ، نخواهد پذیرفت ."

پس شاه ماهی ۱۵۰ هزار تومان از انگلستان میگرفت تا از و شوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹
پشتیبانی نماید .

در باره ی مخالفت احمد شاه با قرارداد باید این نکته را یاد آور شد که پس از عقد قرارداد های
گلستان و ترکمن جای بین روسیه ی تزاری و ایران ، روسیه ی تزاری بقای سلطنت را در سلسله ی قاجاریه
تضمین کرده بود . ولذا احمد شاه بعنوان یکی از شاهان این سلسله ، وابستگی خاصی بروسیه تزاری
داشت و در سالهای ۲۰-۱۹۱۹ هنوز امیدوار بود که رژیم انقلابی روسیه سقوط نماید و تزاریسم
دوباره در ان کشور برقرار گردد . این " وابستگی " و این " امید " مانع آن بود که احمد شاه با قرارداد
۱۹۱۹ آشکارا موافقت نماید ، ولی درخفا بر طبق اسنادی که منتشر شده است مبالغ هنگفتی در ازای
پشتیبانی از و شوق الدوله از انگلستان میگرفت . پس از فرار رضا شاه از ایران ، سیاهکارهای بیست
ساله ی او سایه ی هولناکی بر روی رژیم سلطنت انداخت و موقعیت سلطنت طلبان سخت متزلزل شد ،
لذا بدست و یافتند و بمنظور دفاع از رژیم سلطنتی در ایران از احمد شاه بعنوان اینکه گویا از روی

میهن پرستی مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بوده تعریف زیاد کردند. معلوم میشود که این تلقین در کسانی اثر نمیی بخشیده است و برخی احمد شاه رامیهن پرست و مخالف قرارداد ۱۹۱۹ می شمارند.
کابینه ی وثوق الدوله کابینه ی "قرارداد" بود، ولی در برابر جنبش آزاد پیخش مردم ایران که از انقلاب آکتر در روسیه و از افکار لنین کبیر الهام گرفته بودند، تاب مقاومت نیاورد و نتوانست ما موریت محوله از طرف اربابان بیگانه را انجام دهد و قرارداد را بتصویب برساند.
بالاخره وثوق الدوله استعفاداد و مشیرالدوله مامور تشکیل کابینه شد. ولی دولت انگلیس هنوز هم امید وار بود که قرارداد را بتصویب برساند.
سفیر انگلیس در تلگراف خود بوزیر امور خارجه ی انگلستان مینویسد :

" مشیرالدوله مراد عوت کرد و گفت شاه اجازه داده است قبل از اتخاذ تصمیم نهائی درباره ی تشکیل کابینه ی دولت باشما مذاکره نمایم. مشیرالدوله گفت دولت در اعلامیه ی خود باید تذکره هد که قرارداد ایران و انگلیس پایه و اساس سیاست دولت جدید خواهد بود و ضمنا از او خواستم که نصرت الدوله را سرکار نگهدارد."

با استعفای وثوق الدوله، یکی از اعمال مهم و سرشناس انگلیس در ایران، از صحنه سیاست خارج شد. ولی دولت انگلستان به تلاش مذبحوحانه ی خود در راه تصویب قرارداد ادامه داده و ضمنا بعلت شکست سیاسی از فعالیت سفیر خود سخت انتقاد میکند. سفیر انگلیس بدفاع از خود پرداخته و ناگزیر ماهیت دولت وثوق الدوله، انهمه مورد حمایت و پشتیبانی انگلستان بود افشا میسازد. او در تلگراف مورخه ۲۵ سپتامبر خود به کرزن چنین مینویسد :

" متاسفم از اینکه سیاستی را که مجبور شدم در ایران تعقیب کنم مورد پسند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان واقع نشده است. هنگامیکه وارد ایران شدم، د ولتی سرکار یافتم که سخت مورد نفرت عموم مردم بود. اعضای دولت همه غلام زر خرید رئیس الوزرائی بودند که فقط میتوانست جیب خود را پر کنند. قرارداد ایران و انگلیس که اسما بموقع اجرا درآمد بود عملا کاغذ پارهای بیش نبود و دولت جرئت نداشت مجلس را تشکیل دهد و انرا بتصویب برساند."

پس از سقوط کابینه ی مشیرالدوله که مخالف قرارداد بود، کابینه ی سپهدار سرکار آمد و باز هم مسئله ی تصویب قرارداد مطرح شد و آخرین مرحله ی فعالیت برای تصویب آن آغاز شد. نور من در پنجم سنپتامبر به کرزن چنین مینویسد :

" رئیس الوزرا، سپهدار، صراحتا از من سؤال کرده آباد دولت انگلیس باز هم اصرار دارد قرارداد انگلیس و ایران بتصویب مجلس برسد؟ در پاسخ گفتم دولت انگلستان اهمیت زیادی برای تصویب قرارداد قائل است. رئیس الوزرا گفت : تاکنون با عده ی زیادی از روحانیون و کولای مجلس در این باره مذاکره کرده و باین نتیجه رسیده است که همه ی آنها فقط بیپول علاقمندند، لذا راهی که بتوان مخالفین را ساکت کرد اینست که باید موافقتشان را با پول خرید. شاید برای اینکار صد هزار لیره کافی باشد. او بعدا نام کسانی را که باید پول دریافت دارند بمن خواهد داد و ضمانت خواهد کرد قرارداد بتصویب برسد."

اما این توطئه هم بجای نرسید و باز هم صدای اعتراض و مخالفت مردم با قرارداد از هر طرف بلند شد و سپهدار مجبور گردید اعلام نماید که "ضد قرارداد" و در مورد قرارداد ایران و انگلیس روش کابینه ی سابق - کابینه ی مشیرالدوله راتعقیب خواهد کرد.



مبارزه ی رهائی بخش مردم ایران در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۹ هدف عده ای داشت و عبارت بود از اخراج امپریالیستهای انگلیس و برانداختن کابینه ی وثوق الدوله و الغای قرارداد اسارت-بار ۱۹۱۹. کانون اصلی مبارزه در آن دوران، آذربایجان، گیلان و پیمس خراسان بود. در آن موقع حساس که آزادی و استقلال ایران بکلی پایمال میشد ندای آزادپیشخ دولست جوان شوروی بلند شد و تکان عظیمی به نهضت آزادی ایران داد. گشورگی چیچرین وزیر امور خارجه ی شوروی در تاریخ سی ام اوت ۱۹۱۹ اعلام داشت:

"در این موقع که درنده ی انگلیسی میخواهد کمند اسارت قطعی را بگردن مردم ایران بیاندازد، روسیه ی شوروی رسماً اعلام میدارد که قرارداد انگلیس و ایران را برسمیت نمی شناسد."

جنبش ملی محدود بیک یا دو نبرد نیست. انقلاب اجتماعی دوران طولانی و تعداد زیادی از نبرد هاراد بربر میگردد. جنبش مردم ایران علیه قرارداد ۱۹۱۹ هم یکی از آنها بود که پنجاه سال پیش در شرایط و اوضاع خاص آن زمان صورت گرفت. این جنبش از لحاظ کیفی عمیقتر و آگاهانه تر از جنبش های سابق بود و رهبران آنها با افکار لنین و ایده های انقلاب کبیر اکتر آشنا می داشتند. با وجود اینکه سران جنبش نظیر شیخ محمد خیابانی، میرزا کوچک خان کشته شدند و عده ای از آزادخواهان از بهین رفتند، نهضت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران به نتیجه رسید و امپریالیسم انگلیس را مجبور ساخت از مواضعی که تا سال ۱۹۱۹ پیش آمده بود بمیزان قابل توجهی عقب نشینی نماید.

راز موفقیت نسبی نیروهای ملی در مبارزات رهائی بخش گذشته - در مبارزه علیه قرارداد ۱۹۱۹ و در مبارزه بخاطر ملی شدن صنعت نفت در سالهای ۱۹۵۲-۱۹۵۰، هماهنگی و وحدت عمل آنها بوده. اگر امروز نیروهای ملی و انقلابی ایران متشکل و متحد میشدند و از تناسب قوا در جهان و از شرایط خود ایران بدرستی استفاد ه میکردند میتوانستند گامهای مهم و سریعی بمسوی موفقیت بردارند. مسئولیت عظیم تاریخ بگردن کسانیست که به بهانه های گوناگون از اتحاد و تشکل نیروهای ملی جلوگیری میکنند و تخم نفاق و تشمت میپاشند.

(متون تلگرافهایی که در این مقاله آورده شده از سالنامه های دنیا سال ۱۳۴۵ و سال ۱۳۴۷ گرفته شده است)

یادی از استاد بهمنیار

در کشور ما مردمانی هستند که در صحیفه‌ی ادب مقامی ممتاز دارند ولی در دفتر آزادی از آنها بسزای سخن نرفته است. علامه دهخدا، سید عبد الرحیم خلخالی، استاد بهمنیار و برخی از دانشمندان دیگر را که هم اکنون روی درنقاب خاک کشیده اند از جمله کسانی میدانیم که در عرصه‌ی ادب شهره اند ولی فراموش میکنیم که آنان روزی از پیشقدمان و سلسله جنبانان مشروطه و آزادی طلبی بوده اند و قلم و زبان خود را در خدمت خلق گماشته اند. در اینجا جملی به ترجمه احوال استاد بهمنیار (احمد دهقان کرمانی) که در دوران مشروطه روزنامه نگار جنگو و رجل مرفقی سیاسی و دمکرات انقلابی بود میسر ازیم :

احمد دهقان فرزند محمد علی کرمانی در ۱۳۰۱ قمری در کرمان متولد شد. نیاکان او از زرتشتیان کرمان بودند. پدر وی محمد علی از طمای شیخیه‌ی کرمان بود و در انواع علوم خاصه ریاضیات دست داشت. احمد که در امان پدری دانشمند پرورده شده بود از غفوان جوانی به تحصیل عربی، فقه و اصول، منطق و حکمت و ریاضیات و مقدمات هیئت جدید همت گماشت. در زبانهای عربی و انگلیسی چیره دست شد و از ۳۴ سالگی شوق تدریس او را به مدرسه کشانید و در مدرسه کرمان بتدریس پرداخت. آرزوی خدمت به معارف او را به تاسیس "مدرسه‌ی اتحادیه" در شهر بم و "مدرسه‌ی سعادت" در شهر کرمان واداشت. و مدتی در آن دو مدرسه بتدریس پرداخت. در انقلاب مشروطه و اوج جنبش‌های ملی، شغل تدریس را ترک گفت و بکارنامه نگاری پیوست. روزنامه برای احمد دهقان کرمانی جولانگاه مناسبی جهت تبلیغ افکار آزاد پخواهی و دمکراتیک او و همفکران او بشمار میآمد. نخستین روزنامه‌ی او "دهقان" نام داشت که هفته‌ای یکبار انتشار مییافت و نخستین شماره آن در ۲۶ شوال ۱۳۲۹ قمری در چهار صفحه، به قطع وزیری بزرگ، با چاپ سنگی و خط نستعلیق ریز نشر گردید. در سرلوحه‌ی هر شماره شعر معروف ذیل بعنوان شعار درج میشد :

دهقان سالخورد و چه خوش گفت با پسر
کای نورچشم من بجز از کشته ند روی

سر مقاله‌ی نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی "دهقان" باین عبارات ختم میشود :

"دهقان، چون برادران کرمانی خود را از قافله‌ی تمدن فرسنگ‌ها دور و از نیل به موهبت عظیم آزادی محروم و مهجور می‌بینند و آنها را گرفتار فشار پنجه‌ی خونین معدودی طرفداران ارتجاع و استبداد و دچار چنگال فولادین مشت‌های هواخواهان

ظلم و بیداد مینگرد معصم شده است با وجود کمی بضاعت و عدم استطاعت به نشر این ورقه ی ناقابل وظیفه ی يك نفر ایرانی وطن پرست و محب نوع را داد نامید

د ر واقع روزنامه ی " دهقان " از جمله ی معدود هی از جراید حقوقی انقلابی دوران مشروطه بوده که به پشتیبانی دهقانان ستم دیده ی ایران و رنجبران زحمتکش که در گرداب فقر و محرومی وناداری دست و پامیزند قیام کرد . از عناوین مقالات این روزنامه مانند " زمزم گرمسیری و ارباب " ، " به دهاتیان و برزگران ایران " ، " رنجبر و مفتخور " و غیره میتوان دریافت که این روزنامه چه نقش موثری در رسیدن از زحمتکشان ایران داشته است .

احمد دهقان کرمانی در چند شماره به شرح و تفسیر مرانامه ی فرقه ی دموکرات که خود عضو آن بود پرداخت . همچنین تحت عنوان ادبیات در چند شماره اشعاری اثر طبع مدبران و سخنگوی دیگر بنام نیر چاپ شده است . در این اشعار خطاب به دهقانان و رنجبران از آنها دعوت میشود که به قدر و موقع اجتماعی خود در جامعه ی ایران پی ببرند و علیه ستمکاران و غارتگران مبارزه کنند و حقوق مشروع خود را در سایه ی نبرد از آنها باز ستانند .

استعمار طلبان انگلیس که از فعالیت آزاد پخواهانه و نیش قلم دهقان در رنج بودند در جنگ بین المللی اول او را از کرمان تبعید کردند . پس از تبعید احمد دهقان کرمانی رادرمشهد می بنهیم که روزنامه ی " فکرازاد " راتا " سپس کرده و با همان شیوه ی پشتیبانی از زحمتکشان در مشهد نشر میداده است . نخستین شماره ی " فکرازاد " در ۲۹ خرداد ۱۳۰۱ خورشیدی انتشار یافت و میرزا طی اکبر گلشن آزادی شاعر معروف خراسان مدیر داخلی روزنامه ی فکر آزاد بود و با احمد دهقان از نزدیک همکاری داشت . نشر روزنامه ی " فکرازاد " در مشهد بدست احمد دهقان که محافل آزاد پخواه به خدمات فرهنگی و سوابق آزادی طلبی او اعتراف داشتند با حسن استقبال مواجه شد . چنانکه مدیر مجله ی " الکمال " چاپ مشهد در تیرماه ۱۳۰۱ در شماره ی ۶ شرحی در تجلیل احمد دهقان بعنوان مرد دموکرات و آزاد پخواه نگاشته و بمناسبت طلوع روزنامه ی " فکرازاد " شعری بدین مطلع ساخته است :

صد شکر در خراسان گردید فکر، آزاد / آری به فکر آزاد هر خاطری شود شاد

" فکرازاد " در سال در مشهد منتشر شد . در این موقع احمد دهقان به تهران منتقل گردید و شمارگی اول سال سوم " فکرازاد " رادر آبانماه ۱۳۰۳ خورشیدی در تهران انتشار داد و پس از چندی مجبور به تعطیل روزنامه شد .

حیات احمد دهقان کرمانی رامیتوان به سه دوره قسمت کرد :

دوره ی اول خدمت او در فرهنگ و تد ریس در آموزشگاهها ،

دوره ی دوم حیات نامه نگاری و فعالیت اجتماعی و انقلابی او بعنوان عضو فرقه ی دموکرات و

پیکارگر میهن پرست علیه دستگاه استبداد و ارتجاع و فئودالها ،

دوره ی سوم حیات ادبی و اشتغال او به تحقیق و تبیع و تد ریس در دانشگاه تهران .

در دوره ی سلطنت رضاشاه ، احمد دهقان که بنام احمد بهمنیار خوانده میشد با حفظ غمت

قلم و زبان از سیاست کناره گرفت و برخلاف برخی از رجال سیاست و ادب که از گذشته ی آزادی طلبی

خود استغفار کرده بودند در آستان دستگاه حاکمه روی نیایش نمود . حتی سازمان کذائی پرورش

افکار که بر د و محور زور و زیر میگردید نتوانست این مرد شریف را بخود رام کند . بهمنیار با آن مایه ی

دانش و تبحر در ادب پارسی و غربی که داشت به استاد ی دانشگاه دعوت شد . خدمت استاد ی او در

دانشگاه نیز خالی از مزاحمت نبود . در سال ۱۳۱۴ به کین خواهی وزیر فرهنگ وقت ، این استاد

دانشمند ، بخواری و بناحق ازد انشگاه طرد گردید و به معلمی دبیرستان دارالفنون گماشته شد. پس از برکناری وزیر فرهنگ ، باز بد نبال این مرد دانشمند رفتند و کرسی استادی را بوی باز پس دادند .
پس از شهریور ۱۳۲۰ هجری وقت فرصت مساعد سیاسی دست میداد بهمنیار در کنار صلح خواهان و طرفداران استقلال و آزادی کشور قرار میگرفت . چنانکه پس از تأسیس انجمن هواخواهان صلح که بزعامت استاد بهار بود بارها امضای بهمنیار را در ذیل اوراق صلح خواهان در ردیف امضای د هخدا و بهار می بینیم . بی جهت نبود که دستگاههای شهربانی و رکن دوم باخشم فراوان از بهمنیار یاد میکردند .

استاد بهمنیار در ۱۲ آبان ماه ۱۳۳۴ خورشیدی به نیکنامی درگذشت و مجلات ادبی در تجلیل این آزاد مرد شریف گفتارها نوشتند .
آثار بهمنیار را که به زبان فصیح آراسته است میتوان از لحاظ موضوع بچند گونه تقسیم کرد :

- ۱- اشعار گوناگون که به شکل قصاید ، قطعات و رباعی سروده شده است .
- ۲- ترجمه ها که بعنوان نمونه میتوان از ترجمه ی تاجر ونیزی اثر شکسپیر نام برد (۱۳۱۶ خورشیدی) .
- ۳- تالیفات محققانه از قبیل رساله ی مشیح " شرح حال صاحب بن عباد " ، " تحفه ی احمدیه در شرح الفیه " ، " قواعد املا ی فارسی " .
- ۴- تالیف کتب درسی مانند صرف و نحو و قرائت عربی برای دبیرستانها .
- ۵- تصحیح و تحشیه ی آثار مهم ادبی مانند تصحیح تاریخ بهبهقی (تالیف ابوالحسن علی بن زید) ، تصحیح التوسل الی التوسل (مجموعه ی منشآت محمد بن مؤید بخدا دی تصحیح اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید (تالیف محمد بن منور) .

از مهمترین آثار منظوم بهمنیار مخمس شیوائی است تحت عنوان " هدیة ی شرق ایران بشرف قیام ملی خراسان " که در مشهد پسال ۱۳۰۰ خورشیدی سروده و طبع شده است و اخیرا مجله ی " دنیا " متن کامل آنرا تجدید طبع کرده است . بهمنیار بهنگام سرودن این منظومه ی عالی ، سخت تحت تأثیر و جاذبه ی انقلاب کبیر اکتبر بود و مانند دیگران از جنبشهای انقلابی آن روز ، خطاب بزحمتکشان و رنجبران آنها را بر سرنگونی ظلم و استثمار دعوت میکرد و رهائی از چنگ استعمار و قید سرمایه داری را منوط به همت طبقه ی کارگر و دهقان میدانست . بهمنیار معتقد بود که به انقلاب مشروطه و نتایج ناچیز آن نیاید اکتفا کرد . او مقالات خود اندیشه ی مرفی و وطنخواهانه ی خویش را با وضع عینی و محیط اجتماعی ایران آنروز تطبیق میداد و مانند دیگران از جنبشهای انقلابی خواستار تکامل انقلاب مشروطه تا سرحد رهائی اکثریت نفوس کشور یعنی دهقانان و زحمتکشان ایران بود . او دهقانان و زحمتکشان ایران را عامل قاطع و خلال این تحول اجتماعی میدانست و طرد فئودالها و اشراف صاحب امتیاز را از صحنه ی سیاست ایران طلب میکرد .

برای تهیه و تنظیم این نوشته از منابع اصلی ذیل استفاده شده است :

تاریخ جراید و مجلات ایران ، محمد صد رهاشمی ، جلد ۲ ، صفحات ۳۱۰-۳۰۹ .
مؤلفین کتاب چاپی فارسی و عربی ، خانبابا مشار ، جلد ۱ ، صفحه ی ۳۱۷ .
سخنوران نامی معاصر ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۵ .
نثر فارسی معاصر ، صفحه ۲۷ .
سخنوران ایران در عصر حاضر ، و نیز محلات فرهنگستان ایران : یغما ، ارمغان و غیره

چرا تسلیم تقدیری ؟

چرا چون برگ پائیزی

زبان در کام خشکید ه ؟

چرا سرچشمه ی الهام خشکید ه ؟

ز یک د ریانورد پیر پیرمید ند

پد رریاد د اری د رکجامرد ه ؟

— د رد ریا ،

و د رپیکارها ،

مرد ند د رد ریانیاکانم —

شگفتا !

توهم جویای مرگی د رد ل د ریا ؟

به آنهاگفت آن شید ای توفانها

— پد رهاتان کجامرد ند ؟

د ر بستر .

— پد رهای پد رهاتان کجامرد ند ؟

د ر بستر .

— د ریغا !

این چه بد بختی است

— شما هم مرگ میجوئید د ر بستر ؟

کنون این من

من و این بستر خاموش مرگ آلود

وان د ربای توفان زای پهناور

د لم خواهد ترا ای سرنوشت !

ای د لفق خود سر ،

چو یک تشت بلورین برزمین کو بم ،

که همچون موجهای خورده بر صخره ،

غباری نیلگون گردی ،

و د ر ژرفای د ربای خروشان

سرنگون گردی .

که جان تشته ام د یگرنپرسد روز و شب از من

چرا چون برگ پائیزی
زبان در کام خشکید ه ؟
شراب آرزو در جام خشکید ه
چرا تسلیم تقدیری ؟
چرا آغاز خشکید ه ؟
چرا انجام خشکید ه ؟

آفتاب آزادی

(به - گائوسوجاوارا - شاعر مالی)

غزال سرکش آزاد !
ای غزال جوان !
که همچو شاخه ی نخل کشید ه گردن تست ،
و سوی صبح سپید ،
" ستاره های سیاه " (۱) د و چشم روشن تست ،
د رون آینه ی قهوه ای چهره ی تو
شکفته قوس و قزح وار رنگهای امید .

غزال سرکش آزاد !
ای غزال غیور !
برو به قله ی آن کوههای وحشی د ور
بگو - بگو به " د وگون " (۲) ها :
خد ایشان ، خورشید

از آسمان بزمین آمده
و بر سرش زده صد ها پر تلاشی رنگ .
بگو - بگو که بگویند طبل هاشان را
و باخروش " د ونونیا " (۳) ،
خبر د هند بمر د و زن قبیله ی خود
که میل وار ز کسارها فرود آیند
به چشم خویش به بینند تاخذ اشان را -
خد ایگان جهان - آفتاب آزادی .
غزال سرکش آزاد !

(۱) " ستاره های سیاه " عنوان مجموعه ی اشعار گائوسواست .
(۲) نام یک قبیله ی مالی است که بیش از د و هزار سالست بر فراز کوهها زندگی میکنند و تمدن بشسیر را
نپذ یرفته اند - خورشید خد ای آنهاست .
(۳) د ونونیا - اسم طبل آنهاست که باضربه های آن اخبار را به افراد قبیله میرسانند .

- ای پیمبر شعر !
• بساز "نغمه" ی جاوید روشنائی را
بگو حماسه ی پیروزی رهایی را
• که عصر رزم تو ورستخیز افریقا است
سرود عصر نوین را بخوان به بانگ بلند
• که شاعری و صد ای تو جاودانه رساست

بهار مژده رسان

- بهار مژده رسان ، ای بهار مژده رسان
• به بزم و سنگر آزادگان گل افشان باش
نوید تازه ی پیروزی و امید آور
• برای منتظران بهترین بهاران باش

-
- بهار تازه نفس آمد و پرستوها
• بسوی لانه ی خود شادمانه برگشتند
پرنده گان سفر کرده از گلستان ها
• برای ساختن آشیانه برگشتند

-
- توهم بیاد چمنهای خرم وطنی
• که هفت رنگه ز گلهای نو بهار شد
دلت گرفته از آنرو که سبزه های سرت
• به روزگار جدائی شکوفه دار شد

-
- درون چشم تو اندوه میزند فریاد
• که بی بهارزه رفته است زندگی بر باد
ز رنج و درد گذشته عبث دریغ مگوی
• که هست درد تو صد بار به زبی دردی
تو نسل عاصی عصری و سر بلندی از آن
• که پیش زور و ستم سرفرو نیامدی

-
- دراں دقیقه که تاریخ میدهد فرمان

که همچو بحر برآشفته غرق توفان شو
بنام حق و عدالت ، بنام آزادی
حماسه ساز نبرد بزرگ انسان شو
درنگ ننگ سیاهست - ننگ بی بخشش •
تو بی درنگ در آن لحظه ترك جان کردی
برادران شهیدت به سنگرافتادند
تو هم هر آنچه ز دستت برآمد آن کردی •

کسی که يك تنه با سر نوشت می جنگد
چو گاو باز که تقدیر او بید پیکار
گهی ظفر بکف آرد ، گهی شکست خورد
اساس جهد مدامت و دیده ی بیدار •

بهارمزه رسان ، ای بهارمزه رسان
بیا بسنگر آزادگان گل افشان باش •
نوید تازه ی پیروزی و امید آور
برای منتظران بهترین بهاران باش !

راههای تکامل اندیشه های دموکراتیک در ادبیات پارسی در سده های نوزدهم و بیستم

(پایان نامه ی دکتری برای علوم فیلولوژیک - اثر م. مبارزعلیزاده)

مرکب از یک مقدمه، شش فصل و یک نتیجه

رساله ای در قریب ۹۰ صفحه بزبان روسی در دست ماست که معرفی نامه ی موجز است از یک اثر تفصیلی که م. مبارزعلی زاده یکی از استادان زبان و ادبیات فارسی در آذربایجان شوروی در باره تاریخ ادبی و وقرون اخیر مهین مانگاشته است. مبارزعلیزاده سالیان دراز است که در آذربایجان شوروی بکار تدوین و تالیف مشغول است و آثار متعددی از وی بزبان روسی و آذربایجانی درباره ی تاریخ وادبیات ایران معاصر منتشر شده است. رساله گه بعنوان معرفی نامه از کتاب مفصل م. مبارزعلیزاده در دست ما در این بزمی نشان میدهد که وی این بار یک اثر جامع و بزرگ و پرمضمون درباره ی تشریح نظم فارسی در قرون نوزدهم و بیستم بوجود آورده و موازی با شرح نمایندگان ادبیات ترقی ایران بسیاری از مسائل تاریخ معاصر ایران (مانند جنبش بابیه، جنبش اتحاد اسلام، فعالیت روشنگران قبل از مشروطیت، جنبش مشروطیت، حوادث دوران جنگ اول جهانی و جریان مهاجرت، تحول رژیم، داستان جمهوری و استقرار سلطه ی خاندان پهلوی و غیره و غیره) را نیز با برخورد مستقلانه و نقادانه ای مطرح ساخته است. م. مبارزعلیزاده زبان فارسی را نیک میداند. معلمی زحمتکش و اهل مطالعه ی منابع و مراجعه به اسناد و مدارک است. در مسائل طرف و موضع پیکارجویانه ای دارد. با گرمای ویژه ی روحی خود بمطالب و اشکال برخورد میکند. همه ی اینها نوشته های او را جالب و خواندنی میکند. بحث م. مبارز در همین اثر راجع به جنبش بابیه و اتحاد اسلام جالب است. وی با نقطه ی نظر تند اول در ایرانشناسی شوروی در مورد جنبش بابیه کاملاً موافق نیست و اسناد متعددی در باره ی برخی مختصات اجتماعی و سیاسی منفی این جنبش ذکر میکند. م. مبارز در اثر خود به برخی از رجال ادبی و اجتماعی ایران مانند ملک خان، ملک التکلمین، بهار، فرخی، لاهوتی، عسقی، پروین، ارانی، هدایت، افزاشته با تفصیل بیشتری میپردازد. اسناد و منابع ذکر شده نشان میدهد که مؤلف هم آثار شعرا وادباء ایرانی و هم آنچه راکه در ایران و خارج بویژه در شوروی درباره ی آنها نوشته شده است بدقت خوانده است و با اطلاع و احاطه سخن میگوید.

نکته ی مرکزی در بررسی ایرانشناسی مورد بحث ما، چنانکه از عنوان پایان نامه پیداست مطالعه "راههای تکامل اندیشه های دموکراتیک در ادبیات معاصر ایران است. در این مورد م. مبارز به این احکام راهنمای لنین تکیه دارد که گفت:

"در هر ملت معاصر دولت وجود دارد و در هر فرهنگ ملی و فرهنگ ملی: فرهنگ روسی پورشوکیجها و گوچکوفها و سترووهها وجود دارد و نیز فرهنگ روسی دیگر که نامهای

چرنیشوسکی و پلخانف صفت مشخصه‌ی آنها را بدست میدهد (جلد ۲۰ صفحه ۱۶) .

و نیز :

" در فرهنگ ملی ولو بشکل رشد نیافته عناصر فرهنگ د موکراتیک و موسیالیستی موجود است زبرد رهرملت زحمتکشان و توده های بهره د هی هستند که شرایط زندگیشان بناچار اید تولوری د موکراتیک و موسیالیستی را پدید میآورد " (همانجا صفحه ۸) .

هدف م . مبارز یافتن عناصر فرهنگ د موکراتیک و موسیالیستی د فرهنگ معاصر ایرانست . م . مبارز بفرهنگ ادبی کشور ما علاقه ای شیرانگیز نشان میدهد . از انجمله رساله ای که در دست داریم با این عبارات تجلیل آمیز آغاز میگردد :

" خلق پاریس ذیحق است که به ادبیات د پرینسال ، پشتاز و بحد اعلا هنرمندانه ی خویش پیالده . ارضیه ی ادبی چنین کلانان کلام بدیع و اندیشه ی فلسفی ، مانند : رودکی و فردوسی و سنائی و خیام و عطار و سعدی و حافظ و جلای بحسوان شاهکارهای فرهنگ سراسر بشریت ، وارد گنجینه ی ادب جهانی شده است . شاعران اندیشه رو و سترگ مردم ایران مانند دیگر سرآمدان ادبیات جهانی از دیر باز بیانگر اندیشه های پیشاهنگ د دوران خویش بودند . آنها در مقابله با ادب فئودالی و دینی سده های میانه ، علیه استبداد و عصبیه ی مذهبی سخن گفتند و در آثار جاویدان خویش انساندوستی راستی و آزادی مردم زحمتکش د رراه رهائی از یوغ بردگی و مست اجتماعی پشتیبانی کردند . "

باید گفت این يك ارزیابی صمیمانه و عادلانه است .

تلخیص مطالب بسیار متنوع و غنی رساله برای مامیسرنیست ولی شایان ذکر میدانیم که م . مبارز از نقش حزب ما و نویسندگان و شاعران و نقادان و ادب شناسان عضو حزب د رتشکل جریان نیرومند ادبیات د موکراتیک امروزی با شرح و بسط فراوان و علاقه و ستایش بسیار یاد میکند .

وی از انجمله مینویسد :

" این حقیقت را (که هنر باید رسالت خود را د تحول مترقی جامعه بازی کند . ۱۰ ط .) نویسندگان کمونیست که هنرشان حربه ی برای زحمتکشان د نبرد علیه بهره کشان و اسارتگران داخلی و خارجی بود بهتر از هر کس دریافتند . حتی وقتی د رسال ۱۹۴۷ هیئت حاکمه ی ایران باکمک امپریالیست های امریکا و انگلیس دست بتعرض علیه نیروهای د موکراتیک کشور زدند ، هنگامیکه جنبش رهائی بخش ملی د آذربایجان و کردستان با قساوت سرکوب شد ، هنگامیکه هزاران تن از میهن پرستان بدون کمترین گناه و بی دادرسی اعدام شدند ، نویسندگان کمونیست ، این پروردگان دامن حزب توده ی ایران ، با روح انترناسیونالیسم پرولتری د نخستین صفوف نیروهای مترقی د نبرد با ارتجاع ، ترور پلیسی و امپریالیسم گام برمیداشتند . "

م . مبارز همچنانکه گفتیم ، این واقعیت بزرگ د دوران ما را با ارائه ی دهبانمونه و دهبان نام بشکلی مقنع ثابت میکند و دنبالسه ی تا " تیسر عمیق اندیشه های حزب ما را تا امروز

و در آثار نویسندگان جوان نشان میدهد.

در خاتمه میخواهیم ابراز امید کنیم که علاوه بر ساله ای که در دست ماست اصل اثر تفصیلی، مبارز نخست بزبان روسی و یا آذربایجانی و سپس بزبان فارسی چاپ شود، زیرا این اثر در ردیف بهترین آثار نظریه خود، تحلیل خوب و مستندی از ادبیات ایران در یکی از جالبترین و پر شور ترین ادوار فعالیت و تحول آنست.

ط ۰۱

تصحیح

در شماره ی گذشته (شماره ۱ سال ۱۰) مجله ی دنیا در مقاله ی "کسروی، ارانی و ماتریالیسم و سوسیالیسم" در صفحه ی ۸۷ در زیر نویس (۴) بجای "ماهنامه ی بهمن و اسفند، تهران ۱۳۲۴" اشتباهات "ورجاوند بنیاد چاپ سوم تهران ۱۳۴۰" صفحه ۱۶ چاپ شده است، لطفاً تصحیح فرمائید.

نخستین بار در تاریخ کیهان نوردی

صفحات دنیابسته میشد که جهانیان باخبرشدند برای نخستین بار در تاریخ کیهان نوردی پرواز جمعی هفت تن از کیهان نوردان شوروی یعنی سرنشینان کشتی های کیهان پیمای "سایوز ۶"، "سایوز ۷" و "سایوز ۸" در مدار نزدیک زمین عملی شده است. فرستادن سه کشتی فضائی که اداره ی آن با فضا نورد است و میتواند با مأمور خود را بعد از ارایه ی دیگر منتقل سازد، تا مبنی شرایط عادی زندگی داخل



اطاق در کابین کشتی فضائی، اجراء يك سلسله عملیات علمی شگفت انگیز، توجه و حیرت جهانیان را جلب کرده است. مفسران برآنند که شوروی در تدارک ایجاد يك ایستگاه فضائی است که اهمیت علمی و فنی آن بسی عظیم است. کیهان نوردان دلاوری که در این پرواز جمعی شرکت جسته اند عبارتند از: گئورگی ستیانویچ شینن، والری نیکلایویچ کوباسف، آناتولی واسیلویچ فیلیچنکو، ولاد یسلاو نیکلایویچ ولکف، ویکتور واسیلویچ گرباتکو، ولادیمیر الکساندر رویچ شاتالوف و الکی ستانیسلاوویچ یلی سه یف. سخنان پرشور و صدیقانه ی دوستان در این میانه روشن است. ولی برای آنکه اهمیت این پرواز جمعی آشکار شود بهتر است د و قضاوت که متعلق به محافل دوست نیست نقل گردد.

(۱) کنت گت کند، نایب رئیس جمعیت بریتانیائی روابط بین السیاره ای

فرستادن پیمای سه کشتی فضائی و هفت کیهان نورد که در تاریخ تصرف کیهان سابقه ندارد در مأموریتی عظیم بخشید. عملی کردن پرواز کشتیهای فضائی تحت اداره ی فضا نورد در حکم بسط آتی

عملی و نظری اندیشه‌ی کمستانین تمولکوسکی پدر دانش کیهانی است. ما به فرهنگستان علوم شوروی
بسیب این دستاورد برجسته‌ی نوین و به همه‌ی مهندسين و تکنيسين هائی که به اندیشه‌ی
دانشمندان شوروی جامعه‌ی عمل پوشانده اند شاد باش ميگوئيم.

۲) گ - کامینسکی، مدیر صدخانه‌ی بوخوم در آلمان غربی

این فاکت که اتحاد شوروی طی سه روز توانست با دقت ریاضی مطلق سه سیستم فضائی بسیار
بزرگ با هدف کیهان نورد راه‌اندازی کند زمین بفرستد بعنوان يك دستاورد علمی و فنی تقریباً فوق
ادراک است. این عمل عظیم‌ترین دستاورد کیهان نوردی و تکنولوژی است و نشان می‌دهد اتحاد شوروی
در رشته‌ی تجارت فضائی دارای چه قدرت "ستارت" نیرومندی است و از یک سطح عالی تکنیک و
الکترونیک خبر می‌دهد.

بهاد رایران ۴۰ ریال
در خارج معادل ارزی همین مبلغ

بها «۴۰» ریال یا معادل ارزی آن